

## تحلیل رویدادهای سیاسی ایران در شرایط جاری در چارچوب سه مؤلفه

## «حاکمیت»، «مردم» و «جنبش»

سرمقاله

آنچه که باعث شده است که اوضاع داخلی ایران در این مقطع زمانی (در عرصه شرایط داخلی و منطقه‌ای و بین‌المللی) صورتی خودویژه و حساس پیدا کند و باعث گردیده است تا پیشگام و پیشگامان جنبش‌های عمودی (برابری طلبانه طبقه زحمتکشان شهر و روستا) و جنبش‌های افقی (آزادی خواهانه طبقه متوسط شهری) اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در شرایط خودویژه و حساس امروز (جامعه بزرگ ایران) جهت دستیابی به «تحلیل مشخص از شرایط مشخص (امروز جامعه ایران) در راستای دستیابی به برخوردهای مشخص» نیازمند به تحلیل مستمر رویدادهای سیاسی ایران در سه مؤلفه «حاکمیت» و «مردم» و «جنبش» بشوند، فضای شبه جنگی حاکم بر کشور ایران و منطقه خاورمیانه می‌باشد که گرچه این فضای شبه جنگی از مدتها قبل در بستر تصادم سیاست‌های شبه فاشیستی جناح‌ها و جنگ طلب حاکم امپریالیست آمریکا با سیاست‌های برتری جویانه سیاسی و نظامی رژیم مطلقه فقه‌گرای حاکم بر ایران در منطقه خاورمیانه از خلیج فارس تا دریای مدیترانه (جهت کسب هژمونی هلال شیعه و رقابت با کشورهای ارتجاعی تسنن حکومتی منطقه) مادیت پیدا کرده بود، ولی به موازات «بحران نفت کش‌ها» که با راهزنی و توقیف نفت کش ایرانی توسط دولت خودمختار جبل الطارق به دستور امپریالیسم انگلیس (در حمایت از پروژه تحریم‌های اقتصادی و به صفر رساندن صادرات نفت ایران توسط ترامپ) آغاز شد، در ادامه آن با راهزنی و توقیف و گروگانگیری نفت کش بریتانیا توسط سپاه و مخالفت بوریس جانسون نخست وزیر جدید انگلیس فضای شبه جنگی گذشته حاکم بر منطقه را هر چه بیشتر پیچیده تر کرد، چراکه این موضوع باعث گردیده است تا امپریالیسم آمریکا با حمایت امپریالیسم بریتانیا فضای شبه جنگی را به خلیج فارس و دریای عمان و تنگه هرمز بکشانند.

۲

☀️ اقبال «پیام-آور» ۳۳

☀️ مهر، ماه جشن سال جدید تحصیلی

☀️ ده سالگی حیات نشر ۵

☀️ جنبش «خودبنیاد» کارگری

☀️ دموکراسی و آزادی ۵

☀️ عاشورا نماد جنبش حق طلبانه

☀️ رمضان عرصه «پراکسیس باطنی»... ۹

☀️ درس هایی از تاریخ ۵

☀️ بعثت شناسی ۹۶

☀️ فراز و فرود جنبش زنان ۲

☀️ پرسش و پاسخ هیجدهم ۲

☀️ فرایند پسا ۱/ تیرماه هشتاد و هفت ۲

☀️ چیستی و چگونگی عدالت ۲

☀️ ما چه می‌گوئیم ۱۱

☀️ تفسیر سوره نجم

از این استراتژی ترامپ‌یسم در نظامی کردن فضای منطقه و حتی جنگ ببینند؛ بنابراین بدین ترتیب است که حزب پادگانی خامنه‌ای و راست پادگانی تحت هژمونی سپاه در این شرایط «استمرار حیات خود را در جنگی کردن فضای منطقه و ایران و حتی ورود در جنگ با امپریالیسم آمریکا می‌دانند» و لذا به همین دلیل است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در این شرایط بر این باور می‌باشند که:

الف - هرگز و هرگز حتی در صورت جنگ فراگیر (و هر چند که این جنگ بتواند به فروپاشی کامل اقتصادی کشور ایران هم بیانجامد) تجاوز نظامی امپریالیسم آمریکا به ایران (آنچنانکه در سوریه اسد هم شاهد بودیم)، برعکس عراق، افغانستان و لیبی نمی‌تواند رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را سرنگون سازد (بنابراین در این رابطه است که می‌توانیم داوری کنیم که تمامی جریان‌های اپوزیسیون برانداز و سرنگون‌طلب خارج‌نشین که برای تجاوز نظامی آمریکا به ایران فرش قرمز پهن کرده‌اند و خود را آلترناتیو رژیم مطلقه فقهاتی تعریف می‌کنند از مجاهدین خلق تا سلطنت‌طلبان و جریان‌های تجزیه‌طلب منطقه‌ای شیپور را از دهان گشادش می‌نوازند).

ب - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران بر این باور است که تمامی کسانی که دل‌شان برای ایران آباد و آزاد می‌تپد باید با تمام توان خود از هر گونه تجاوز نظامی امپریالیسم آمریکا و هم‌پیمانان منطقه‌ای‌اش از بنیامین نتانیاهو گرفته تا بن سلمان و بن زائد و غیره مخالفت کنند، چراکه آنچنانکه در افغانستان، عراق، لیبی و سوریه شاهد بودیم، کمترین دستاورد جنگ‌های امپریالیستی و ارتجاعی منطقه بر مردم ایران نابودی تمامی زیرساخت‌های اقتصادی می‌باشد که حاصل آن برگشت کشور ایران به قبل از مشروطیت است.

ج - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران بر این باور است که اولین فونکسیون منفی فضای شبه جنگ و یا خود جنگ (با امنیتی شدن فضای جامعه ایران توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای و راست پادگانی تحت هژمونی سپاه) نابود کردن و به رکود کشاندن جنبش‌های مطالباتی خودبنیاد و خودگردان و خودسامان و خودسازمانده اجتماعی و اقتصادی و سیاسی جامعه ایران می‌باشد. به طوری که در این رابطه شاهد بودیم که آنچنانکه خمینی می‌گفت: «جنگ ۸ ساله (رژیم مطلقه فقهاتی حاکم با حزب بعث عراق و صدام حسین برای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) یک نعمت است»، چراکه نخستین دستاورد آن جنگ خانمان‌سوز برای خمینی و رژیم

تلاش حزب پادگانی خامنه‌ای جهت باز کردن پای روسیه و ناوهای جنگی آن کشور در منطقه خلیج فارس و صف‌آرایی ناوهای جنگی در منطقه خلیج فارس در این شرایط همه و همه از نتایج این فضای جدید شبه جنگی می‌باشد البته پر پیداست که استراتژی جناح‌ها جنگ‌طلب حاکم بر کاخ سفید (به علت مصوبه جدید مجلس نمایندگان آمریکا نسبت به کسب اجازه از مجلس جهت جنگ و حمله نظامی به ایران و شروع مبارزه انتخاباتی ریاست جمهوری در آمریکا و شکست امپریالیسم در چهار جنگ و تجاوز و اشغال نظامی افغانستان، عراق، سوریه و لیبی که تنها جنگ عراق بیش از ۵ تریلیون دلار برای امپریالیسم آمریکا هزینه داشته است) حداقل در این شرایط امپریالیسم آمریکا قصد حمله نظامی و جنگ همه جانبه به ایران ندارد. در نتیجه همین امر باعث گردیده تا تضاد بین جنگ‌طلبان دولت ترامپ (نژادپرست و زن‌ستیز و مهاجرستیز و مخالف تمامی پیمان‌ها و مقررات بین‌المللی از محیط زیست تا برجام و تا پیمان‌های سلاح‌های هسته‌ای با برد متوسط سالت ۱ و ۲ و پوپولیسم) رشد کند. به طوری که حتی احتمال برکناری بولتون و تسلیم شدن پمپئو در این رابطه مطرح می‌شود. ولی آنچه در این عرصه قابل توجه است اینکه بر خلاف دولت اوباما، دولت ترامپ تلاش می‌کنند تا (قبل از انتخابات ۲۰۲۰ آمریکا) توسط بی‌رحمانه‌ترین و خانمان‌سوزترین تحریم‌های اقتصادی تاریخ بر مردم نگون‌بخت ایران رژیم مطلقه فقهاتی را پای میز مذاکره بکشانند.

پر واضح است که در این شرایط توسط هژمونی جهانی دلار و هژمونی نظامی جهانی و هژمونی که بر نهادهای بین‌المللی امپریالیسم آمریکا دارد، توازن قوا صد در صد به سود امپریالیسم آمریکا می‌باشد و لذا مذاکره مستقیم رژیم مطلقه فقهاتی با امپریالیسم آمریکا و جناح‌ها ترامپ‌یسم به معنای تسلیم همه جانبه پلاتفرم ۱۲ ماده‌ای پمپئو می‌باشد. فراموش نکنیم که آنچنانکه ترامپ در مصاحبه با نخست وزیر ژاپن اعلام کرد نه تنها امپریالیسم آمریکا و دولت ترامپ خواهان سرنگونی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران نیست بلکه برعکس ترامپ معتقد است که کشور ایران می‌تواند با همین رژیم به رفاه و پیشرفت دست پیدا کند.

بدین خاطر این رویکرد تحریم‌گرایانه ترامپ برای به زانو در آوردن رژیم مطلقه فقهاتی از طریق تحریم‌های همه جانبه اقتصادی باعث گردیده است تا حزب پادگانی خامنه‌ای تحت هژمونی راست پادگانی سپاه در این شرایط «تنها راه برون رفت



مطلقه فقه‌ای حاکم، نبود کردن تمامی مخالفین سیاسی و به راه انداختن جوی خون در دهه ۶۰ و حاکم کردن فضای اختناق و سرکوب بر جامعه ایران و نبود کردن تمامی دستاوردهای سیاسی و اجتماعی انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ بود.

د - رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم در ۴۰ سال گذشته عمر خود نشان داده است که تنها «شرایط بحرانی و جنگی و نظامی است که می‌تواند نجات‌بخش این رژیم برای فرار از ابر بحران‌های اقتصادی و اجتماعی و زیست محیطی و سیاسی جامعه ایران بشود» و گر نه چه در دهه ۶۰ خمینی و چه در سه دهه رهبری خامنه‌ای رژیم مطلقه فقه‌ای نشان داده است که این رژیم هرگز و هرگز از حداقل پتانسیل مدیریتی (جهت مدیریت علمی در راستای حل این فرابحران‌های چهارگانه اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و زیست محیطی) برخوردار نمی‌باشند.

ه - تحریم‌های همه جانبه اقتصادی امپریالیستی در هیچ زمانی و در هیچ مکانی تا کنون نتوانسته است باعث سرنگونی رژیم‌های توتالیتر آن کشورها بشود. بارزترین و آشکارترین نمونه آن کشور عراق می‌باشد که برای مدت ده سال (توسط امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا) تحریم‌های همه جانبه اقتصادی بر آنها تحمیل گردید ولی خروجی نهائی آن تحریم‌های خانمان‌سوز اقتصادی نه تنها باعث سرنگونی حکومت صدام حسین نشد بلکه برعکس این توده‌های نگون‌بخت عراق بودند که تمامی هزینه آن تحریم‌های امپریالیستی پرداخت کردند بطوریکه طبق آمارهای بین‌المللی تنها ۵۰۰ هزار کودک عراقی در آن رابطه مظلومانه مردند.

باری بدین ترتیب است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران حاصل نهائی تحریم‌های اقتصادی امپریالیستی تنها کاهش تولید ناخالص ملی و کوچک شدن اقتصاد ایران و افزایش فقر مطلق و فقر نسبی و بالاخره وابسته شدن گروه بزرگی از جامعه ایران به بسته‌های حمایتی رژیم مطلقه فقه‌ای می‌داند. بدین خاطر از اینجاست که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران آنچنانکه با هر گونه جنگ و تجاوز نظامی به کشور ایران مخالف می‌باشند با هر گونه تحریم‌های اقتصادی امپریالیستی نیز مخالف هستند، چرا که قتل اصلی جنگ نظامی و اقتصادی امپریالیسم با ارتجاع مردم ایران می‌داند نه رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم. هر چند که امپریالیسم آمریکا توسط محدود و محصور کردن قدرت نظامی و سیاسی و اقتصادی رژیم مطلقه فقه‌ای در سطح منطقه و خروج از قرارداد بین‌المللی برجام (که به تصویب شورای امنیت هم رسیده بود) و سترون و یکطرفه کردن این قرار داد بر علیه ایران

و تحمیل بی‌رحمانه‌ترین تحریم‌های استخوان‌سوز اقتصادی تاریخ بر ملت مظلوم ایران و فروش صدها میلیارد دلاری تسلیحات نظامی به کشورهای مرتجع منطقه تلاش می‌نماید تا مانند دوران رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی هژمونی نظامی و سیاسی خودش در عرصه منطقه به رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم تحمیل نماید. بر این مطلب بیافزائیم که عامل اصلی استحاله رژیم مطلقه فقه‌ای به عنوان یک قدرت بزرگ نظامی و سیاسی در منطقه خاورمیانه «خود امپریالیسم آمریکا می‌باشد که با تجاوزات نظامی‌اش در سال‌های ۲۰۰۱ و ۲۰۰۳ به افغانستان و عراق و سرنگون کردن دو دشمن بزرگ منطقه‌ای این رژیم یعنی طالبان و صدام حسین و حزب بعث عراق و تحویل دو دستی عراق به ایران شرایط برای ظهور رژیم مطلقه فقه‌ای به عنوان قدرت بزرگ منطقه‌ای فراهم شد.»

یادمان باشد که ۵۰ درصد جمعیت خاورمیانه شیعه در شاخه‌های مختلف آن تشکیل می‌دهند که ظهور رژیم مطلقه فقه‌ای به عنوان هژمون هلال شیعه در این منطقه از بعد از سقوط صدام حسین و ورود رژیم مطلقه فقه‌ای در جنگ سوریه شرایط برای ظهور رژیم مطلقه فقه‌ای به عنوان یک قدرت بزرگ در منطقه‌ای فراهم ساخت. نکته‌ای که در اینجا ضرورت دارد که در ادامه مطالب فوق در خصوص تأثیر معکوس تحریم‌های اقتصادی بر رژیم مطلقه فقه‌ای و مردم ایران مطرح کنیم اینکه اگر چه کارل مارکس معتقد است که فقر در جامعه طبقاتی دارای پتانسیل انقلابی می‌باشد و اگر چه جریان‌های سیاسی خارج‌نشین (ترامپیسم ایرانی یا طرفداران رویکرد رژیم چنج جناح‌ها امپریالیسم آمریکا از مجاهدین خلق تا سلطنت‌طلبان) در چارچوب شورش‌های مولود فقر همه جانبه جامعه ایران (توسط تحریم‌های اقتصادی و یا تجاوز نظامی امپریالیستی به کشور ایران) استراتژی کسب قدرت سیاسی با آورده برای خود ترسیم می‌کنند، ولی علیرغم داوری کارل مارکس در خصوص پتانسیل انقلابی فقر در جامعه طبقاتی و علیرغم رویکرد شورش‌گرایانه جریان‌های سیاسی خارج‌نشین (ترامپیسم ایرانی یا چلبی‌های ایرانی) ما بر این باوریم که «فونکسیون اجتماعی فقر با فونکسیون تبعیضات اجتماعی متفاوت می‌باشد»، چراکه تبعیضات اجتماعی در جوامع طبقاتی می‌توانند از پتانسیل انقلابی برخوردار باشند و به عبارت دیگر تبعیضات اقتصادی، نژادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و غیره می‌توانند به عنوان موتور حرکت گروه‌های اجتماعی در بستر جنبش‌های مطالباتی خودبنیاد و خودسامان و خودگردان و خودسازمانده



درآیند، اما «پدیده فقر، چه فقر مطلق و چه فقر نسبی برعکس پدیده تبعیضات طبقاتی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، نژادی، مذهبی و غیره نه تنها دارای پتانسیل انقلابی (آنچنانکه کارل مارکس می‌گوید) نیستند بلکه برعکس پدیده فقر بر جامعه و جنبش‌های مطالباتی خودبنیاد و خودگردان و خودسامان و خودسازمانده دارای فونکسیون منفی می‌باشد»، چراکه حداکثر سنتز جدید فونکسیون فقر در جوامع طبقاتی ایجاد شورش‌ها و خیزش‌ها متمیزه شده بدون سر می‌باشد که آنچنانکه در خیزش دی‌ماه ۹۶ شاهد بودیم اینگونه خیزش‌ها و شورش‌ها نه تنها به علت متمیزه بودن آنها آستن شرایط برای سرکوب همه جانبه توسط دستگاه‌های چند لایه سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای می‌باشند و نه تنها سرکوب همه جانبه این شورش‌ها و خیزش‌های متمیزه و بی‌سر توسط رژیم مطلقه فقه‌ای باعث امنیتی شدن فضای جامعه ایران و «بالا رفتن هزینه سرانه مبارزه» برای جنبش‌های خودبنیاد و خودسامان و خودگردان و خودسازمانده مطالباتی می‌شوند و نه تنها اعتلای این شورش‌ها و خیزش‌های متمیزه و بی‌سر، شرایط برای ظهور هیولای پوپولیسم غارتگر و ستیزه‌گر از دل حزب پادگانی خامنه‌ای فراهم می‌سازد و نه تنها اینگونه خیزش‌ها و شورش‌های متمیزه شده بی‌سر از دل هیولای فقر اجتماعی بستر ساز حاکمیت گروه اجتماعی ۱۹ میلیون نفری حاشیه‌نشینان کلان‌شهرهای ایران بر جنبش‌های مطالباتی اقتصادی و اجتماعی و سیاسی خودبنیاد و خودگردان و خودسامان و خودسازمانده جامعه بزرگ ایران می‌شوند و آنچنانکه در جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم نگون‌بخت ایران تجربه کردیم، همین حاکمیت حاشیه‌نشینان متمیزه کلان‌شهرهای ایران بر جنبش‌های مطالباتی خودبنیاد و خودگردان و خودسامان و خودسازمانده شرایط برای بازتولید موج‌سواری و هژمونی روحانیت و بازتولید هیولای ولایت فقیه به عنوان آلترناتیو ولایت سلطانی در جامعه ایران فراهم کرد و نه تنها فقر فراگیر و تحریم‌های استخوان‌سوز اقتصادی امپریالیستی بر جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران باعث فروپاشی اقتصادی و کاهش تولید ناخالص ملی و رشد بیکاری و تورم و کاهش قدرت خرید توده‌ها می‌شود و نه تنها فقر فراگیر اجتماعی مولود تحریم‌های خانمان‌سوز اقتصادی جناح‌ها امپریالیسم آمریکا باعث شده است که به علت نیاز گروه‌های اجتماعی به کمک‌های حمایتی رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم جنبش‌های خودبنیاد و خودگردان و خودسازمانده مطالباتی جامعه ایران در طول ۶ ماه گذشته (در فرایند پسا اعتلای جنبش کارگری کارگران نیشکر هفت تپه و فولاد اهواز) روندی تدافعی به خود بگیرند و

نه تنها آنچنانکه ترامپیسم‌های ایرانی خارج‌نشین (از مجاهدین خلق تا سلطنت‌طلبان و تجزیه‌طلبان منطقه‌ای) می‌اندیشند این تحریم‌های اقتصادی جناح‌ها امپریالیسم آمریکا بر مردم ایران ایجاد شورش‌های فراگیر جهت بستر سازی کسب قدرت سیاسی آنها نکرده است بلکه برعکس توده‌های فقرزده ایران را محتاج بسته‌های حمایتی حزب پادگانی خامنه‌ای کرده است، علاوه بر همه اینها از همه این‌ها مهم‌تر اینکه این تحریم‌های اقتصادی تحمیلی جناح‌ها امپریالیسم آمریکا بر مردم نگون‌بخت ایران باعث گردیده است «تا مسیر دموکراتیک برای دستیابی به دموکراسی سه مؤلفه‌ای سوسیالیستی در جامعه امروز ایران روند قهقرائی و معکوس پیدا کند.»

یادمان باشد که بوش پسر در سال ۲۰۰۱ زمانیکه می‌خواست موتور ارتش امپریالیسم آمریکا جهت تجاوز و اشغال نظامی به کشورهای خاورمیانه روشن کند، شعارش این بود که: «ما برای کشورهای منطقه می‌خواهیم دموکراسی ببریم، چه بخواهند و چه نخواهند باید این دموکراسی ما را بپذیرند». البته قبول این داوری ما در گرو قبول این فرمول دموکراسی در جوامع مختلف می‌باشد که: «دموکراسی در جوامع تنها از مسیر دموکراتیک میسر می‌باشد نه از طریق جنگ و تجاوز و اشغال نظامی و تحریم‌های اقتصادی»؛ بنابراین عامل اصلی بحران جریان‌های «ترامپیسم ایرانی» یا جریان‌های سیاسی خارج‌نشین رژیم چنجی (از مجاهدین خلق تا سلطنت‌طلبان و تجزیه‌طلبان منطقه‌ای و غیره) این است که ترازوی «کسب قدرت سیاسی برای جریان خود» به جای ترازوی دستیابی به «دموکراسی در جامعه ایران که همان مسیر دموکراتیک می‌باشد» قرار داده‌اند و در چارچوب استراتژی کسب قدرت سیاسی از هر طریق که شده حتی با جنگ و اشغال نظامی و نابودی تمامی زیرساخت‌های اقتصادی و تحریم‌های خانمان‌سوز اقتصادی و کشتار مردم نگون‌بخت ایران (با حمایت جناح‌ها دولت ترامپ تحت هژمونی بولتون و حمایت رژیم‌های ارتجاعی منطقه از بن سلمان تا بن زائد و تا بنیامین نتانیاهو) تلاش می‌کنند تا از نمد افتاده برای خود کلاهی بدوزند، چرا که شعار کسب قدرت سیاسی در دیسکورس آن‌ها عبارت است از: «دیگی که برای ما نمی‌جوشد بگذار سر خلق ایران در آن بجوشد.»

بدین ترتیب است که تنها قتل مسیر غیر دموکراتیک و رویکرد سرنگون‌طلبانه و رژیم چنج و کسب قدرت سیاسی برای این جریان‌های چلبی و ترامپیسم ایرانی، جنبش‌های خودبنیاد و خودگردان و خودسامان و خودسازمانده مطالباتی در سه مؤلفه





اقتصادی و اجتماعی و سیاسی تکوین یافته از پائین مطالباتی در دو جبهه بزرگ آزادی خواهانه و برابری طلبانه اردوگاه بزرگ مستضعفین می باشد که وجه معامله و یا وجه المصلحه استراتژی کسب قدرت سیاسی آنها قرار می گیرند. آنچنان که در این رابطه اخبار موثقی از مذاکرات پنهانی چهار حزب سیاسی کردستان ایران (حزب دموکرات کردستان ایران و حزب کومله کردستان ایران و حزب دموکرات کردستان و کومله زحمتکشان) جهت مشارکت در قدرت سیاسی منطقه ای کردستان ایران با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران در طول چند ماه گذشته به گوش می رسد. یادمان باشد که همین احزاب سیاسی کردستان در فرایند قبل از مذاکره با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (در چارچوب استراتژی کسب قدرت سیاسی از هر طریق و روشی که شده) تا چندی پیش در راهروهای کاخ سفید با امثال بولتون در راستای تجزیه ایران و اشغال نظامی یا حمله نظامی و تحریم های اقتصادی تحمیلی بر ملت ننگون بخت ایران برای امپریالیسم آمریکا و ارتجاع منطقه (از عربستان سعودی تا اسرائیل) فرش قرمز پهن می کردند و در جریان حمله نظامی امپریالیسم آمریکا به عراق همین آقای مصطفی هجری (از حزب کردستان ایران) پیام شاد باش برای بوش پسر فرستاد و تقاضای تمدید آن پروژه برای کشور ایران می کرد و همین بولتون (نماینده جناح هار دولت ترامپ) در میتینگ سالانه سازمان مجاهدین خلق وعده داد که در چهلمین سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در ایران برای حکومت مجاهدین خلق سخنرانی کند.

آنچه آسیب شناسی کارنامه سیاسی این جریان های چلبی و ترامپیسیم ایرانی خارج نشین برای ما مشخص می نماید عبارت است از اینکه: مسیر تحقق حقوق سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی گروه های مختلف جامعه بزرگ ایران تنها و تنها از کانال دموکراسی قابل تحقق می باشد؛ و لذا هر گونه «دور زدن دموکراسی» جهت دستیابی به حقوق سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی گروه های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران شیپور از دهان گشادش نواختن می باشد و باز در این رابطه است که باید داوری کنیم که منهای اینکه کلید قفل همه فرابحران های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و حتی زیست محیطی امروز جامعه ایران «دموکراسی» می باشد و بدون دموکراسی گروه های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران در دو جبهه آزادی خواهانه و برابری طلبانه نمی توانند به حقوق سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی خود دست پیدا کنند البته باز هم تاکید می کنیم و از تکرار این مطلب

خسته نمی شویم که مسیر دستیابی به دموکراسی در جامعه ایران از همان اهمیتی برخوردار می باشد که خود دموکراسی برخوردار است، چراکه جامعه ایران که یک قرن پیش نخستین انقلاب دموکراتیک قاره آسیا کرده است به این دلیل در طول صد سال پسا انقلاب مشروطیت گرفتار استبدادی وحشتناک تر از استبداد پسا انقلاب مشروطیت شده است که پیوسته از مسیر غیر دموکراتیک (در اشکال مختلف حزب - دولت لنینیستی و چریک گرایی مدرن و احزاب سیاسی خارج از جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد و خودسامان و خودگردان و خودسازمانده تکوین یافته از پائین و هیولای روحانیت ارتجاعی و دگماتیست حوزه های فقهاتی) می خواسته است به دموکراسی دست پیدا کنند، به عبارت دیگر انحراف صد ساله جامعه ایران «انحراف در دموکراسی خواهی نبوده است بلکه برعکس انحراف در اشتباه راه رفتن ها و راه اشتباه رفتن ها در مسیر دموکراسی بوده است.»

لذا تا زمانیکه جامعه بزرگ ایران خود را مجبور و موظف به «عبور از مسیر دموکراتیک برای نیل به دموکراسی سه مؤلفه ای معرفتی و سیاسی و اقتصادی توسط اجتماعی کردن قدرت سه مؤلفه ای سیاسی و اقتصادی و معرفتی نبیند، نمی تواند به دموکراسی پایدار در جامعه ایران دست پیدا کنند». بدون تردید مسیر دموکراتیک در جامعه ایران برای نیل به «دموکراسی سه مؤلفه ای سیاسی و اقتصادی و معرفتی تنها در بستر جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد و خودگردان و خودسامان و خودسازمانده مطالباتی تکوین یافته از پائین ممکن می باشد» و صد البته اینکه این مهم تنها در چارچوب «استراتژی جنبشی پیشگام» ممکن می باشد نه «استراتژی پیشاهنگی» (سه مؤلفه ای تحزب گرای لنینیستی و چریک گرای رژی دبره ای و ارتش خلقی مائوئیستی) جدای از توده ها که می خواهند توسط موتور کوچک خود که همان احزاب و سازمان ها و جریان های سیاسی و چریکی و ارتش خلقی می باشند، موتور بزرگ جامعه ایران را به حرکت در آورند. یادمان باشد که در استراتژی جنبشی پیشگامی (برعکس استراتژی سه مؤلفه ای پیشاهنگی) علاوه بر اینکه «موتور کوچکی» که می تواند «موتور بزرگ جامعه ایران» را به حرکت در آورد، همان جنبش های پیشرو مطالباتی خودبنیاد و خودگردان و خودسامان و خودسازمانده تکوین یافته از پائین در دو جبهه افقی آزادی خواهانه و عمودی برابری طلبانه می باشند (نه جریان های سیاسی برون از این جنبش ها) و علاوه بر اینکه احزاب سیاسی مقوم دموکراسی از دل همین جنبش های خودبنیاد سه مؤلفه ای اقتصادی و سیاسی و اجتماعی بیرون می آیند (برعکس رویکرد



حزب دولت لنینیستی که حزب جایگزین جنبش‌های طبقاتی و سیاسی جامعه می‌شوند) در استراتژی جنبشی پیشگام تنها در فرایند پسا تکوین جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد مطالباتی تکوین یافته از پائین است که «حزب سیاسی» به عنوان نماینده این جنبش‌ها می‌توانند تکوین پیدا کنند (نه قبل از آن، آنچنانکه حزب توده از شهریور ۲۰ الی الان به دنبال آن می‌باشد) بر این مطلب بیافزائیم که «در استراتژی جنبشی پیشگامی کسب قدرت سیاسی تنها و تنها حق جامعه می‌باشد نه حق جریان‌های سیاسی منفک از جامعه.»

باری بدین ترتیب است که در رابطه با تحلیل رویدادهای سیاسی جاری ایران (در سه مؤلفه مردم و جنبش و حکومت که موضوع سرمقاله این شماره نشر مستضعفین به عنوان ارگان عقیدتی سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران می‌باشد) می‌توانیم از «حکومت» شروع کنیم، چراکه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در این شرایط تندپیچ تاریخ ایران (به خصوص به موازات نزدیک شدن به انتخابات مجلس یازدهم در اسفندماه جاری توسط ابربحران‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و زیست محیطی جامعه ایران) از «فرایند بحران‌های درونی سیاسی» (گذشته جناح‌های درونی قدرت در عرصه باز تقسیم قدرت بین خودشان) وارد «فرایند بحران ساختاری در درون خودشان شده است» و دلیل این امر همان است که بحران سیاسی تقسیم باز تقسیم قدرت بین جناح‌های درونی حکومت در ۴۰ سال گذشته تنها دستاورد و فونکسیون که برای حاکمیت مطلقه فقهاتی داشته است «ناتوانی در مدیریت مشکلات و فرابحران‌های چهار گانه جامعه ایران بوده است» که البته این «ناتوانی مدیریتی» و این ناکارآمدی نظام مطلقه فقهاتی (در ۴۰ سال گذشته) اکنون باعث گردیده است تا جناح‌ها امپریالیسم آمریکا تحت مدیریت ترامپ و بولتون و پمپئو بتوانند پس از خروج یکطرفه از قرارداد بین‌المللی برجام (به علت هژمونی دلار و هژمونی نظامی و هژمونی بر نهادهای بین‌المللی امپریالیسم آمریکا) از موضع قدرت تحریم‌های جهان سرمایه‌داری بر جامعه نگون‌بخت ایران تحمیل کنند و گرچه رژیم مطلقه فقهاتی که در این شرایط به ناتوانی اتحادیه اروپا نسبت به مقاومت در برابر امپریالیسم آمریکا در خصوص قرارداد برجام واقف شده است تصمیم به عقب‌نشینی در باره تعهدات برجامی خودش (که عبارت بودند از حق غنی‌سازی پنج درصدی اورانیوم و حق نگهداری ۱۰۰ کیلو اورانیوم غنی شده پنج درصدی و حق نگهداری ۱۳۰ لیتر آب سنگین) گرفته است موضوع پیشنهاد مذاکره جناح

ها امپریالیسم آمریکا (در این شرایط با توجه به نزدیک شدن انتخابات ۲۰۲۰ رئیس‌جمهوری در آمریکا و شکست ترامپ در مذاکره با کره شمالی و شکست ترامپ در سرنگون کردن دولت مادرو در ونزوئلا) مطرح شده است و لذا در این رابطه است که دستگاه دیپلماسی رژیم مطلقه فقهاتی از آنجائیکه در این شرایط به علت فشار همه جانبه تحریم‌های اقتصادی امپریالیسم آمریکا توازن قوا به سود امپریالیسم آمریکا می‌داند و حضور در پای میز مذاکره با دولت‌ها ترامپس به معنای تسلیم همه جانبه این رژیم می‌داند، در نتیجه در این شرایط نسبت به مذاکره مستقیم با دولت ترامپ پاسخ منفی داده است هر چند که به صورت غیر مستقیم توسط پادرمیانی عراق و عمان و ژاپن و اتحادیه اروپا تلاش می‌کند تا مانند گذشته از کانال مذاکره غیر مستقیم با کاخ سفید، دولت ترامپ را جهت مذاکره مستقیم به دایره برجام برگرداند.

به هر حال از آنجائیکه در طول ۴۰ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم ساختار حکومتی و مدیریتی این رژیم بر مبنای «دو دولت» استوار بوده است که یکی «دولت اصلی» و دیگری «دولت رسمی» می‌باشد که «دولت اصلی» در طول ۴۰ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران توسط دستگاه ولایت و بیت رهبری اداره می‌شده است و نقش اصلی و تعیین کننده نهائی در تعیین سیاستگذاری اقتصادی و سیاسی و نظامی و اداری و اجتماعی جامعه ایران داشته است و «دولت رسمی» (که توسط صندوق‌های رأی مهندسی شده دولت اصلی وارد پاستور می‌شوند) در ۴۰ سال گذشته (آنچنانکه سید محمد خاتمی در پایان دولت هشتم خود مطرح کرد) جز یک تدارکاتچی در خدمت دولت اصلی نبوده‌اند در نتیجه همین امر باعث گردیده است که در شرایط فعلی بر خلاف میل «دولت رسمی دولت اصلی» یعنی حزب پادگانی خامنه‌ای در برابر شعار مذاکره مستقیم کاخ سفید شعار «عدم مذاکره مستقیم» و «استراتژی صبر تا پایان دولت ترامپ» مطرح کند که همین امر باعث گردیده است تا در این شرایط یعنی در آستانه انتخابات مجلس یازدهم شرایط جدیدی برای جناح به اصطلاح اصلاح‌طلب درون حکومتی و برون حکومتی بوجود بیاید چراکه دولت اصلی (تحت هژمونی حزب پادگانی خامنه‌ای) در این شرایط رمز تثبیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را در یک دست کردن قدرت رژیم (توسط کرسی‌های انتصابی مقام‌های ولایت) می‌داند. در صورتی که جناح به اصطلاح اصلاح‌طلبان درون حکومتی و برون حکومتی و داخل و خارج از کشور (از همه جا رانده و از همه جا مانده)



در این شرایط امکان حیات خود را مانند گذشته در مشارکت در انتخابات مجلس یازدهم (توسط عقب‌نشینی حزب پادگانی خامنه‌ای در فیلترینگ کردن شورای نگهبان و مهندسی کردن صندوق‌های رأی) می‌دانند.

پر پیداست که جناح (از همه جا رانده و از همه جا مانده) به اصطلاح اصلاح‌طلبان درون حکومتی و برون حکومتی و داخل و خارج از کشور از آنجائیکه خود واقفند که جز از مسیر صندوق‌های رأی مهندسی شده حزب پادگانی خامنه‌ای راهی برای ادامه حیات سیاسی آنها و ورود به صفحه شطرنج تقسیم باز تقسیم قدرت وجود ندارد و از آنجائیکه در فرایند انتخابات اردیبهشت ۹۶ شیخ حسن روحانی در انتخابات دولت دوازدهم توانست با جذب شش دانگ حمایت جناح به اصطلاح اصلاح‌طلبان درون حکومتی و برون حکومتی داخل و خارج از کشور برای بار دوم وارد پاستور بشود، با عنایت به اینکه از بعد از ورود روحانی در مرحله دوم به ساختمان پاستور در اردیبهشت ۹۶ پلاتفرم انتخاباتی او تغییر کرد چراکه روحانی در مرحله دوم ورود به پاستور دیگر خود را آماده کسب جانشینی خامنه‌ای و رهبری کرد و لذا در این رابطه است که شیخ حسن روحانی برای بسترسازی آینده جانشینی خامنه‌ای تلاش می‌کند تا با نادیده گرفتن وعده وعیدهایی که در انتخابات دولت دوازدهم به جامعه ایران و جناح به اصطلاح اصلاح‌طلبان درون و برون حکومتی و داخل و خارج از کشور داده بود جهت پیوند با حزب پادگانی خامنه‌ای بسترسازی نماید.

در نتیجه همین امر باعث گردیده است تا در این شرایط جناح به اصطلاح اصلاح‌طلبان درون و برون حکومتی و داخل و خارج از کشور در برابر جامعه ایران «چوب دو سر طلا بشوند» و همین شرایط خودویژه جناح به اصطلاح اصلاح‌طلبان باعث گردیده است که به موازات نزدیک شدن به انتخابات مجلس یازدهم «آب در خانه مورچه بیافتد» و آنچنانکه حزب پادگانی خامنه‌ای می‌خواهد «تضاد وارد خانه جناح به اصطلاح اصلاح‌طلبان بشود»، بطوریکه در این شرایط دسته‌ای از این بااصطلاح اصلاح‌طلبان با سخنگویی علی مطهری معتقد به مشارکت بدون قید شرط و همه جانبه در انتخابات اسفندماه جاری می‌باشند و دسته‌ای دیگر با سخنگویی سعید حجاریان معتقد به ورود مشروط در این انتخابات هستند که البته این دسته دوم از آنجائیکه قبلاً در چارچوب «استراتژی فشار از پائین و چانه‌زنی در عرصه تقسیم باز تقسیم قدرت از بالا» صندوق‌های رأی مهندسی شده رژیم مطلقه فقاهتی حاکم را تأیید می‌کردند، در این شرایط با برخورد

تهدیدآمیز جهت مشارکت تلاش می‌کنند که حزب پادگانی خامنه‌ای را در عرصه فیلترینگ و مهندسی کردن صندوق‌های رأی وادار به عقب‌نشینی سازند تا از حذف فله‌ای شورای نگهبان مانند انتخابات مجلس هفتم و رأی‌سازی‌های نجومی انتخابات دولت دهم در امان بمانند.

بدین ترتیب است که مقاومت حزب پادگانی خامنه‌ای در این شرایط جهت یک دست کردن قدرت (تحت هژمونی راست پادگانی یا سپاه) از یکطرف و تلاش جناح به اصطلاح اصلاح‌طلبان درون و برون حکومتی و داخل و خارج از کشور جهت مجبور کردن حزب پادگانی به عقب‌نشینی در انتخابات مجلس یازدهم باعث گردیده تا «بحران سیاسی» درون حکومتی (که در گذشته در چارچوب تقسیم باز تقسیم قدرت بین جناح‌های درون حکومتی قابل تعریف بود) در این شرایط وارد «بحران ساختاری» بشود؛ بنابراین در رابطه با «بحران ساختاری» رژیم مطلقه فقاهتی در این شرایط است که دوباره بحث‌های (حیدر و نعمتی و خیمه شب‌بازی‌های) گذشته «ولایت» و یا «جمهوریت» کما فی السابق مطرح می‌شود اینکه آیا جمهوریت باید ولایت تعیین کند و یا برعکس (مانند ۴۰ سال گذشته در چارچوب قانون اساسی و اصل ۱۱۰ و ۱۷۷ قانون اساسی) ولایت باید جمهوریت نظام را تعیین نماید؟

پر واضح است که تجربه ۴۰ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقاهتی نشان داده است که این رژیم منهای قدرت مطلقه ولایت نمی‌تواند حتی برای یک روز بر اساس جمهوریت پایه‌های قدرت خود را ثابت نگه دارد. قابل ذکر است که در باب موضوع بحران ساختاری نظام و اصلاح قانون اساسی رژیم مطلقه فقاهتی از خودخامنه‌ای گرفته تا نمایندگان مجلس و جناح به اصطلاح اصلاح‌طلبان صحبت می‌کنند و هر کدام از زاویه دید خودش یا خودشان این بحران ساختاری رژیم مطلقه فقاهتی را آنالیز می‌نمایند. مثلاً خود خامنه‌ای بحران ساختاری را در چارچوب «دو گانگی ریاست جمهوری و نخست وزیری تحلیل می‌کند» و اصلاً وارد دایره قدرت مطلقه فقاهتی موضوع ماده ۱۱۰ و ۱۷۷ قانون اساسی ولایت‌مدار نمی‌شود. شیخ حسن روحانی این بحران ساختاری را در «دخالت قوا تعریف می‌نماید»، جناح به اصطلاح اصلاح‌طلبان این بحران ساختاری رژیم را در «سلطه ولایت بر جمهوریت تحلیل می‌نمایند.»

باری آنچه در این رابطه مهم است اینکه در ۳۰ سال گذشته رهبری خامنه‌ای او نشان داده است که (بر خلاف خمینی) مسیر یکدست کردن نظام (در چارچوب راست پادگانی تحت هژمونی



سپاه و راست بورکراتیک و راست روحانیت سنتی) تنها می‌تواند بستر ساز تثبیت نظام مطلقه فقهاتی حاکم بشود و البته او در شرایطی تن به مشارکت در قدرت با جناح رقیب می‌دهد که:

اولاً او مانند انتخابات دولت یازدهم تحت فشار بحران‌های سیاسی لاینحل خارجی قرار داشته باشد.

ثانیاً او مانند دولت دست‌ساز دهم خودش گرفتار ورطه هولناک راست پوپولیسم ستیزه‌گر و غارت‌گر شده باشد و برای نجات از ورطه راست نیازمند به رقابت قدرت با جناح رقیب بشود.

ثالثاً او به علت ریزش فراگیر پایگاه اجتماعی نیازمند به بالماسکه و شعبده بازی انتخاباتی بشود.

باری نکته قابل توجهی که در این رابطه باید به آن عنایت ویژه داشته باشیم اینکه جریان‌های به اصطلاح اصلاح‌طلبانه درون و برون حکومتی و داخل و خارج از کشور که از خرداد ۷۶ زیر بیرق سید محمد خاتمی شعار: «وا اصلاحات سر می‌دادند» و برای مدت ۲۰ سال گفتمان به اصطلاح اصلاح‌طلبانه از طریق صندوق‌های رأی رژیم مطلقه فقهاتی به عنوان تنها مسیر تغییر در جامعه ایران تعریف می‌کردند و هر گونه حرکت خارج از صندوق‌های رأی رژیم مطلقه فقهاتی را ذنب لایغفر می‌دانستند، پس از اینکه از دی‌ماه ۹۶ با شعار جنبش دانشجویی تهران که: «اصلاح‌طلب و اصول‌گرا - دیگه تمامه ماجرا» روبرو شدند و این شعار جنبش دانشجویی را عبور از جناح به اصطلاح اصلاح‌طلبان درون و برون حکومتی و داخل و خارج از کشور تعریف کردند:

اولاً این جریان‌های فرصت‌طلب و قدرت‌طلب ابتدا به محکومیت خیزش دی‌ماه تکوین یافته از پائین سال ۹۶ پرداختند.

ثانیاً از آنجائیکه تمامی جریان‌های به اصطلاح اصلاح‌طلبانه درون و برون حکومتی و داخل و خارج از کشور معتقد به تغییر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از طریق صندوق‌های رأی خود این رژیم و به دست جناح‌های درون این رژیم بودند خیزش دی‌ماه ۹۶ اعلام پایان پروژه ۲۰ ساله خیمه شب بازی گذشته خود تعریف کردند؛ بنابراین تمامی آنها در راستای بازتولید هویت ۲۰ ساله گذشته خود به جای «استراتژی فشار از پائین چانه‌زنی از بالا» (برای سهم‌خواهی قدرت از حزب پادگانی خامنه‌ای) به «استراتژی ترساندن مردم از پائین و التماس و عقب‌نشینی در بالا» روی آوردند.

ثالثاً از آنجائیکه جریان‌های به اصطلاح اصلاح‌طلبان درون و برون حکومتی و داخل و خارج کشور پس از ۲۰ سال دریافتند که هیچ دستاوردی نه برای خود و نه برای جامعه ایران نداشته‌اند. لذا به همین دلیل از آنجائیکه در شرایط فعلی آنها دریافتند

که «چوب دو سر طلا شده‌اند» به جای نقد گذشته ۲۰ ساله کارنامه خود و عذرخواهی از مردم، این بار هم با فرار به جلو برای بازتولید هویت گذشته خود در چارچوب استحاله بحران سیاسی درون حاکمیت به بحران ساختاری نظام شعار فرصت‌طلبانه به اصطلاح «اصلاح‌طلبانه» ۲۰ سال گذشته خود را بدل به شعار به اصطلاح «تحول‌خواهانه» کرده‌اند. یادمان باشد که «استراتژی تحول‌خواهانه» برای اولین بار در دیسکورس سیاسی به عنوان یک «مؤلفه تغییر در کنار رفرم و انقلاب» توسط معلمان کبیرمان محمد اقبال و شریعتی مطرح گردید، چراکه محمد اقبال از آنجائیکه در چارچوب پروژه بازسازی خود به دو مؤلفه بودن نظری و عملی آن پروژه اعتقاد داشت، از آنجائیکه او در عرصه «مؤلفه نظری» پروژه بازسازی معتقد به بازسازی کل دستگاه دینی از طریق «اجتهاد در اصول و فروع دین» بود، در بستر «مؤلفه عملی» پروژه بازسازی او معتقد به «پروژه تحول‌طلبانه سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی به جای رفرم و انقلاب بود». داستان اختلاف محمد اقبال با ماهاتما گاندی رهبر کاریزماتیک انقلاب هند در خصوص تحول سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی جامعه بزرگ هندوستان در بستر همین اختلاف رویکرد تحول‌خواهانه اقبال با رویکرد پراگماتیستی و رفرم‌خواهانه گاندی شکل گرفت.

محمد اقبال در چارچوب پروژه بازسازی دو مؤلفه‌ای خودش به صورت همزمان دو پروژه مختلف بازسازی نظری و بازسازی عملی پیش می‌برد و در عرصه پروژه بازسازی عملی بود که محمد اقبال از ترم «تحول‌خواهانه» در برابر دو ترم «رفرم از بالا» و «انقلاب از پائین» دفاع می‌کرد و در ادامه این رویکرد محمد اقبال بود که معلم کبیرمان شریعتی در سال ۴۸ در جریان همایش محمد اقبال در حسینییه ارشاد رسماً از ترم «تحول‌خواهانه اقبال در برابر دو ترم رفرم و انقلاب» حمایت کرد؛ بنابراین بدین ترتیب است که «استراتژی تغییر معلمان کبیرمان اقبال و شریعتی تنها در چارچوب حرکت تحول‌خواهانه نظری و عملی یا همان پروژه بازسازی نظری و عملی قابل تعریف می‌باشد» و البته در این رابطه بوده است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۳ سال گذشته (از سال ۵۵ که سال تأسیس این حرکت می‌باشد الی الان) بی‌وقفه استراتژی جنبشی پیشگامی خود را (در دو فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین و افقی یا جنبشی نشر مستضعفین) با تاسی از معلمان کبیرمان محمد اقبال و شریعتی با ترم «تحول‌خواهانه» اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در چارچوب دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای تعریف کرده است و در بستر همین «استراتژی تحول‌خواهانه» بوده است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۳ سال گذشته حیات درونی و برونی خود فرایندهای استراتژی





تحول خواهانه خود را به صورت چهار مرحله‌ای «تحول فرهنگی، تحول اجتماعی، تحول سیاسی و اقتصادی» تعریف کرده است و از آغاز الی الان «تحول فرهنگی را به عنوان سنگ زیربنای تحول اجتماعی و تحول سیاسی و تحول اقتصادی تعریف کرده است.» بنابراین من حیث المجموع نکته‌ای که در رابطه با جریان‌های فرصت طلب و قدرت طلب به اصطلاح اصلاح طلبان درون و برون حکومتی و داخل و خارج از کشوری قابل توجه است اینکه در این شرایط تندپیچ امروز جامعه بزرگ ایران جهت بازتولید حرکت انحرافی گذشته خود تلاش می‌کنند تا فرصت طلبانه ماسک به اصلاح «تحول خواهانه» جایگزین ماسک به اصطلاح «اصلاح طلبانه» گذشته خود بکنند؛ که البته «از کوزه همان برون تراود که در اوست» و بدون تردید این بار هم مانند ۲۰ سال گذشته «حنای آنها رنگی پیدا نخواهد کرد» چراکه با «حلا حلا کردن دهان شیرین نمی‌شود.»

باری در این شرایط تندپیچ امروز جامعه ایران پس از فرابحران‌های حاکمیت مطلقه فقاهتی و پس از فرابحران‌های جریان‌های به اصطلاح اصلاح طلبانه درون و برون حکومت و داخل و خارج از کشور، بحران خیزترین منطقه سیاسی منطقه اپوزیسیون داخل و به خصوص خارج از کشور می‌باشد که به صورت مجمع الجزایری مبارزه و حرکت می‌کنند. در خصوص بحران‌های امروز مجمع الجزایر اپوزیسیون به خصوص خارج از کشور آنچه که حائز اهمیت می‌باشد اینکه:

اولاً تقریباً تمامی مجمع الجزایر اپوزیسیون خارج از کشور بر مسیر «استراتژی کسب قدرت سیاسی» حرکت می‌کنند و بالطبع در این رابطه است که هر کدام از این جریان‌ها «قدرت سیاسی تنها برای جریان خاص خود می‌خواهد» و در رقابت با جریان‌های سیاسی دیگر خارج از کشور پیوسته شعار «من مصیبم و خصمم مخطی» سر می‌دهند و از صبح تا شب (توسط امپراطوری خبری دو جبهه اصلاح طلبانه بی بی سی و رژیم پنج امپریالیسم آمریکا) بر گوش مردم نگون بخت ایران می‌دمند که این «مائیم طاووس علیین شده» و هم انقلاب و اصلاحات در جامعه ایران تنها توسط ما ممکن می‌باشد و هم تنها با حضور جریان ما است که مملکت ایران گل و بلبل می‌گردد.

ثانیاً هیچکدام از این جریان‌های سیاسی به علت دوری از مملکت خود و به علت حل شدن در زیست کشورهای گل و بلبل خارجی تحلیل مشخصی نه از مردم ایران دارند و نه از جنبش‌های پیشرو مطالباتی سیاسی و مدنی و اقتصادی جامعه ایران دارند و نه از رژیم مطلقه فقاهتی حاکم تحلیل مشخص دارند. لذا به همین دلیل هر از مدتی برای اعلام زنده بودن خودشان یک اعلامیه می‌دهند که تنها به درد امپراطوری خبری دو امپریالیسم بزرگ

جهانی یعنی امپریالیسم انگلستان و آمریکا می‌خورد.

ثالثاً این جریان‌ها از آنجائیکه در چارچوب کسب قدرت سیاسی برای جریان خود تلاش می‌کنند و از آنجائیکه بیگانه با مردم و جنبش‌های خودبنیاد جامعه ایران هستند، از هر طریق تلاش می‌کنند تا به قدرت سیاسی در داخل دست پیدا کنند که نمونه آشکار آنها استراتژی رژیم چنج و سرنگون طلبانه مجاهدین خلق و سلطنت طلبان و حزب دموکرات کردستان ایران و حزب کومله کردستان ایران و حزب دموکرات کردستان و حزب کومله زحمتکشان و دیگر جریان‌های تجزیه طلب خارج نشین می‌باشد که در راستای دستیابی به قدرت سیاسی برای جریان خود یک روز فرش قرمز برای حمله نظامی و تحریم‌های استخوان سوز اقتصادی امپریالیسم آمریکا پهن می‌کنند و دیگر روز با اسرائیل و عربستان سعودی و غیره وارد مذاکره می‌شوند و البته در همان زمان به صورت مخفیانه توسط پا در میانی دیپلمات‌های نروژی در حال مذاکره با جناح هار رژیم مطلقه فقاهتی حاکم هم هستند.

رابعاً به علت رویکرد پیشاهنگی به ارث برده از دوران چریک‌گرایی و دیسکورس حزب - دولت لنینیستی برخورد این جریان‌ها با جنبش‌های مطالباتی در سه شاخه اقتصادی و مدنی و سیاسی تنها در چارچوب یارگیری و سربازگیری و جذب مهره‌ها می‌باشد. لذا به همین دلیل شاهدیم که به مجرد اینکه در جنبش خودبنیاد مطالباتی داخل کشور فردی و یا افرادی از این جنبش‌ها دارای پتانسیل هدایت‌گری و سازمان‌گری می‌شوند توسط همین جریان‌های پیشاهنگی به خارج از کشور برده می‌شوند و دیگر در آنجا به جای پراتیک اجتماعی در جامعه خودش، بدل به وسیله تبلیغاتی این جریان‌های سکتاریستی در بوق‌های امپریالیسم خبری بی بی سی و آمریکا و غیره می‌گردند و البته در آنجا می‌مانند پاسیف و نابود می‌شوند. یادمان باشد که برای رژیم مطلقه فقاهتی در طول دو دهه گذشته بزرگترین بستر جهت پاسیف کردن نیروهای فعال داخلی فراهم کردن شرایط برای خروج آنها از کشور بوده است و متأسفانه این مصیبتی است که جریان‌های اپوزیسیون خارج از کشور به آن توجه ندارند و نمی‌دانند در رویکرد دستگاه‌های چند لایه‌ای امنیتی رژیم مطلقه فقاهتی حاکم هر نیروئی که در طول دو دهه گذشته کشور را ترک کرده است و در کشورهای خارج مقیم شده‌اند جزء مردگان می‌باشند.

خامساً جریان‌های سیاسی خارج‌نشین در خلاء تحلیل مشخص از شرایط داخلی ایران و رژیم مطلقه فقاهتی حاکم و جنبش‌های مطالباتی سه مؤلفه‌ای مدنی و صنفی و سیاسی در چارچوب همان رویکرد چریک‌گرایی و پیشاهنگی و حزب - دولت لنینیستی

و کسب قدرت سیاسی برای جریان خود از آنجائیکه جایگاه سرخطی در رابطه با جنبش‌های خودبنیاد داخل کشور برای خود قائل هستند، همین امر باعث گردیده است که دخالت از راه دور این جریان‌ها باعث شقه شدن و سکتاریست جنبش‌های مطالباتی داخل کشور شود.

باری در خصوص وضعیت جنبش‌های مطالباتی خودبنیاد در سه مؤلفه جنبش‌های اجتماعی و صنفی و سیاسی و در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه در شرایط تندپیچ امروز جامعه ایران آنچه که قابل توجه است اینکه: بزرگ‌ترین آفت و آسیب این جنبش‌ها در شرایطی فعلی بیگانگی آنها نسبت به یکدیگر می‌باشد. بطوریکه با اینکه بیش از دو سال از فرایند اعتلای این جنبش‌های خودبنیاد و خودسامان و خودگردان و خودسازمانده می‌گذرد (از تابستان ۹۶ الی الان) هنوز جنبش‌های مطالباتی صنفی جامعه ایران صورت کارگاهی دارند و از بعد از جنبش موفق کامیونداران (که اولین و آخرین جنبش گروهی و موفق در این مرحله بوده است) حتی در مرحله جنبش کارگران نیشکر هفت تپه و فولاد اهواز هم ما با جنبش فراگیر گروه اجتماعی روبرو نشدیم. پر واضح است که جنبش معلمان که فراگیرترین جنبش گروه اجتماعی جامعه ایران در شرایط فعلی می‌باشد این جنبش هم متاسفانه از این آفت بی‌نصیب نیست که برای فهم این مهم تنها کافی است که به تحلیل بی‌تفاوتی جنبش معلمان در کلان شهر تهران در مقایسه با جنبش معلمان در شهرهای کوچک بپردازیم. یادمان باشد که مهمترین کار پیشگام و جنبش پیشگامان به به و چه زدن تبلیغاتی برای جنبش‌های مطالباتی خودبنیاد نیست، وظیفه اصلی پیشگام و جنبش پیشگامان نسبت به جنبش‌های خودبنیاد مطالباتی «نقادی و بنائی کردن مستمر آنها است»، به عبارت دیگر پیشگام و جنبش پیشگامان باید از یکطرف پیوسته در عرصه سلبی به نقد نظری و عملی جنبش‌های مطالباتی خودبنیاد بپردازند و از طرف دیگر در عرصه ایجابی توسط ارائه آلترناتیو در هدایت‌گری بنائی این جنبش‌ها اقدام کنند.

عنایت داشته باشیم که بزرگترین فونکسیون سکتاریست جنبش‌های خودبنیاد سه مؤلفه‌ای مطالباتی «تغییر توازن قوای میدانی به سود دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی می‌باشد». همین موضوعی که در طول ۶ ماه گذشته (از بعد از اعتلای جنبش کارگران نیشکر هفت تپه و فولاد اهواز) باعث شده است تا با تغییر توازن قوا به سود حاکمیت مطلقه فقهاتی نه تنها شرایط برای سرکوب جنبش‌های سه مؤلفه‌ای خودبنیاد

مطالباتی فراهم بشود بلکه مهمتر از آن اینکه جنبش‌های خودبنیاد سه مؤلفه‌ای مطالباتی در طول ۶ ماه گذشته «از حالت اعتلای افول کرده و موضع تدافعی پیدا کرده‌اند». بدون تردید مهمترین اصلی که جنبش‌های سه مؤلفه‌ای خودبنیاد مطالباتی باید به آن عنایت داشته باشند اینکه «شاخص اعتلا و تدافع و رکود این جنبش‌ها در توازن قوا در عرصه میدانی نهفته است» و این مهم به سود جنبش‌های سه مؤلفه‌ای خودبنیاد مطالباتی هرگز حاصل نمی‌شود مگر اینکه این جنبش‌ها بتوانند در عرصه میدانی با فراگیر کردن حرکت افقی و عمودی خود، از «فاز جنبش کارگاهی» وارد فرایند «جنبش طبقه‌ای و گروه بزرگ اجتماعی خود بشوند». منظور ما از حرکت افقی پیوند جنبش‌ها در سه مؤلفه اجتماعی و سیاسی و اقتصادی می‌باشد آنچنانکه منظور ما از حرکت عمودی فراگیر کردن حرکت در گروه یا طبقه خاص خود است. برای فهم این مهم تنها کافی است که به علل و دلایل موفقیت جنبش کامیونداران در سال ۹۶ - ۹۷ در مقایسه با دیگر جنبش‌های سه مؤلفه‌ای مطالباتی بپردازیم.

پر واضح است که تنها عاملی که باعث گردید تا جنبش کامیونداران به موفقیت دست پیدا کنند «تغییر توازن قوا در عرصه میدانی به سود خود بود» که البته این تغییر توازن قوای آنها سنتز حرکت عمودی آنها در بسیج کامیونداران کشور بود و همین فراگیر کردن جنبش اعتصابی کامیونداران بود که باعث گردید تا توازن قوا در عرصه میدانی به سود آنها تغییر بکند و لذا بدین ترتیب بود که رژیم مطلقه و فقهاتی و دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر این رژیم در برابر خواسته‌های آنها مجبور به عقب‌نشینی شدند. امنیتی کردن فضای کارگاه‌ها و دانشگاه‌ها و ادارات و جامعه ایران همراه با دستگیری نیروهای هدایت‌گر این جنبش‌ها و تحت فشار قرار دادن آنها و اخراج آنها از کارگاه‌ها و اعتراف‌گیری از آنها در زندان‌ها و حاکم کردن فضای رعب وحشت بر زندان‌های سیاسی کشور توسط «خودکشاندن‌ها» و یا «دیگر کشاندن‌ها» در راستای همین تغییر توازن قوای میدانی به سود حاکمیت می‌باشد.

به این ترتیب است که داوری نهائی ما بر این امر قرار دارد که رمز موفقیت جنبش‌های سه مؤلفه‌ای خودبنیاد مطالباتی در «پیوند افقی و عمودی آنها جهت تغییر قوای میدانی به سود خود می‌باشد.» ◇

پایان



## مبانی تئوریک «خود رهاسازی»

### جنبش‌های چهارگانه کارگران، معلمان، دانشجویان و دانش‌آموزان ایران

ماه حضور فیزیکی و میدانی خود را در عرصه جامعه مدنی (جنبشی خودبنیاد تکوین یافته از پائین جامعه ایران) به نمایش می‌گذارند؛ و همین حضور عظیم این سه جنبش بزرگ در عرصه میدانی جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد تکوین یافته از پائین است که باعث می‌گردد تا مهرماه فصل تغییر توازن قوا در عرصه میدانی به سود جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد و خودسازمانده و خودسامان‌گر تکوین یافته از پائین جامعه بزرگ ایران باشد.

برای فهم این مهم تنها کافی است که با فلش بک به سال ۳۲ و کودتای امپریالیستی (آمریکا و انگلیس توسط سرانگشتان اجرائی آنها یعنی روحانیت حوزه‌های فقهاتی تحت هژمونی کاشانی و بهبهانی و دربار کودتائی پهلوی) ۲۸ مرداد ۳۲ برگردیم و نخستین جنبش ضد امپریالیستی و ضد استبدادی دانشجویان دانشگاه تهران، در ۱۶ آذر ۳۲ (به عنوان نخستین جنبش اعتراضی خودبنیاد تکوین یافته از پائین بر علیه آن کودتای امپریالیستی که نخستین دولت دموکراتیک جامعه ایران را سرنگون کرد) مورد بازشناسی قرار بدهیم، یادمان باشد که انتخاب ۲۸ مرداد ۳۲ به عنوان انجام آن کودتا توسط دستگاه‌های اطلاعاتی سیا و امپریالیسم جهانی هرگز و هرگز تصادفی نبوده است؛ و بدون تردید تعطیلات تابستانی و غیبت سه جنبش بزرگ اجتماعی جامعه ایران، یعنی جنبش دانشجویی و جنبش معلمان و جنبش دانش‌آموزی از مهمترین فاکتورهای انتخاب مرداد ماه به عنوان ماه کودتا بوده است.

اگر «اردیبهشت» در کشور ایران (به خاطر ۱۱ اردیبهشت روز جهانی کارگر و ۱۲ اردیبهشت سالروز شهادت ابوالحسن خاندلی که در راه پیمائی جنبش معلمان در ۱۲ اردیبهشت سال ۱۳۴۰ توسط رژیم کودتائی و توتالیتار پهلوی به شهادت رسید و به همین دلیل ۴۰ سال است که مانند ۱۶ آذر که روز دانشجو در کشور ایران می‌باشد، ۱۲ اردیبهشت در کشور ایران توسط جنبش معلمان به عنوان روز معلم می‌باشد) به عنوان «نماد تاریخی پیوند دو جنبش زیرساختی جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد ایران یعنی جنبش کارگری و جنبش معلمان در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران تعریف کنیم» بدون تردید «مهر ماه» هر سال در کشور ایران به عنوان «نماد تاریخی پیوند سه جنبش زیرساختی جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد کشور ایران یعنی جنبش دانش‌آموزی و جنبش معلمان و جنبش دانشجویی در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران می‌باشد»، چرا که مهر ماه در کشور ایران آغاز سال جدید تحصیل برای دانش‌آموزان و دانشجویان و معلمان است؛ و در مهر ماه امسال ۱۴ میلیون دانش‌آموز و یک میلیون معلم و ۴ میلیون دانشجو سال جدید تحصیلی را جشن می‌گیرند؛ که البته معنای دیگر این رویکرد بزرگ در جامعه ایران آن می‌باشد که در جشن تحصیلی مهرماه امسال بیش از ۱۹ میلیون خانواده ایرانی در این جشن بزرگ تحصیلی مشارکت مستقیم دارند؛ که اگر میانگین جمعیت یک خانواده ایرانی ۴ نفر در نظر بگیریم، می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که در جشن تحصیلی مهرماه امسال بیش از ۷۶ میلیون نفر از جمعیت ۸۱ میلیون نفری کشور ایران به صورت مستقیم و غیر مستقیم در این جشن بزرگ تحصیلی مشارکت دارند؛ و از اینجا است که در مقایسه با عید نوروز به عنوان بزرگ‌ترین جشن همبستگی ملی و تاریخی جامعه بزرگ ایران در داخل و خارج از کشور، می‌توانیم از مهر ماه به عنوان دومین جشن همبستگی و پیوستگی جامعه بزرگ ایران یاد کنیم.

فراموش نکنیم که آنچنانکه در نوروز به علت پیوند بهار با پیوند حرکت زمین بر گرد خورشید در عرصه وجود، این جشن ملی و تاریخی نماد پیوند بین هستی و تاریخ و فرهنگ مردم ایران می‌باشد و همین امر باعث گردیده است تا نوروز در میان تمامی اعیاد بشریت، عیدی منحصر به فرد بشود، بدون تردید در مهرماه یا جشن تحصیلی در جامعه بزرگ ایران به علت پیوند جشن تحصیلی بین سه جامعه بزرگ دانش‌آموزی (که ۱۴ میلیون نفر می‌باشند) و دانشجویی (که ۴ میلیون نفر می‌باشند) و معلمان (که یک میلیون نفر می‌باشند) جشنی منحصر به فرد می‌باشد، چرا که سه جنبش بزرگ دموکراتیک جامعه ایران در این



در این رابطه باید عنایت داشته باشیم که در ۲۵ مرداد ماه ۳۲ هم یک کودتای امپریالیستی با پشتیبانی دربار بر علیه دولت دموکراتیک دکتر محمد مصدق صورت گرفت که به علت «غیبت روحانیت حوزه‌های فقهاتی در آن کودتای بر علیه دولت مصدق آن کودتا شکست خورد»؛ اما در ۲۸ مرداد ۳۲ (سه روز بعد از کودتای اول) به علت حضور و پشتیبانی روحانیت حوزه‌های فقهاتی تحت هژمونی کاشانی و بهبهانی از آن کودتای امپریالیستی بالاخره باعث گردید تا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ برعکس کودتای ۲۵ مرداد ۳۲ به پیروزی برسد.

باری، در این رابطه است که در ۲۸ مرداد ۳۲ شاهد بودیم که در غیبت جنبش‌های چهار گانه (معلمان و دانش‌آموزان و دانشجویان و کارگران) در برابر غائله لمپن پرولتاریای حاشیه تولید شهر تهران که با دعوت روحانیت حوزه‌های فقهاتی (تحت هژمونی طیب و شعبان بی‌مخ و کاشانی و بهبهانی و غیره) به میدان آمده بودند (و حتی جنبش کارگری خودبنیاد ایران که در دهه ۲۰ توانسته بود تحت هژمونی دکتر محمد مصدق و پروژه ملی کردن صنعت نفت ایران پیشقراول جنبش رهایی‌بخش و ضد استعماری کشورهای پیرامونی در فرایند پسا جنگ بین‌الملل دوم بشوند به علت قالب‌ریزی شدن در حزب وابسته به بلوک شرق حزب توده، نتوانستند جهت بر هم زدن توازن قوا در عرصه میدانی به سود دولت مصدق و بر علیه جبهه مثلث ارتجاع، یعنی روحانیت حوزه‌های فقهاتی و دربار کودتائی پهلوی و دو قدرت امپریالیستی آمریکا و انگلیس وارد میدان بشوند) کودتای فوق توانست دولت مصدق را سرنگون نماید.

بنابراین در این رابطه بود که ۳۲ روز بعد از آن کودتای امپریالیستی و ارتجاعي که بر علیه تنها دولت دموکراتیک تاریخ ایران صورت گرفت، به موازات فرا رسیدن مهر ماه ۳۲ (سال جدید تحصیلی جامعه بزرگ ایران) سه جنبش خودبنیاد دانشجویی و معلمان و دانش‌آموزی هسته اولیه جنبش ضد کودتائی ۲۸ مرداد ۳۲ (بر علیه امپریالیسم آمریکا و انگلیس و روحانیت ارتجاعي حوزه‌های فقهاتی و دربار توتالیتر و کودتائی پهلوی) تشکیل دادند و وارد میدان شدند که جنبش اعتصابی و اعتراضی ۱۶ آذر بر علیه حضور نیکسون (معاون وقت رئیس جمهوری آمریکا جهت انعقاد قرار نفت با کنسرسیوم نفتی که مصدق از انجام آن امتناع می‌کرد) در کشور ایران و در دانشگاه تهران تنها جرقه‌ای از آتشفشان آن جبهه جنبشی تکوین یافته از پائین بود (که البته در آن شرایط جنبش دانشجویی در خلاء احزاب سیاسی، رهبری آن جبهه جنبشی سه مؤلفه‌ای در دست

داشت).

بدین ترتیب بود که در مهر ماه ۳۲ با شروع سال تحصیلی جدید و آغاز جشن سال جدید تحصیلی در کشور ایران و ظهور میدانی سه جنبش دموکراتیک جامعه مدنی جنبشی (جنبش دانشجویی و جنبش دانش‌آموزی و جنبش معلمان) علاوه بر اعتلای جنبش اعتراضی ضد کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و علاوه بر غرش رعد در آسمان بی ابر ایران که اخوان ثالث در تشریح این آسمان بی ابر پسا کودتای ۲۸ مرداد جامعه ایران می‌گوید:

**در مزار آباد شهر بی‌تپش**

**وای جغدی هم نمی‌آید بگوش**

**دردمندان بی‌خروش و بی‌فغان**

**خشمناکان بی‌فغان و بی‌خروش**

**آب‌ها از آسیا افتاده است**

**دارها بر چیده، خون‌ها شسته‌اند**

**جای رنج و خشم و عصیان بوته‌ها**

**پشکبن‌های پلیدی رسته‌اند**

**مشت‌های آسمان کوب قوی**

**وا شده ست و گونه‌گون رسوا شده است**

**یا نهان سیلی زنان یا آشکار**

**کاسه پست گدائی‌ها شده است**

**خشمگین ما بی‌شرف‌ها مانده‌ایم**

و علاوه بر ایجاد زلزله در جنبش‌های سیاسی و کارگری و اجتماعی جامعه بزرگ ایران، بزرگ‌ترین فونکسیون که جبهه جنبشی مثلث فوق (دانش‌آموزی و معلمان و دانشجویی در جامعه ایران) ایجاد کردند، تغییر توازن قوا در عرصه میدانی به سود جنبش‌های ضد کودتای امپریالیستی فوق بود. بطوریکه در این رابطه می‌توانیم به ضرس قاطع داوری کنیم که اگر کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ به جای مرداد ماه (که دانشگاه و مدرسه تعطیل بودند) در مهر ماه ۳۲ اتفاق می‌افتاد، صد در صد آن کودتای ارتجاعي شکست می‌خورد؛ و از اینجا است که می‌توانیم نتیجه‌گیری که حداقل در ۷۰ سال گذشته، این جبهه جنبشی سه مؤلفه‌ای معلمان و دانش‌آموزان و دانشجویان در جامعه ایران (که پیوسته در این ۷۰ سال از خلاء احزاب مستقل سیاسی در رنج بوده است) برای جامعه بزرگ ایران نقش حزب هدایت‌گرایانه داشته است؛ و لذا در این چارچوب بوده است که رژیم‌های توتالیتر حاکم بر جامعه ایران در طول ۷۰ سال گذشته اولین هدف خودشان جهت سرکوب (توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گرایانه





خودشان) سرکوب همین جبهه مثلث جنبشی خودبنیاد تکوین یافته از پائین در دستور کار خود قرار می‌دادند.

سرکوب خونین جنبش دانش‌آموزی در ۱۳ آبان سال ۱۳۵۷ توسط رژیم توتالیتر و کودتائی پهلوی و کودتای سیاه فرهنگی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در بهار ۵۹ به دستور خمینی و سرکوب مغول‌وار حزب پادگانی خامنه در تیرماه ۷۸ و تابستان ۸۸ جنبش دانشجویی و سرکوب جنبش معلمان ایران به خصوص از سال ۹۶ الی الان توسط حزب پادگانی خامنه‌ای همه و همه معرف دآوری فوق ما در رابطه با سرکوب سیستماتیک این جبهه سه مؤلفه‌ای جنبشی خودبنیاد توسط رژیم توتالیتر حاکم می‌باشد. باری، بدین ترتیب است که در رابطه با خودویژگی‌های فوق‌مطرح شده در باب پیوند مهر و جشن سال جدید تحصیلی، با سه جنبش معلمان و دانش‌آموزان و دانشجویان می‌توانیم نتیجه بگیریم که:

الف - سه جنبش فوق در چارچوب «جبهه دموکراتیک و آزادی‌خواهانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران قابل تعریف می‌باشند» و لذا به همین دلیل حرکت آنها در چارچوب جنبش آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری قابل تفسیر می‌باشند (نه جبهه برابری‌طلبانه طبقه زحمتکش شهر و روستای ایران) در نتیجه همین مضمون و جوهر دموکراتیک مبارزه این جبهه جنبشی سه مؤلفه‌ای باعث شده است که این جبهه در طول هفت دهه گذشته عمر خود نتوانند به صورت ارگانیک با جبهه برابری‌طلبانه جنبشی خودبنیاد تکوین یافته از پائین پیوند پیدا کنند که البته این خلاء پیوند ارگانیک بین این جبهه سه مؤلفه‌ای جنبشی با جنبش برابری‌طلبانه طبقه زحمتکش شهر و روستای ایران باعث گردیده است (تا برعکس رهبری این جبهه بر طبقه متوسط شهری) این جبهه سه مؤلفه‌ای جنبشی نتوانند رهبری طبقه زحمتکش ایران را (در خلاء احزاب مستقل سیاسی) در دست بگیرند.

البته تجربه جنبش کارگری نیشکر هفت تپه و فولاد اهواز در نیمه دوم سال ۹۷ در این رابطه یک تجربه استثنائی برای جبهه جنبشی مثلث فوق بود، چراکه از زمانیکه جنبش کارگران نیشکر هفت تپه و فولاد اهواز جنبش اعتراضی خود را برونی کردند و همراه با خانواده‌های خود به سطح شهرها آمدند و به موازات آن تبلیغات وسیعی نسبت به جنبش مطالباتی خود در عرصه فضای مجازی ایجاد کردند، جبهه جنبشی مثلث فوق برای اولین بار به صورت رسمی و میدانی به حمایت از جنبش کارگری ایران و جنبش کارگران نیشکر هفت تپه و فولاد اهواز پرداختند و

جنبش دانشجویی تهران با شعار: «فرزندان کارگرانیم - کنارشان می‌مانیم»، گفتمان جنبشی جبهه مثلث فوق را دچار تحول و دگرگونی کرد.

فراموش نکنیم که جبهه جنبشی مثلث دانشجویی و معلمان و دانش‌آموزی برای مدت دو دهه (از خرداد ۷۶ تا دی‌ماه ۹۶) ناف جنبش‌های مطالباتی صنفی و سیاسی و مدنی خود را به جریان‌های به اصطلاح اصلاح‌طلب درون حکومتی و برون حکومتی داخل و خارج از کشور وصل کرده بودند؛ و پتانسیل عظیم جنبشی خود را (به عنوان وجه معامله و یا وجه المصلحه پیوند با جریان‌های فرصت‌طلب به اصطلاح اصلاح‌طلب درون و برون حکومتی و داخل و خارج از کشور) در پای آنها ذبح کرده بودند و در این رابطه در مدت دو دهه جبهه سه مؤلفه‌ای جنبشی فوق جزء سیاهی لشکر این جریان‌های فرصت‌طلب به اصطلاح اصلاح‌طلب بودند، دستاورد دیگری نداشتند؛ و تنها در چارچوب استراتژی «فشار از پائین جهت افزایش قدرت چانه‌زنی در بالا» (برای آن جریان‌های به اصطلاح اصلاح‌طلب که به خیال خام خود می‌خواستند از نمد افتاده قدرت در چنگال حزب پادگانی خامنه‌ای برای خود کلاهی بدوزند که البته آن رویکرد آنها تف سر بالا بود) حرکت می‌کردند.

باری، در این رابطه بود که جبهه جنبشی خودبنیاد مثلث فوق از مرحله خیزش دی‌ماه ۹۶ به این خودآگاهی دست پیدا کردند که دخیل بستن بر امامزاده‌های جریان‌های به اصطلاح اصلاح‌طلب درون و برون رژیم و داخل و خارج از کشور یک ساده لوحی بیش نیست، چرا که دو دهه عملکرد رسوای این به اصطلاح اصلاح‌طلبان نشان داده است که این امامزاده اگر کور نکند قدرت شفا دهی نخواهند داشت. آنچنانکه دیدیم در کوران اعتلای جنبش به اصطلاح اصلاح‌طلبی، سید محمد خاتمی لیدر این جنبش پس از اینکه بر خر مراد قدرت دولت هفتم و هشتم سوار شد، گفت: «رفراندم برای تغییر قانون اساسی به معنای خیانت به کشور می‌باشد.»

لذا به همین دلیل بود که جنبش دانشجویی تهران به عنوان نماینده این جبهه جنبشی سه مؤلفه‌ای، در اواخر دوران ۹ روزه خیزش دی‌ماه ۹۶ با شعار: «اصلاح‌طلب اصول‌گرا - دیگه تمامه ماجرا»، خیزش بدون گفتمان دی‌ماه ۹۶ را آستن بزرگترین گفتمان ۴۰ ساله عمر رژیم مطلقه فقهتی کردند. ◇

ادامه دارد



# جنبش «خودبنياد» گاردگري ايران

## در شرايط امروز جامعه بزرگ ايران با کدامين مکانيزم در عرصه «خودسازماندهي» حرکت مي کند؟

مشخص يا کنکرت آن جنبش ها پيردازند؛ و توسط آن شکل سازمان يابي و تئوري حرکت آن جنبش ها را کشف نمايند» (نه اينکه شکل سازمان يابي آن جنبش ها را بسازند).

فراوش نکنيم که در رويکرد جنبش پيشگامان مستضعفين ايران در ۴۳ سال گذشته چه در فاز عمودي يا سازمانی آرمان مستضعفين و چه در فاز افقی يا جنبشی نشر مستضعفين به تاسی از معلمان کبيرمان محمد اقبال و شريعتی بر «پراکسيس» به عنوان «فلسفه معرفتی و عملی قرآن» تکیه داشته ايم و جنبش پيشگامان مستضعفين ايران در ۴۳ سال گذشته حیات درونی و برونی خود تلاش کرده است تا «پراکسيس در رويکرد قرآن» را جایگزین «فلسفه ذهنی» (هزاران ساله يونانی زده گذشته) پيشگامان بکند؛ و بر اين باوريم که فلسفه قرآن، فلسفه پراکسيس است نه فلسفه ذهن گرایانه يونانی زده ارسطو و افلاطونی. «در رويکرد قرآن پراکسيس همان عمل هدفمند يا عمل صالح می باشد که خاص انسان است و بر پایه معرفت مقدم بر عمل انسان حاصل می شود» (حملوا عقولهم علی اسيا فهم - امام علی) و تفاوت انسان با حيوانات (آنچنانکه محمد اقبال می گوید) در جایگزینی همین معرفت به جای غریزه در عرصه «انجام عمل» تعريف می شود.

بنابراین در رويکرد قرآن پراکسيس هر گونه عملی نیست بلکه تنها عملی در دیسکورس قرآن پراکسيس می باشد که مؤخر بر معرفت باشد و به همین جهت است که پراکسيس از نظر قرآن «عمل هدفمند يا عمل صالح» در مقابل «عمل خاسر» می باشد. از نظر قرآن پراکسيس آنچنانکه

اگر مسئولیت محوری پيشگام و يا پيشگامان اردوگاه بزرگ مستضعفين ايران در جبهه بزرگ «آزادی خواهانه» (طبقه متوسط و اقشار میانی شهری) و جبهه «برابری طلبانه» (طبقه زحمتکشان شهر و روستا) آنچنانکه معلم کبيرمان شريعتی در درس نهم اسلام شناسی ارشاد (برخيزيد گامی فراپيش نهيد) مطرح می کند، «هدايت گري جنبش های پيشرو اردوگاه بزرگ مستضعفين ايران (در دو جبهه بزرگ آزادی خواهانه و برابری طلبانه) تعريف نمائيم» (نه مسئولیت رهبری کردن جنبش های پيشرو آنچنانکه در ۷۸ سال گذشته جریان های سه مؤلفه ای پيشاهنگی از تحزب گرایانه لنینیستی تا چریک گرائی رژی دبره ای و تا ارتش خلقی مائوئیستی جهت کسب قدرت سیاسی و جهت جایگزین کردن موتور کوچک به جای موتور بزرگ يا جایگزین کردن حزب به جای طبقه و جنبش های پيشرو بر طبل آن می کوبیده اند) بدون تردید اين مسئولیت «هدايت گري» جنبش های پيشرو توسط جنبش پيشگامان مستضعفين ايران باید هم در عرصه «حرکت عمودی» (جنبش های برابری طلبانه زحمتکشان شهر و روستا) و هم در عرصه «حرکت افقی» (جنبش های آزادی خواهانه اقشار میانی جامعه بزرگ و رنگین کمان ايران) هم زمان در دو مؤلفه «نظری و عملی» صورت بگیرد.

هر چند که در رويکرد پيشگامی (جنبش پيشگامان مستضعفين ايران) برعکس رويکرد پيشاهنگی (حزب - دولت لنینیستی و چریک گرائی رژی دبره ای و ارتش خلقی مائوئیستی) آموزش «نظری و عملی دموکراتیک» (دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه ای اجتماعی کردن قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی معلمان کبيرمان محمد اقبال و شريعتی) تنها باید در عرصه پراتیک اجتماعی و پراتیک اقتصادی و پراتیک سیاسی و اعتصابات انجام بگیرند (نه در خانه های تیمی و کمیته های حزبی و واحدهای ارتش خلقی و آزادی بخش داخل و خارج از کشور) و پيشگامان (جنبش پيشگامان مستضعفين ايران) هرگز و هرگز نمی توانند هیچ شکل سازمان يابی و هیچ تئوری نظری از قبل تعريف شده در عرصه هدايت گري خود بر جنبش های پيشرو افقی و عمودی جامعه ايران تزریق نمايند، بلکه وظیفه محوری پيشگامان (جنبش پيشگامان مستضعفين ايران) در عرصه «هدايت گري جنبش های پيشرو اردوگاه بزرگ مستضعفين ايران» بر اين امر قرار دارد که با «حضور میدانی در عرصه جنبش های پيشرو عمودی و افقی در چارچوب تحليل مشخص از شرايط مشخص آن عرصه میدانی، به کشف دیالکتیک



زائیده معرفت و شناخت انسان می‌باشد خود عامل معرفت‌ساز برای انسان نیز هست. همچنین پراکسیس از نظر قرآن یک فعالیت عینی می‌باشد نه فعالیت صرف ذهنی ارسطویی و افلاطونی. در رویکرد قرآن پراکسیس تنها بستر انسان‌ساز است؛ و به همین دلیل است که «در رویکرد قرآن پراکسیس در رابطه با انسان هم عین تغییر می‌دهد و ذهن»، و انسان تنها با پراکسیس است که می‌تواند جهان خارج از طبیعت و جامعه و تاریخ و خود را تغییر بدهد و بسازد؛ و انسان در بستر پراکسیس در رویکرد قرآن است که آنچنانکه جهان و جامعه و تاریخ را می‌سازد، خود را هم می‌سازد. پس پراکسیس در رویکرد قرآن هم می‌تواند جهان و جامعه و انسان را تغییر بدهد و هم می‌تواند صحت و سقم معرفت انسانی را مشخص سازد.

در قرآن هرگز (برعکس رویکرد یونانی‌زده افلاطونی و ارسطویی) بر «سیستم فلسفی» به عنوان یک «جهان‌بینی» تکیه نمی‌کند. «توحید» در قرآن به عنوان یک سیستم فلسفی یونانی‌زده ذهنی نیست و در همین رابطه است که آنچنانکه در فلسفه حج (به عنوان بزرگ‌ترین پروژه تمرین توحید پیامبر اسلام) شاهد هستیم، توحید در نمایشگاه بزرگ حج (که در تمامی مراحل آن از طواف تا سعی و تا وقوف عرفات و مشعر و منی و بالاخره رمی و قربانی همه عمل یا پراکسیس می‌باشد) به عنوان پراکسیس به نمایش گذاشته می‌شود؛ و همه مسلمانان موظف به انجام آن هستند؛ بنابراین در این رابطه است که در رویکرد قرآن آنچنانکه در حج شاهدیم «خود توحید به عنوان پراکسیس می‌باشد نه عمل صرف ذهنی» (آنچنانکه فلسفه یونانی‌زده ارسطویی و افلاطونی تبلیغ می‌نمایند). لذا از اینجاست که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که «در رویکرد قرآن پراکسیس به عنوان سیستم فلسفی مسلمانان می‌باشد» و بدین ترتیب است که می‌توانیم دآوری کنیم که در رویکرد قرآن پراکسیس به سه شاخه:

۱ - پراکسیس طبیعی یا کار. ۲ - پراکسیس اجتماعی یا مبارزه و جهاد. ۳ - پراکسیس انسانی و پراکسیس باطنی یا خودسازی نفسانی، قابل تقسیم می‌باشد.

بنابراین «پراکسیس در رویکرد قرآن هم توضیح واقعیت است و هم دعوت به عمل اعم از عمل اجتماعی و عمل باطنی و عمل طبیعی یا کار مبارزه و عبادت می‌باشد»؛ بنابراین در رویکرد قرآن «انسان واقعی» نه در ذهنش تعریف می‌شود (آنچنانکه ارسطو می‌گفت) و نه در روحش (آنچنانکه فلاسفه یونان اعتقاد داشتند). همچنین در رویکرد قرآن شناخت انسان از پراکسیس

حاصل می‌شود نه از عمل مجرد و انتزاعی و صغری و کبری ذهنی.

باری با پراکسیس است که جهان تغییر می‌کند؛ و با پراکسیس است که جامعه تغییر می‌کند؛ و با پراکسیس است که انسان ساخته می‌شود؛ و از اینجاست که قرآن در تعریف انسان (در اسطوره سمبلیک داستان آدم و بهشت) و حتی در داستان ابراهیم خلیل (از بت‌شکنی تا ذبح اسماعیل) همه جا از پراکسیس شروع می‌کند و با پراکسیس تمام می‌شود؛ و باز به این دلیل است که در رویکرد قرآن «انسان پروژه ناتمام است» و دائماً در حال «شدن» است و لذا تعریف‌ناپذیر می‌باشد و «انسان در قرآن تاریخ دارد نه ذات» آنچنانکه ارسطو اعتقاد داشت؛ و اصلاً خود قرآن در بستر پراکسیس ۲۳ ساله پیامبر اسلام در عرصه جامعه‌سازی و انسان‌سازی تکوین پیدا کرده است؛ و این به معنای آن است که برعکس مثلاً مثنوی مولوی که در کنج خانه و خانقاه (خارج از عرصه پراکسیس) تکوین پیدا کرده است بدون تردید اگر قرآن هم مانند مثنوی مولوی در تکوین خویش نیازی به پراکسیس نمی‌داشت در سطح یک کتاب باطنی و خانقاهی باقی می‌ماند.

بنابراین اگر قرآن آنچنانکه نهری می‌گوید توانست برای کمتر از ۵۰ سال تمامی بشریت کره زمین را دگرگون کند و بزرگترین تمدن بشری را به نمایش بگذارد فقط و فقط به علت همان جوهر پراکسیسی آن می‌باشد؛ و لذا به همین دلیل بوده است که پیامبر اسلام چه در مکه و چه در مدینه تمامی تلاشش بر این امر قرار داشته است تا به جای سیستم‌های فلسفی یونانی‌زده ارسطویی و افلاطونی «پراکسیس» را به عنوان فلسفه عملی مسلمانان در سه عرصه «طبیعی یا کار» و اجتماعی یا «مبارزه و جهاد» و انسانی یا «خودسازی نفسانی و باطنی» قرار بدهد.

در این رابطه است که از مشخصه‌های اصلی پیشگامان (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) همین مسلح بودن به پراکسیس به عنوان فلسفه عملی در سه مؤلفه «پراکسیس طبیعی یا کار» و «پراکسیس اجتماعی یا مبارزه» و «پراکسیس باطنی یا خودسازی» می‌باشد؛ یعنی همان حقیقت بزرگی که معلم کبیرمان شریعتی در جزوه «خودسازی انقلابی» (که در فرایند پسا آزادی از زندان نوشته است) مطرح می‌نماید؛ بنابراین در چارچوب رویکرد پراکسیسی پیشگامان است که جهت تعریف «مکانیزم سازمان‌یابی» جنبش کارگری و یا جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران نباید از قبل به صورت «انطباقی و ذهنی و خارج از عرصه میدانی به تعریف مکانیزم‌های سازمان‌یابی برای جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین



ایران بپردازیم» بلکه برعکس باید در عرصه «پراکسیس افقی» جنبش‌ها و بر پایه تحلیل مشخص از شرایط مشخص آن جنبش خاص «نوع مشخص مکانیزم سازمان‌یابی» آن جنبش‌ها را کشف کنیم (نه بسازیم و یا اختراع کنیم و نه به صورت وارداتی از دیگر جوامع وام بگیریم).

یادمان باشد که در عرصه اعتلای جنبش کارگری ایران در سال‌های ۹۶ و ۹۷ هم شکل سازمان‌یابی و هم تئوری مبارزه حتی جنبش‌های کارگاهی کارگران ایران متفاوت بود. بطوریکه دیدیم (پس از حذف کامل دو سندیکای مستقل اتوبوس واحد و نیشکر هفت تپه) شکل سازمان‌یابی و تئوری حرکت و مبارزه جنبش کارگران هپکو و آذرآب با شکل سازمان‌یابی و تئوری حرکت و مبارزه جنبش کارگران نیشکر هفت تپه و فولاد اهواز متفاوت بود؛ و این به معنای آن است که اگر پیشگامان (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) می‌خواهند در عرصه مسئولیت محوری خود یعنی «هدایت‌گری» (جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران) با رویکرد «تطبیقی» برخورد کنند نه رویکرد «انطباقی» (پیشاهنگی تحزب‌گرایانه لنینیستی و چریک‌گرایی رژی دبره‌ای و ارتش خلقی مائوئیستی ۷۸ سال گذشته) باید علاوه بر حضور میدانی (نه حضور شبکه‌های مجازی و یا حضور در امپراطوری خبری بنگاه‌های به اصطلاح اصلاح‌طلبانه بی بی سی و یا بنگاه‌های رژیم چنج بوق‌های امپریالیسم خبری آمریکا و یا نشستن در خارج از کشور و صدور فتوا و دستور برای جنبش‌های پیشرو ایران) کار خود را «کشف دیالکتیک مشخص و شکل سازمان‌یابی مشخص و تئوری‌یابی و تئوری‌پردازی مشخص بدانند» نه تزریق تئوری‌های وارداتی که جوامع دیگر تجربه کرده‌اند و گروه‌های اجتماعی جامعه ایران از آن بیگانه می‌باشند و البته (در ۱۵۰ سال عمر حرکت تحول‌خواهانه گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ ایران) تزریق انطباقی آن تئوری‌های وارداتی نشان داده است که (برای جامعه‌ای که نخستین انقلاب دموکراتیک قاره آسیا در سال ۱۹۰۶ به انجام رسانیده است و برای جامعه‌ای که پیشقراول جنبش‌های رهائی‌بخش کشورهای پیرامونی در قرن بیستم یعنی قرن مبارزه رهائی‌بخش و قرن مبارزه ضد استعماری و در مرحله پسا جنگ بین‌الملل دوم بر علیه امپریالیسم جهانی تحت هژمونی امپریالیسم پیر بریتانیا و امپریالیسم تازه نفس‌ها آمریکا در دهه ۳۰ تحت رهبری دکتر محمد مصدق معمار ملی کردن صنعت نفت ایران بوده است و برای جامعه‌ای که تکوین و ظهور جنبش سندیکائی مستقل آن به درازای عمر انقلاب

مشروطیت می‌رسد) حاصلی جز نابودی این جنبش‌های «خود بنیاد» مطالباتی صنفی و اجتماعی و سیاسی نخواهد داشت.

آنچنانکه دیدیم در دوران سیاه حکومت پهلوی اول و در دهه پسا شهریور ۲۰ که دوران بازتولید مشروطیت سوم در جامعه بزرگ ایران بود، همین رویکرد انطباقی و وارداتی از انقلاب اکتبر روسیه توسط سلطه احزاب پیشاهنگی لنینیستی بر جنبش‌های خودبنیاد و خودسازمانده و خودگردان و خودسامانده جامعه بزرگ ایران باعث نابودی تمامی این جنبش‌های خودبنیاد و خودسازمانده گردید. به طوری که در این رابطه کافی است تا عنایت داشته باشیم که در روز ۲۸ مرداد که لمپن پرولتاریای شهر تهران (با تحریک و برنامه‌ریزی سیدابوالقاسم کاشانی و سیدمحمد بهبهانی نماینده بروجرودی و تحت هژمونی طیب و حاج اسماعیل رضائی و رمضان یخی و شعبان بی‌مخ) در خیابان‌های تهران با سر چوب کردن لباس زیر زن مصدق رژه می‌رفتند و شعار: «هل من رقیب» سر می‌دادند، کوچک‌ترین اثری از جنبش‌های خودبنیاد و خودسازمانده و خودسامان‌گری که در دهه ۳۰ در جریان ملی کردن صنعت نفت تحت رهبری مصدق (همان مصدقی که در بی‌دادگاه رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی دوم گفت: «گناه بزرگ من این است که بساط بزرگترین امپراطوری جهان را در ایران برچیدم» و سکandar و پیشقراول تمامی جنبش‌های رهائی‌بخش کشورهای پیرامونی جهان در قرن بیستم و در فرایند پسا جنگ بین‌الملل دوم بود) نبود و برای فهم اوج فاجعه و مصیبت، شما را دعوت می‌کنیم به خواندن این اشعار عارف قزوینی که برای شما هم فال است و هم تماشا البته خود این ابیات عارف قزوینی نمایش و پرچم رویکرد انطباقی و وارداتی ۱۵۰ ساله پیشاهنگی در سه مؤلفه تحزب‌گرایانه حزب - دولت لنینیستی و رویکرد موتور کوچک با موتور بزرگ چریک‌گرایی مدرن رژی دبره‌ائی و رویکرد جنگ درازمدت آزادی‌بخش داخلی ارتش خلقی مائوئیستی می‌باشد.

ای لنین ای فرشته رحمت

کن قدم رنجه زود بی‌رحمت

تخم چشم من آشیانه توست

هین بفرما که خانه خانه توست

یا مسخر کنش و یا آباد

رحمت حق بر امتحان تو باد

بلشویک است خضر راه نجات

بر محمد و آل او صلوات

◇ ادامه دارد



«عاشورا» نماد «جنبش حق طلبانه» حسین در ادامه

«جنبش رهائی بخش» پیامبر اسلام و «جنبش عدالت خواهانه» امام علی

## «قاعده» یا «استثناء»؟

هر که پیمان با هو موجود بست

گردنش از بند هر معبود رست

مؤمن از عشق است و عشق از مومنست

عشق را نامکن ما ممکن است

عقل در پیچاک اسباب و علل

عشق چوگان باز میدان عمل

عقل را سرمایه از بیم و شک است

عشق را عزم و یقین لاینفک است

آن کند تعمیر تا ویران کند

این کند ویران که آبادان کند

عقل چون باد است ارزان در جهان

عشق کمیاب و بهای او گران

عقل محکم از اساس چون و چند

عشق عریان از لباس چون چند

عقل می گوید که خود را پیش کن

عشق گوید امتحان خویش کن

عقل با غیر آشنا از اکتساب

عشق از فضل است و با خود در حساب

عقل گوید شاد شو آباد شو

عشق گوید بنده شو آزاد شو

«السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ آدَمَ صَفْوَةَ اللَّهِ / السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ نُوحٍ نَبِيِّ اللَّهِ / السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ / السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ مُوسَى كَلِيمِ اللَّهِ / السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ عِيسَى رُوحِ اللَّهِ / السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ مُحَمَّدٍ حَبِيبِ اللَّهِ / السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَام - سلام بر تو (حسین) ای وارث آدم برگزیده خدا - سلام بر تو (حسین) ای وارث نوح پیامبر خدا - سلام بر تو (حسین) ای وارث ابراهیم، دوست خدا - سلام بر تو (حسین) ای وارث موسی، هم سخن خدا - سلام بر تو (حسین) ای وارث عیسی، روح الله - سلام بر تو (حسین) ای وارث محمد، محبوب خدا - سلام بر تو (حسین) ای وارث علی، ولی خدا» (زیارت وارث).

خودویژگی جنبش حق طلبانه حسین از نگاه حضرت مولانا علامه محمد اقبال لاهوری

۱ - «حسین و عاشورا» (جنبش حق طلبانه حسین) نماد حریت و آزادگی به عنوان «سنتز جدید» جنبش رهائی بخش محمد و جنبش عدالت خواهانه علی در نیم قرن بعد از وفات پیامبر اسلام.

سرو آزادی زیستان رسول

آن امام عاشقان پور بتول

معنی ذبح عظیم آمد پسر

الله الله بای بسم اله پدر

اهل حق حریت آموز از حسین

در نوای زندگی سوز از حسین

(رمز بیخودی - ص ۷۴ - سطر ۱۵ به بعد)

۲ - «حسین و عاشورا» (جنبش حق طلبانه حسین) نمایشگاه بزرگ نبرد همیشگی «عشق و عقل» در انسان می باشد، همان نبرد تاریخی که حسین و عاشورا تجلی برتری «عشق بر عقل» می باشد:

عشق با عقل هوس پرور چه کرد

آن شنیدستی که هنگام نبرد



عشق را آرام جان حریت است

ناقه اش را ساریان حریت است

بهر آن شه زده خیر الملل

دوش ختم المرسلین نعم الجمل

سرخ رو عشق غیور از خون او

شوخی این مصرع از مضمون او

یادمان باشد که در بین راه مکه و کربلا امام حسین در پاسخ به کسانی که او را نصیحت می کردند که به کوفه نرو زیرا خطر دارد، این ابیات را می خواند:

«سَامُضَى وَمَا بِالْمَوْتِ عَارٌّ عَلَيَّ الْفَتَى - إِذَا مَا نَوَى حَقًّا وَجَاهَدَ مُسْلِمًا - وَوَأَسَى الرَّجَالَ الصَّالِحِينَ بِنَفْسِهِ - وَفَارَقَ مَثْبُورًا وَخَالَفَ مُجْرِمًا - أَقْدَمَ نَفْسِي لَا أَرِيدُ بَقَائَهَا - لَتَنْلِقِي خَمِيصًا فِي الْهِيَاجِ عَرْمَرِمًا - فَإِنْ عَشْتُ لَمْ أُنْدَمْ وَإِنْ مِتُّ لَمْ أَلَمْ - كَفَى بِكَ ذَلًّا أَنْ تَعِيشَ وَتُرْعَمَا - به من می گوید نرو، ولی خواهم رفت، می گویند کشته می شوم، مگر مردن برای جوانمرد ننگ است؟ مردن آن وقت ننگ است که هدف انسان پست باشد و بخواهد برای آقایی و ریاست کشته بشود، می گویند به هدفش نرسید، اما برای آن کسی که برای اعلائی کلمه حق کشته می شود که ننگ نیست چراکه در راهی قدم بر می دارم که صالحین و شایستگان بندگان خدا قدم برداشته اند، پس چون در راهی قدم برمی دارم که با ظالم مخالفت می کنم، بگذار کشته بشوم، شما می گوید کشته می شوم، یکی از این دو بیشتر نیست؟ یا زنده می مانم و یا کشته می شوم - «فان عشت لم اندم» اگر زنده ماندم کسی نمی گوید تو چرا زنده ماندی؟ «و ان مت لم الم» و اگر در این راه کشته بشوم احدی در دنیا مرا ملامت نخواهد کرد اگر بدانند که من در چه راهی رفتم «کفی بک ذلا آن تعیش و ترعما» همینقدر برای ذلت تو کافی است که زندگی بکنی، اما دماغت را به خاک بمالند» (ج ۳ - ص ۹۷).

و در ادامه این اشعار است که امام حسین در مسیر

حرکت از مکه به کوفه و کربلا می فرماید:

«أَلَا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يُعْمَلُ بِهِ، وَ إِلَى الْبَاطِلِ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ، لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ رَبِّهِ حَقًّا حَقًّا، فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً، وَالْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا - آیا نمی بیند که در جامعه به حق عمل نمی شود و از باطل روی گردان نیستند، بدون تردید در چنین جامعه ای مؤمن باید لقاء پروردگارش را بر چنین زندگی ای ترجیح بدهد، چرا که مرگ از زندگی ننگین بهتر است و من مردن برای خودم سعادت و زندگی با ستمگران ملامت می دانم»

۳ - «حسین و عاشورا» (جنبش حق طلبانه حسین) نمایش عصاره دینامیزم قرآن و تاریخ بشر می باشد، نه تجلی کینه های قومی و قبیله ای در عرصه تقسیم باز تقسیم قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی بین خودشان:

در میان امت کیوان جناب

همچو حرف قل هو اله در کتاب

موسی و فرعون و شیبیر و یزید

این دو قوت از حیات آید پدید

زنده حق از قوت شبیری است

باطل آخر داغ حسرت میری است

چون خلافت رشته از قرآن گسیخت

حریت را زهر اندر کام ریخت

سر ابراهیم و اسمعیل بود

یعنی آن اجمال را تفصیل بود

عزم او چون کوهساران استوار

بایدار و تند سیر و کامکار

تیغ لا چون از میان بیرون کشید

از رگ ارباب باطل خون کشید

نقش الا الله بر صحرا نوشت

سطر عنوان نجات ما نوشت



فراموش نکنیم که خود امام حسین در تبیین جایگاه حرکتش برای بشریت در اشعاری این چنین می گوید:

«سَبَقْتُ الْعَالَمِينَ إِلَى الْمَعَالِي - بِحُسْنِ خَلِيقَةٍ وَ  
عَلُو هَمِّهِ - وَ لَاحَ بِحِكْمَتِي نُورَ الْهَدْيِ فِي - دِيَا جِي  
مَنْ لِيَالِي مَدَّ لَهْمَهُ - يَرِيدُ الْجَاهِدُونَ لِيَطْفُونَ - وَ  
يَابِي اللَّهُ الْإِن يَتَمَّهُ - أَزْ هَمَّهُ جِهَانِيَانِ بَه مَقَامَاتِ  
بَلَنْدِي دَسْتِ پِيدَا كَرْدَهَام، اخلاق و همت بلند موتور  
اعتلای من در این مسیر بوده است. البته منکران  
حقیقت می خواهند نور مرا برای آینده تاریخ و بشریت  
خاموش کنند، ولی خداوند این را نمی خواهد و این نور  
را برای آیندگان تمام و کامل خواهد کرد» (بحارالانوار  
- ج ۴۴ - ص ۱۹۴).

و در ادامه همین اشعار است که امام حسین آن سخن تاریخی خود (و یا به عبارت دیگران سخن تاریخ ساز خود) را برای آینده بشریت مطرح می نماید که:

«و يَلِكُمْ يَا شِيعَةَ آلِ أَبِي سَفِيَانِ أَنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ  
دِينٌ وَ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ فَكُونُوا أَحْرَارًا فِي دِينِيَاكُمْ  
- ای شیعه ابوسفیان، وای بر شما اگر دین ندارید، آزاده  
باشید» و البته این شعار تاریخ ساز امام حسین تاسی  
یافته از رویکرد پدرش امام علی به انسان و انسانیت  
می باشد، چرا که در این رابطه است که امام علی در  
وصیت نامه اش به امام حسن می فرماید:

«و لَا تَكُنْ عَبْدًا غَيْرَكَ وَ قَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا - بَنْدَه  
دیگران مباش، چرا که خداوند تو را آزاد آفریده است»  
(نهج البلاغه صبحی الصالح - نامه ۳۱ - ص ۴۰۱ -  
سطر ۱۲).

البته در این رابطه است که خود علامه محمد اقبال لاهوری در تبیین حرکت خودش با تاسی از کلام فوق امام حسین می گوید:

دم مرا صفت باد فروردین کردند

گیاه را زسر شکم چو یاسمین کردند

نمود لاله صحرانشین زخونام

چنانکه باده لعلی بسا نگین کردند

بلند بال چنانم که بر سپهر برین

هزار بار مرا نوربان کمین کردند

فروغ آدم خاکی زتازه کاری هاست

مه و ستاره کنند آنچه پیش ازین کردند

چراغ خویش بر افروختم که دست کلیم

درین زمانه نهان زیر آستین کردند

درآ به سجده و یاری زخسروان مطلب

که روز فقر نیاکان ما چنین کردند

دیوان اقبال لاهوری - زبور عجم - ص ۱۵۴ - سطر ۱۱ به بعد

(قابل ذکر است که این اشعاری که محمد اقبال لاهوری به تاسی از سخنان امام حسین در تبیین حرکت خود سروده است بر روی سنگ قبر او هم نوشته شده است). ◇

ادامه دارد

## چه درس‌هایی «امروز» می‌توانیم

### از حرکت «دیرروز» مصدق

### برای «فردای» خود بگیریم؟

پیشاهنگی شده است، همین «رویکرد ایده و عمل» آن‌ها در عرصه حرکت افقی بوده است؛ و در چارچوب همین رویکرد «ایده - عمل» آن‌ها بوده است که پیوسته جریان‌های سه مؤلفه‌ای پیشاهنگی تلاش کرده‌اند تا توسط ایده‌های وارداتی از جوامع دیگر به صورت انطباقی آن ایده‌ها را از بالا به صورت یکطرفه به جامعه ایران تزریق نمایند؛ که البته همه آنها شکست خوردند.

سابعاً جنبش پیشگامان مستضعفین ایران نباید در بستر رویکرد «سازمان‌گرایانه جنبشی» خود جنبش‌های تکوین یافته از پائین جامعه را بر پایه «حزب و یا احزاب سیاسی» قالب‌ریزی کنند.

ثامناً پیشگامان مستضعفین ایران عنایت داشته باشند که برای تکوین و تحقق جامعه مدنی در جامعه بزرگ ایران، باید نخست «انسان اجتماعی» در جامعه سنت‌زده و فقه‌زده و تکلیف‌محور و تبعدگرای ایران تکوین پیدا کند، بنابراین تا زمانی که «انسان اجتماعی» در جامعه سنت‌زده و فقه‌زده ایران متولد نشود، امکان تکوین جامعه مدنی از پائین به صورت جنبشی و پایدار (در جامعه ایران) وجود ندارد. برای دستیابی به «انسان اجتماعی» باید جامعه فقه‌زده و تقلیدگرا و تکلیف‌محور و تبعدگرا را به جامعه حقوق‌گرا و شهروندمحور و قانون‌مدار

رابعاً «عصر روشنگری» در جامعه دینی ایران باید در چارچوب پروژه تطبیقی اصلاح دینی جهت استحاله اسلام فقه‌ای و اسلام تبعدگرا و اسلام تکلیف‌محور و اسلام تقلیدگرا تعریف بشود؛ و به همین دلیل است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (با تاسی از اندیشه‌های معلمان کبیرمان محمد اقبال و شریعتی) عامل اصلی شکست سه تحول بزرگ سیاسی مشروطیت و جنبش دموکراسی‌خواهانه مصدق و جنبش ضد استبدادی ۵۷ «خلاء عصر روشنگری در جامعه استبدادزده و سنت‌زده و فقه‌زده و تصوف‌زده ایران می‌داند» و همین خلاء عصر روشنگری در حرکت جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران بوده است که باعث گردیده است تا در طول ۱۵۰ سال گذشته عمر حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران، این جامعه نتواند از فرایند جامعه سنتی فقه‌زده تقلیدمدار و تبعدگرا و تکلیف‌محور وارد فرایند جامعه مدنی حق‌مدار و قانون‌گرا و شهروندمدار بشود؛ و البته آنچنانکه فوقاً تأکید کردیم، این خلاء روشنگری در جامعه ایران پر نمی‌شود مگر آنکه پروژه اصلاح دینی جهت بسترسازی اسلام منهای روحانیت و منهای فقهت بتواند در جامعه ایران فراگیر و توده‌ای یا اجتماعی از پائین بشود.

خامساً برای جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، «دموکراسی سوسیالیستی یا دموکراسی سه مؤلفه‌ای به عنوان بستر کسب قدرت سیاسی یا مشارکت در قدرت سیاسی نیست» بلکه برعکس به عنوان «وظیفه اخلاقی» می‌باشد. آنچنانکه برای مصدق دموکراسی به عنوان یک وظیفه اخلاقی بود.

سادساً برای اینکه پیشگامان در عرصه حرکت دموکراسی‌خواهانه سه مؤلفه‌ای خود درگیر «مفاهیم» نشوند، باید در عرصه حرکت افقی (برعکس حرکت عمودی) از «ایده» حرکت نکنند، بلکه کشف گفتمان خود را از پائین در بستر حرکت جنبشی تکوین یافته از پائین به انجام برسانند.

یادمان باشد که در ۷۸ سال عمر حرکت سه مؤلفه‌ای پیشاهنگی ایران (تحزب‌گرای حزب - دولت لنینیستی و چریک‌گرای رژی دبره‌ای و ارتش خلقی مائوئیستی) آفت عمده‌ای که باعث شکست این جریان‌های سه مؤلفه‌ای



استحاله کنیم.

۵ - «مضمون اجتماعی» حرکت مصدق چه در فاز مبارزه رهایی‌بخش و چه در فاز دموکراسی‌خواهانه‌اش، جوهر رهایی اجتماع ایران بوده است، اما نکته‌ای که در این رابطه قابل توجه است اینک:

اولاً مصدق این جوهر «رهایی اجتماعی» را در عرصه مبارزه دو مؤلفه‌ای رهایی‌بخش و دموکراسی‌خواهانه تعریف می‌کرد و «آزادی را در طول رهایی فهم می‌کرد نه در عرض آن»؛ و بنابراین پیوسته بر این باور بود که بدون رهایی و استقلال سیاسی و اقتصادی نمی‌توان به آزادی و دموکراسی در جامعه ایران رسید. البته اشکال مهم مصدق در این مورد این بود که رهایی را تنها در عرصه مبارزه با استعمار نو و امپریالیسم انگلیس معنی می‌کرد و مانند معلمان کبیرمان اقبال و شریعتی او نمی‌توانست به موازات رهایی از استعمار نو و کهنه، رهایی از استعمار نو و کهنه و رهایی از استعمار انسان از انسان و طبقه از طبقه و ملت از ملت در پیوند با یکدیگر تعریف نماید.

بدین خاطر همین رویکرد تک مؤلفه‌ای مصدق به موضوع رهایی باعث گردید تا او مبارزه با استعمار و استعمار در مرحله دوم مبارزه دموکراسی‌خواهانه و رهایی‌بخش خود قرار بدهد. در نتیجه همین امر باعث گردید تا مصدق در عرصه «مضمون اجتماعی» حرکت خود که همان «رهایی» بود، نتواند به صورت پایدار و اجتماعی تا پایان این مضمون اجتماعی را دنبال نماید. کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ در غیبت جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین، مولود همین تک مؤلفه‌ای رویکرد مصدق بود. البته قبل از مصدق کارل مارکس هم در قرن نوزدهم در اروپا گرفتار این اشتباه و انحراف شده بود، چرا که کارل مارکس برعکس مصدق «مضمون اجتماعی» حرکت خودش را در «رهایی انسان» تعریف کرد (در صورتی که مصدق مضمون اجتماعی حرکت خودش را در «رهایی اجتماع» می‌دانست) اما اشتباهی که کارل مارکس در این عرصه گرفتار آن شد این بود که او «رهایی انسان» را به صورت تک مؤلفه‌ای دنبال می‌کرد و تنها بستر آن را رهایی انسان از استعمار می‌دانست؛ و هرگز کارل مارکس در عرصه رهایی انسان نتوانست به صورت سه مؤلفه‌ای، رهایی انسان را از استبداد و استعمار و استعمار تبیین نماید.

همچنین کارل مارکس نتوانست در عرصه رهایی انسان از

استثمار، خود استثمار را به صورت سه مؤلفه‌ای یعنی استثمار انسان از انسان و استثمار طبقه از طبقه و استثمار ملت از ملت را فهم نماید و به همین دلیل، همین تک مؤلفه‌ای دیدن استثمار در عرصه رهایی انسان توسط کارل مارکس باعث گردید که او «نتواند استعمار که همان استثمار ملت از ملت می‌باشد، مانند استثمار طبقه از طبقه فهم نماید» و باز به همین دلیل است که کارل مارکس در آغاز کتاب «مانیفست کمونیست» خود، به اشتباه همه تاریخ بشر را در جنگ مبارزه طبقاتی خلاصه می‌کند و برای مبارزه فراطبقاتی هیچگونه اهمیتی و ارزشی قائل نمی‌شود، چرا که کارل مارکس «فقط استثمار طبقه از طبقه فهم می‌کرد» و همین امر باعث گردید تا او تمام تاریخ را در مبارزه طبقاتی خلاصه کند.

باز همین امر باعث گردید تا او معتقد شود که «تنها طبقه کارگر می‌تواند طبقه کارگر را از استثمار نجات بدهد» و به کنش‌گری جامعه و زحمتکشان هم‌پیمان طبقه کارگر و همچنین طبقه متوسط شهری اعتقادی نداشت و این در شرایطی بود که جلو چشمش «کمون پاریس» که حاصل کنش‌گری اجتماعی شهر پاریس بود، نه طبقه کارگر پاریس نادیده می‌گرفت» و به همین ترتیب کارل مارکس در آغاز برای تثبیت نظری قبلی خودش به نفی کمون پاریس پرداخت و این بعداً بود که مارکس علی‌رغم رویکرد تئوریک قبلی خودش به کمون پاریس روی آورد. فراموش نکنیم که کمون پاریس محصول جنبش طرفداران پرودون بود نه کارل مارکس.

بدین ترتیب بود که رویکرد تک مؤلفه‌ای مصدق به موضوع رهایی اجتماعی باعث گردید تا او تنها رهایی در چارچوب جنبش رهایی‌بخش ضد استعمار نو عمده و مطلق بکند. باری در این رابطه است که معلمان کبیرمان محمد اقبال و شریعتی بر خلاف مصدق و کارل مارکس به ما آموزش می‌دهند که رهایی انسان تنها در عرصه مبارزه همزمان ضد استعماری و ضد استثماری و ضد استحماری و ضد استخفافی ممکن می‌باشد.

پر واضح است که همزمانی این مؤلفه‌های مبارزه برای رهایی انسان به معنای چند مؤلفه‌ای بودن جبهه رهایی‌بخش انسانی و اجتماعی است. البته این انتقاد به معنای این نیست که ما محمد مصدق را معمار ملی کردن صنعت نفت ایران را نشناسیم یا محمد مصدق را به عنوان معمار جنبش‌های رهایی‌بخش کشورهای پیرامونی در فرایند پسا جنگ بین‌الملل دوم نشناسیم



و یا محمد مصدق را نخستین معمار جامعه مدنی در ایران ندانیم و یا محمد مصدق را به عنوان معمار «همبستگی ملی جنبشی» تکوین یافته از پائین جامعه ایران ندانیم.

۶- مصدق از آغاز بر این باور بود: «بدون کار جمعی و تشکیلاتی پیشرفت جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران غیر ممکن می‌باشد». لذا در رابطه با این رویکرد کار جمعی و تشکیلاتی بود که مصدق ابتدا وارد مبارزه پارلمنتاریستی شد و از طریق ورود به مجلس ششم تا شانزدهم کوشید کار جمعی خود را در راستای دستیابی به دموکراسی پارلمانی به سبک مغرب زمین مادیت بدهد؛ که البته این تلاش مصدق در مجلس پانزدهم و شانزدهم در خصوص ملی کردن صنعت نفت به بار نشست و مصدق توسط کار جمعی در مجلس پانزدهم و شانزدهم توانست ملی کردن صنعت نفت ایران را به صورت قانون درآورد. البته این کار جمعی پارلمانی مصدق رفته رفته از بعد از شهریور ۲۰ صورتی حزبی پیدا کرد، چرا که مصدق بر این باور بود که هر گونه حرکت تحول خواهانه سیاسی اجتماعی در جامعه در صورتی که احزاب سیاسی نداشته باشد، محکوم به شکست خواهد بود آنچنانکه در همین رابطه مصدق تا پایان کار دولتش و تا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ به آزادی بیان و آزادی مطبوعات در کنار آزادی احزاب و تشکیلات مستقل صنفی و سندیکائی و اتحادیه‌ای به عنوان پایه‌های دموکراسی در جامعه اعتقاد کامل داشت.

بنابراین در این رابطه بود که مصدق همان رویکرد کار جمعی و تشکیلاتی خود را که از مجلس و پارلمان شروع کرده بود، رفته رفته از بعد از شهریور ۲۰ توسط تکیه بر احزاب ملی به عرصه اجتماعی کشانید و تشکیل جبهه ملی تحت رهبری خود مصدق نخستین گام بزرگی بود که مصدق در این رابطه برداشت. موضوعی که در این رابطه قابل توجه بود اینکه از بعد شهریور ۲۰ به موازات اینکه حرکت ملی کردن صنعت نفت ایران از صورت پارلمانی، وارد جنبش اجتماعی تحت هژمونی جنبش کارگران صنعت نفت خوزستان می‌شد، این امر بسترساز آن می‌گردید تا مصدق رویکرد کار جمعی و تشکیلاتی خودش را به صورت دو مؤلفه‌ای حرکت از بالا در چارچوب تشکیلات پارلمانی و احزاب و جبهه ملی پیش ببرد و از پائین در بستر کار جنبشی او تلاش می‌کرد تا توسط تشکیلات اتحادیه‌ای و سندیکائی تحت هژمونی تشکیلات کارگران صنعت نفت خوزستان مبارزه رهایی‌بخش خود را جلو ببرد.

یادمان باشد که در عرصه حرکت دموکراسی خواهانه از همان آغاز در اروپا دو رویکرد وجود داشت:

اول - رویکرد جنبشی بود که بر پایه دموکراسی مستقیم استوار بود و طرفداران این رویکرد معتقد بودند که دموکراسی تنها از طریق جنبش‌های پائینی جامعه قابل تحقق و دست یافتنی می‌باشد. لیکنشست که از همراهان روزا لوگزامبورگ در اتحادیه اسپارٹاکسیست‌ها در آلمان بود، در برابر رویکرد دموکراسی پارلمانی روزا لوگزامبورگ، بر این باور بود که تنها با رویکرد جنبشی تکوین یافته از پائین است که می‌توان به دموکراسی به عنوان یک نظام اجتماعی دست پیدا کرد.

دوم - رویکرد روزا لوگزامبورگ بود که به جای رویکرد دموکراسی مستقیم لیکنشست، بر دموکراسی غیر مستقیم پارلمانی تکیه می‌کرد. روزا لوگزامبورگ بر پایه دموکراسی پارلمانی معتقد به تلفیق دو مؤلفه شورا و پارلمان بود و در همین رابطه بود که روزا لوگزامبورگ مانند گرامشی رویکرد سوسیالیست دولتی، یا رویکرد حزب - دولت و یا رویکرد تک حزبی و یا رویکرد سوسیالیسم از بالای لنین را به چالش می‌کشید؛ و برعکس لنین معتقد به تعلیق دموکراسی در پای سوسیالیسم نبود و تعلیق دموکراسی برای تحقق سوسیالیسم نفی می‌کرد و معتقد بود که «خود سوسیالیسم مولود و سنتز تعمیق دموکراسی می‌باشد، نه تعلیق دموکراسی.»

باز در این رابطه بود که روزا معتقد بود که بدون دموکراسی و آزادی‌های سیاسی نمی‌توان به سوسیالیسم از پائین در جامعه دست پیدا کرد و معتقد بود که «از دموکراسی سیاسی باید به دموکراسی اقتصادی که همان سوسیالیسم است دست پیدا کرد» و باز در همین رابطه بود که هانا آرنست فیلسوف آلمانی در چالش بین لنین و روزا بر سر تقدم دموکراسی سیاسی و دموکراسی اقتصادی از روزا لوگزامبورگ حمایت می‌کرد و می‌گفت روزا لوگزامبورگ درست می‌گوید که از دموکراسی سیاسی باید به دموکراسی اقتصادی دست پیدا کرد. ◇

ادامه دارد



# فراز و فرود جنبش زنان ایران

## رکود یا اعتلا؟ تدافع یا تعادل؟

عنایت داشته باشیم که جنبش سبز به علت:

۱ - فقدان تئوری و فقدان اتاق فکر نظری و عملی هدایت‌گر.

۲ - تکیه رهبری جنبش سبز بر جنبش‌های آکسیونی و خیابانی (که جنبش‌های اتمیزه شده و موقتی می‌باشند) بدون توان جذب جنبش‌های اعتصابی (که جنبش‌های سازمان‌یافته و پایداری می‌باشند).

۳ - طلائی کردن دوران خمینی در دهه ۶۰ (که در بیانیه‌ها و سخنرانی‌های رهبری جنبش سبز) به عنوان مانیفست نظری خود و جامعه آرمانی خودش مطرح می‌شد.

۴ - عدم توان مدیریت میدانی رهبری جنبش سبز در هدایت نیروی‌ها طرفدار خود (بطوریکه در روز دوشنبه مورخ ۱۳۸۸/۰۳/۲۵ طبق گفته قالیباف شهردار وقت تهران تنها بیش از ۳ میلیون نفر از هواداران جنبش سبز در خیابان آزادی حول رهبری این جنبش یعنی میرحسین موسوی خیمه زده بودند و با شعار «رأی من کو؟» آماده پرداخت هر گونه هزینه جهت به چالش کشیدن حزب پادگانی خامنه‌ای بودند)، اما ناتوانی میرحسین موسوی جهت مدیریت میدانی جنبش سبز و تهدیدهای تو خالی او توسط بلندگوی دستی‌اش در خیابان آزادی مبنی به استحاله جنبش آکسیونی و خیابانی به جنبش اعتصابی، آنچنانکه در سال ۵۷ پس از سرکوب جنبش آکسیونی در ۱۷ شهریور در میدان ژاله تهران (توسط رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی) با به میدان آمدن جنبش کارگران صنعت نفت ایران اتفاق افتاد و کارگران صنعت نفت ایران توانستند از فردای ۱۷ شهریور ۵۷ جنبش آکسیونی و خیابانی ضد استبدادی جامعه ایران را به جنبش اعتصابی استحاله نمایند و همین استحاله جنبش آکسیونی و خیابانی ناپایدار سال ۵۷ به جنبش اعتصابی پایدار توسط جنبش کارگران صنعت نفت بود که نسخه رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی را برای همیشه بست و بدون تردید اگر از فردای ۱۷ شهریور ۵۷ توسط جنبش کارگران صنعت نفت، جنبش خیابانی و آکسیونی جامعه ایران به جنبش اعتصابی استحاله پیدا نمی‌کردند نه تنها سرکوب قهرآمیز ۱۷ شهریور رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی باعث رکود فراگیر جنبش آکسیونی و خیابانی ضد استبدادی مردم ایران در سال ۵۷ می‌شد، مهم‌تر از همه اینکه هرگز و هرگز جنبش‌های آکسیونی و خیابانی ضد استبدادی مردم ایران نمی‌توانست در عرصه میدانی «توازن قوا» را به نفع خود تغییر دهد، چراکه بدون تردید آنچه که باعث شد از فردای کشتار ۱۷ شهریور ۵۷ میدان ژاله توسط رژیم

کودتائی و توتالیتر پهلوی توازن قوا در عرصه میدانی به سود جنبش ضد استبدادی مردم ایران تغییر کند، فقط و فقط «استحاله جنبش اعتراضی آکسیونی و خیابانی به جنبش اعتصابی تحت هژمونی جنبش کارگران صنعت ایران بود.»

باری اگر میرحسین موسوی طبق تهدیدهای توخالی که در روز دوشنبه ۲۵ خرداد ۸۸ در خیابان آزادی (در برابر بیش از سه میلیون نفر از هواداران خود) مطرح کرد توان آن می‌داشت که بتواند «جنبش موقت آکسیونی و خیابانی» خرداد ۸۸ را به «جنبش اعتصابی پایدار» بدل نماید، بدون تردید میرحسین موسوی و جنبش سبز در خرداد سال ۸۸ می‌توانستند (مانند شهریور ۵۷) توازن قوا را در عرصه میدانی به سود جنبش سبز و به زیان حزب پادگانی خامنه‌ای تغییر دهند و طبیعی بود که با تغییر توازن قوا در عرصه میدانی (آنچنانکه در شهریور ۵۷ از مرحله پسا سرکوب ۱۷ شهریور میدان ژاله تهران اتفاق افتاد) دیگر حزب پادگانی خامنه‌ای توان سرکوب جنبش سبز پیدا نمی‌کرد.

به هر حال در این رابطه است که می‌توان داوری کرد که شاه کلید مدیریت جنبش سبز توسط میرحسین موسوی و اتاق فکر جنبش سبز در خرداد ۸۸ در همین رمز «استحاله جنبش خیابانی یا آکسیونی به جنبش اعتصابی پایدار نهفته بود» که البته و البته و البته میرحسین موسوی



و رهبری جنبش سبز و اتاق فکر جنبش سبز آنچنانکه بعداً نشان دادند توان انجام این مهم را نداشتند و «به همین دلیل بود که جنبش سبز شکست خورد» و حزب پادگانی خامنه‌ای توانست مغول‌وار این جنبش را سرکوب کند و توسط سرکوب قهرآمیز جنبش سبز به دست حزب پادگانی خامنه‌ای بود که برای مدت ۸ سال (از ۸۸ تا ۹۶) رکود بر جنبش‌های مطالباتی آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه جامعه بزرگ ایران حاکم گردید.

اما در خصوص اینکه چرا میرحسین موسوی و رهبری و اتاق فکر جنبش سبز نتوانستند در خرداد ۸۸ جنبش آکسیونی و خیابانی را بدل به جنبش اعتصابی و تیر خلاص حزب پادگانی خامنه‌ای بکنند. در این رابطه باید بگوئیم که:

اولاً میرحسین موسوی به عنوان لیدر جنبش سبز نه در دوران تبلیغات و مبارزه کاندیدا توری در انتخابات دولت دهم از منافع طبقه کارگران و مزدبگیران و زحمتکش‌شان شهر و روستای ایران دفاع کرد و نه هرگز ادعای نمایندگی طبقه زحمتکش‌شان شهر و روستای جامعه ایران در چارچوب مبارزه برابری‌خواهانه داشته است.

ثانیاً میرحسین موسوی در عرصه حرکت به اصطلاح اصلاح‌طلبانه سیاسی خودش نه تنها هرگز حاضر نشد حتی به اندازه یک جمله گذشته خودش را (در دهه جنایت و فاجعه و مصیبت ۶۰ که از آغاز نهادینه شدن رژیم مطلقه فقهاتی تا زمان فوت خمینی به عنوان یکی از مهره‌های تعیین‌کننده نظام مطلقه فقهاتی بود و در تمامی دوران حیات خمینی یکی از مهره‌های مورد تائید او بود) به نقد بکشد، بلکه مهمتر از همه اینکه جوهر همه خواسته‌ها و برنامه‌های میرحسین موسوی بازگشت به آن دوران سیاه و فاجعه و جنایت بود.

یادمان باشد که تا این زمان که مدت ۱۰ سال از سرکوب جنبش سبز می‌گذرد هنوز که هنوز است رهبری جنبش سبز و میرحسین موسوی کوچکترین نقدی از دهه فاجعه و جنایت ۶۰ به مردم ایران ارائه نداده‌اند و هنوز خط قرمز رهبری جنبش سبز مانند رهبری تمامی جریان‌های درونی رژیم مطلقه فقهاتی از اصول‌گرایان تا اصلاح‌طلبان ورود به نقد خمینی و جنایات دهه ۶۰ می‌باشد.

ثالثاً رهبری جنبش سبز در سال ۸۸ به جز چند تا سخنرانی سیاسی صرف و چند تا بیانیه سیاسی صرف هیچگونه برنامه

سیاسی و اقتصادی و اجتماعی ارائه نداد تا توسط آن طبقه زحمتکش شهر و روستا و در رأس آنها طبقه کارگر ایران بتواند در راستای دستیابی به خواسته‌های خود در برنامه جنبش سبز و رهبری آن و میرحسین موسوی از این جنبش حمایت نماید.

رابعاً هر چند میرحسین موسوی در جریان انتخابات دولت دهم توانست توسط به چالش کشیدن انتخابات مهندسی شده حزب پادگانی خامنه‌ای حمایت طبقه متوسط شهری به خصوص در کلان‌شهرهای ایران که در رأس آنها کلان‌شهر تهران قرار داشت به خود جذب نماید و توسط آن جنبش سبز با شعار «رأی من کو؟» ایجاد نماید و جنبش سبز به صورت افقی و خودجوش اعتلا پیدا کرد، اما خلاء حرکت سازمان‌یافته قبلی عمودی جهت رهبری و سازماندهی و تئوری‌پردازی این جنبش باعث گردید تا جنبش سبز دچار روزمرگی و تاکتیک‌زدگی و تظاهرات صرف خیابانی بشود و همین روزمرگی باعث خستگی و بالاخره فراهم شدن شرایط برای سرکوب این جنبش توسط حزب پادگانی خامنه‌ای فراهم کرد.

البته تنها حزب پادگانی خامنه‌ای بود که توانست به صورت مهندسی شده از تمامی این گسل‌های رهبری جنبش سبز استفاده کنند و آنچنانکه در خطبه نماز جمعه ۲۹ خرداد ۸۸ (۴ روز بعد از تظاهرات خیابانی روز دو شنبه ۲۵ خرداد ۸۸ در حمایت از میرحسین موسوی در خیابان آزادی) شاهد بودیم، خامنه‌ای تصمیم نهائی خود را جهت قلع و قمع جنبش سبز و حتی هاشمی رفسنجانی را هم اعلام کرد و به صورت مشخص مطرح کرد که هرگز حاضر به عقب‌نشینی در این عرصه نمی‌باشد.

باری، پیام و درس‌هایی که شکست جنبش سبز برای جنبش زنان امروز جامعه ایران دارد عبارتند از:

۱ - اگر جنبش زنان ایران می‌خواهند به مطالبات مدنی و اجتماعی و سیاسی خود دست پیدا کنند، باید توجه داشته باشند که حزب پادگانی خامنه‌ای و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تنها زمانی حاضر به عقب‌نشینی در برابر خواسته‌ها و مطالبات گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ ایران می‌شوند و تن به خوردن زهر و عقب‌نشینی قهرمانانه می‌دهند که به قول مردم افغانستان «سمبه زور پر زور بشود» یا به عبارت دیگر تنها در دقیقه ۹۰ است



که (آنچنانکه در جریان جنگ ۸ ساله رژیم مطلقه فقهاتی صدام حسین و حزب بعث عراق شاهد بودیم، پس از دست دادن تمامی فتوحات قبلی خود وقتی که ارتش صدام حسین پشت دیوارهای اهواز خیمه زد) رژیم مطلقه فقهاتی حاکم با خوردن جام زهر تسلیم قدرت غالب می‌شود و گرنه ۴۰ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی نشان داده است که هیچکدام از جناح‌های درونی این رژیم در عرصه تقسیم باز تقسیم قدرت بین خودشان، پاسخگوی مطالبات مردم نگویند بخت ایران نیستند.

در تحلیل نهائی همه این جناح‌های درونی قدرت از کانال خمینی مقبولیت خودشان را در کادر مشروعیت آسمانی تعریف می‌کنند نه بالعکس. لذا بدین ترتیب است که جنبش زنان ایران باید در راستای تدوین استراتژی خود فقط به تغییر توازن قوا در عرصه میدانی به سود خودش بیاندیشد و قطعاً تا زمانیکه توازن قوا در عرصه میدانی به سود حزب پادگانی خامنه‌ای باشد شرایط برای سرکوب جنبش زنان ایران فراهم می‌باشد. بدون تردید سرکوب جنبش زنان ایران باعث می‌شود تا مانند سرکوب جنبش سبز در سال ۸۸، جنبش زنان ایران گرفتار رکود بی‌حاصل بشود.

فراموش نکنیم که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و اسلام دگماتیست روایتی و فقهاتی حوزه‌های فقهی شیعه آخرین سنگری که از دست می‌دهند سنگر حصار اجتماعی و مدنی و سیاسی جامعه زنان ایران می‌باشد. به این دلیل است که جنبش زنان ایران در عرصه منظومه فکری و تئوری خود جهت تدوین استراتژی خود باید در تحلیل نهائی به همین تغییر توازن قوای میدانی به سود خود بیاندیشید. آنچه که در این رابطه می‌تواند باعث تغییر توازن قوا به سود جنبش زنان بشود:

اولاً وحدت و سازماندهی خود جنبش زنان ایران است که به قول ابوالقاسم لاهوتی: «چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است.»

ثانیاً پیوند و همبستگی و پیوستگی میدانی با شاخه‌های دیگر جنبش مطالباتی جامعه بزرگ ایران می‌باشد.

ثالثاً کاهش دادن هزینه سرانه مبارزه دموکراتیک خود جهت فراگیر شدن مشارکت عمومی زنان جامعه ایران است. یادمان باشد که اکثریت مردم جامعه ایران می‌خواهند زندگی کنند و برای زندگی بهتر حاضر به مبارزه و هزینه

دادن هستند.

پر واضح است که هر چه هزینه سرانه مبارزه توسط جایگزین کردن شیوه‌های دموکراتیک مبارزه به جای شیوه خشونت‌آمیز کاهش بدهیم، شرایط برای کنش‌گری هر چه بیشتر زنان جامعه ایران فراهم‌تر می‌شود. مهاتما گاندی رهبر انقلاب هند در جریان جنگ نمک با امپریالیسم انگلیس طی یک سخنرانی در حضور توده‌های عظیم مردم هند که در جنگ نمک شرکت کرده بودند گفت: «هرگز تمام مردم را نمی‌توان کشت و تمام مردم را دشمن نمی‌تواند به زندان بیاندازد» بنابراین هر چه مشارکت مردم در مبارزه دموکراتیک و غیر خشونت‌آمیز بیشتر باشد امکان سرکوب آنها توسط دشمن کمتر می‌شود و لذا به همین دلیل بود که در جریان جنگ نمک گاندی خطاب به سیل عظیم مردم هند گفت: «اگر من از شما خواسته بودم تا به جای گونی نمک با اسلحه به اینجا بیایید آیا واقعاً شما می‌آمدید؟» طبیعی بود که پاسخ مردم به گاندی در این رابطه منفی بود.

بنابراین در این رابطه است که اتاق فکر جنبش زنان ایران در راستای فراگیر کردن مشارکت زنان ایران در این جنبش باید در چارچوب استراتژی تغییر از پائین دموکراتیک خود تلاش کنند تا هزینه سرانه مبارزه برای زنان ایرانی کاهش بدهند تنها در آن صورت است که زن ایرانی می‌تواند در شرایطی که زندگی می‌کند مبارزه هم بکند و قطعاً مبارزه در چنین صورتی برای زن ایرانی مبارزه برای دستیابی به زندگی بهتر می‌باشد. البته آنچنانکه روزا لوگزامبورگ می‌گوید به موازات اعتلای جنبش رهائی‌بخش، زنان جنبش ایران حاضر به پرداخت هزینه بیشتری برای جنبش خود می‌شوند. ◇

ادامه دارد

# امروز زیر پوست جامعه دانشگاهی ایران چه می‌گذرد؟

شده حزب پادگانی خامنه‌ای را) تلاش کردند که در فرایند پسا سرکوب خیزش دی‌ماه ۹۶ توسط نامه‌های سرگشاده و مصاحبه و مناظره‌ها، در قامت اپوزیسیون رژیم مطلقه فقهاتی حاکم ظاهر بشوند که البته یخ آنها نگرفت، چراکه دیگر حزب پادگانی خامنه‌ای جهت تثبیت و نهادینه کردن قدرت متزلزل شده خود تصمیم به تک پایه‌ای کردن کل نظام در چارچوب رویکرد هسته سخت رژیم و جریان هزار تکه به اصطلاح اصول‌گرا گرفته بود.

باری بدین ترتیب بود که از سال ۹۶ یعنی در فرایند پسا انتخابات دولت دوازدهم با اعتلای جنبش مالباختگان شرایط جدیدی بر جامعه ایران و جنبش‌های مطالباتی و جنبش دانشجویی حاکم گردید؛ بنابراین جنبش دانشجویی در مرحله پسا انتخابات اردیبهشت ۹۶ دولت دوازدهم به موازات اعتلای جنبش‌های اجتماعی مطالباتی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران (از جنبش کارگری گرفته تا جنبش معلمان و بازنشستگان و زنان و غیره) وارد فرایند نوینی از حرکت خود شد که از مشخصات و خودویژگی‌های فرایند جدید جنبش دانشجویی ایران در مرحله پسا انتخابات دولت دوازدهم عبارتند از اینکه:

اولاً جنبش دانشجویی ایران در فرایند جدید حرکت خود برعکس (چهل سال گذشته دوران عمر رژیم مطلقه فقهاتی) با شعار: «اصلاح‌طلب و اصول‌گرا - دیگه تمام ماجرا» هویت مستقل دیسکورسی و سیاسی و جنبشی خود را اعلام کردند و با جدا کردن

در نتیجه همین امر باعث می‌گردد تا جنبش دانشجویی بتوانند یک حرکت فراگیر روشنگری در جامعه ایران ایجاد کنند که البته از آنجائیکه جنبش دانشجویی نتوانستند در این مرحله هم از حصار آسیب‌های ثلاثه نجات پیدا کنند، این همه باعث گردید تا در سال ۹۲ که با انتخابات دولت یازدهم، جنبش دانشجویی توانست حصار رکود خود را بشکند، دوباره تمامی حرکت این جنبش در خدمت ورود شیخ حسن روحانی (کهنه کارترین مهره امنیتی رژیم مطلقه فقهاتی) به ساختمان پاستور درآمد. بطوریکه در این رابطه می‌توانیم داوری کنیم که آنچنانکه دولت هفتم سیدمحمد خاتمی توسط جنبش دانشجویی توانست به ساختمان پاستور راه پیدا کند، دولت یازدهم شیخ حسن روحانی هم توسط جنبش دانشجویی بود که توانست بر اریکه دولت یازدهم و دوازدهم سوار بشود؛ که البته این خوش‌بینی جنبش دانشجویی به دولت یازدهم و دوازدهم شیخ حسن روحانی تا نیمه دوم سال ۹۶ ادامه داشت، ولی از نیمه اول سال ۹۶ (فرایند پسا انتخابات دولت دوازدهم در اردیبهشت ماه ۹۶) به موازات اعتلای جنبش مالباختگان شرایط جدیدی در عرصه جنبش‌های اجتماعی جامعه ایران بوجود آمد.

به این ترتیب که جنبش مالباختگان برعکس دیگر جنبش‌های اجتماعی علاوه بر جمعیت بیش از دو میلیون نفری آنها در حداقل زمان ممکن با فراگیر کردن حرکت اعتراضی خود در شهرهای بزرگ و کوچک کشور به سرعت رادیکالیزه و سیاسی شدند و در جریان حرکت خود کل رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را به چالش کشیدند. در نتیجه همین به چالش کشیده شدن کل حاکمیت مطلقه فقهاتی توسط جنبش مالباختگان باعث گردید تا جنبش‌های مطالباتی به موازات شکسته شدن ترس و وحشت آنها از دستگاه‌های سرکوب‌گر حاکمیت مطلقه فقهاتی روندی رو به اعتلا پیدا کنند؛ که البته سنتز نهائی آن اعتلای خیزش دی‌ماه حاشیه‌نشینان کشور بود؛ و با ورود و پیوند جنبش دانشجویی به خیزش دی‌ماه ۹۶ بود که با شعار: «اصلاح‌طلب و اصول‌گرا - دیگه تمام ماجرا» جنبش دانشجویی دوران سلطه گفتمان به اصطلاح اصلاح‌طلبی از درون حاکمیت مطلقه فقهاتی به پایان رسید؛ و فصلی نو توسط جنبش دانشجویی در حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران بوجود آمد.

پایان دو دهه سلطه گفتمان به اصطلاح اصلاحات از بالا و توسط جناح‌های درونی حکومت توسط جنبش دانشجویی در پایان خیزش دی‌ماه ۹۶ باعث گردید که:

اولاً هر دو جناح درون حاکمیت در قلع و قمع خیزش دی‌ماه ۹۶ هم دست و هم داستان بشوند.

ثانیاً جناح به اصطلاح اصلاح‌طلبان درون حکومتی جهت بازتولید گفتمان ورشکسته اصلاح‌طلبی (از درون حکومت توسط حکومت و از مسیر صندوق‌های رأی مهندسی

پیوند خود با جناح‌های درونی قدرت حاکم به دوران دو دهه سلطه گفتمان به اصطلاح اصلاح‌طلبی توسط جناح درونی قدرت حاکم (در چارچوب قانون اساسی ولایت‌مدار و صندوق‌های رأی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) پایان دادند. همان گفتمان به اصطلاح اصلاح‌طلبانه‌ای که از خرداد ۷۶ توسط همین جنبش دانشجویی به بار نشست و سید محمد خاتمی توانست بر دوش همین جنبش دانشجویی سوار بشود و برای ۸ سال وارد ساختمان پاستور بشود؛ که بالاخره در پایان ۸ سال، خروجی نهائی حرکت سید محمد خاتمی آن شد که وقت رفتن از ساختمان پاستور خطاب به جنبش دانشجویی یعنی ولی نعمتان خودش گفت: «من در دستگاه حاکمیت مطلقه فقهاتی جز یک تدارکاتچی بیشتر نبودم.»

ثانیاً جنبش دانشجویی ایران در فرایند جدید حرکت خود پس از قطع پیوند خود با قطب‌های قدرت و پس از پشت کردن به گفتمان جناح به اصطلاح اصلاح‌طلبان درون حکومتی با تغییر رویکرد گذشته خود، پیوند با جنبش‌های اجتماعی مطالباتی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران در دستور کار خود قرار دادند که شعار: «فرزندان کارگرانیم - کنارتان می‌مانیم» جنبش دانشجویی ایران در این رابطه قابل تحلیل و تفسیر می‌باشد. فراموش نکنیم که جنبش دانشجویی ایران در عرصه اعتلای جنبش کارگران نیشکر هفت تپه و فولاد اهواز بود که شعار: «فرزندان کارگرانیم - کنارتان می‌مانیم» مطرح کرد.

ثالثاً جنبش دانشجویی ایران در فرایند جدید حرکت خود پس از تغییر رویکرد گذشته‌اش (اصلاحات از بالا و از طریق جناح‌های درونی قدرت و توسط صندوق‌های رأی مهندسی شده رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و در چارچوب قانون اساسی ولایت‌مدار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) به رویکرد جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته اجتماعی و مطالباتی در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه و رویکرد جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین روی آورد؛ و لذا بدین ترتیب است که جنبش دانشجویی ایران در فرایند جدید خود تلاش می‌نماید تا «در قامت جنبش، جنبش‌های مطالباتی جامعه رنگین کمان سیاسی و اجتماعی و اعتقادی و فرهنگی و قومی ایران و موتور محرکه جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر دینامیک و مستقل تکوین یافته از پائین جامعه ایران، ظاهر بشود.»

بنابراین بدین تردید جنبش دانشجویی در فرایند جدید حرکت خود برای اینکه بتواند نقش هدایت‌گری و سازماندهی

و تئوری‌پردازی جنبش‌های مطالباتی جامعه ایران را در دست بگیرد، لازم است که پیش از آن خلاء ۷۰ ساله گفتمان جنبشی خودش را مورد بازسازی و واسازی و به‌سازی و نوسازی قرار بدهد، چرا که تا زمانیکه جنبش دانشجویی ایران مانند گذشته بخواهند در چارچوب گفتمان‌های خارج از جنبش خود حرکت کنند، آنچنانکه در ۷۰ سال گذشته عمر حرکت این جنبش شاهد بوده‌ایم، برای این جنبش راهی جز دنباله‌روی از جریان‌های سیاسی و جناح‌های درونی حکومت باقی نمی‌گذارد.

رابعاً جنبش دانشجویی ایران برعکس گذشته که تنها در چارچوب رویکرد آزادی‌خواهانه خود (بدون تکیه و پیوند با جبهه برابری‌طلبانه) بر طبقه متوسط شهری تکیه می‌کردند، در فرایند جدید حرکت خود باید در کنار تکیه بر جبهه آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری جامعه بزرگ ایران بر جبهه برابری‌طلبانه یا عدالت‌خواهانه نیز تکیه داشته باشند. بدون تردید تنها در این رابطه است که جنبش دانشجویی ایران می‌تواند به جایگاه تاریخی خود در جامعه بزرگ ایران که سر پل اتصال بین دو جبهه آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌باشد و همچنین سر پل بین طبقه متوسط شهری با طبقه زحمتکشان و پائینی‌های جامعه ایران است، دست پیدا کنند.

خامساً جنبش دانشجویی ایران در فرایند جدید حرکت خود می‌بایست برعکس ۷۰ سال گذشته که حرکت خود را محدود به دانشگاه‌ها می‌کرد، با عنایت به جمعیت ۴/۵ میلیون نفری دانشجویان دانشگاه‌های ایران در شرایط فعلی (که خود معرف توان پیوند با حداقل ۴/۵ میلیون خانواده شهر و روستاهای ایران می‌باشد) لازم و ضروری است که این جنبش حرکت خودشان را در این فاز از جامعه بزرگ ایران شروع بکنند. طبیعی است که با چنین تغییری در رویکرد جنبش دانشجویی دیگر امکان سرکوب این جنبش توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم وجود ندارد. پر واضح است که در همین رابطه سیاست گذشته حزب پادگانی خامنه‌ای جهت پادگانی کردن نرم‌افزاری و سخت‌افزاری فضای دانشگاه‌های ایران نمی‌تواند آنچنانکه در ۲۰ سال گذشته شاهد بودیم باعث سرکوب جنبش دانشجویی ایران بشود.

سادساً جنبش دانشجویی ایران در فرایند جدید حرکت خود باید برعکس گذشته ۷۰ ساله عمر خود پیوسته هویت جنبشی خود را حفظ نمایند و هرگز حرکت جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و دینامیک تکوین یافته از پائین خود را در چارچوب



احزاب سیاسی برون از این جنبش یا حرکت‌های چریک‌گرا و ارتش خلقی و غیره و یا تشکیلات حکومتی تزریق شده از بالای رژیم مطلقه فقهاتی در دانشگاه‌های ایران قالب‌ریزی و دنباله‌روی و نهادینه نکنند به عبارت دیگر جنبش دانشجویی ایران باید پیوسته بداند که «جنبش دانشجویی ایران یک جنبش است نه یک حزب و انجمن و ارتش خلقی و غیره».

لذا بدین ترتیب است که جنبش دانشجویی دیگر مانند گذشته ۷۰ سال عمر حرکت خود نمی‌تواند بستر آماده برای یارگیری و سربازگیری جریان‌های سیاسی یا جناح‌های درونی حکومت جهت فشار از پائین برای بالا بردن قدرت چانه‌زنی خود، در عرصه تقسیم باز تقسیم بین جناح درونی حکومت بشوند.

سابقاً جنبش دانشجویی در فرایند جدید خود باید وظیفه اصلی خود را در چارچوب «پیشگامی» جنبش‌های مطالباتی جامعه بزرگ ایران در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران تعریف نمایند. لذا در این رابطه است که دنباله‌روی از خیزش‌های اتمیزه و جنبش‌های آکسیونی و خیابانی برای جنبش دانشجویی ایران به عنوان سم قاتل می‌باشد چراکه حداقل فونکسیون این رویکرد دنباله‌روانه جنبش دانشجویی ایران گرفتار شدن در ورطه پوپولیسم می‌باشد. تجربه جنبش دانشجویی در مشارکت در خیزش دی‌ماه ۹۶ به عنوان یک نیروی دنباله‌رو آن خیزش عظیم، خود مصداقی است و مشتی است نمونه خروار، چرا که خیزش دی‌ماه ۹۶ دارای این خودویژگی‌ها بود:

الف - هر چند خیزش دی‌ماه ۹۶ یک حرکت خودجوش تکوین یافته از پائین و یک حرکت فقرستیزانه بود، ولی نباید فراموش کنیم که آبشخور اجتماعی آن خیزش حاشیه‌نشینان شهرهای ایران بودند که بارزترین مشخصه حرکت حاشیه‌نشینان اتمیزه بودن حرکت آنها است، به عبارت دیگر در حرکت حاشیه‌نشینان وحدت درونی و سازماندهی یا تشکیلات نه به صورت عمودی و نه به صورت افقی وجود ندارد. در نتیجه همین آفت و آسیب اتمیزه مهمترین بستری است جهت نفوذ نیروهای بیرونی در راستای انحراف حرکت آنها که پوپولیسم بارزترین این نیروها می‌باشد.

ب - خیزش دی‌ماه ۹۶ که از شهر مشهد آغاز شد و در ادامه آن بیش از ۱۱۰ شهر بزرگ و کوچک ایران را در بر گرفت، به علت فقدان سازماندهی خودجوش و فقدان رهبری درون‌جوش در اندک مدتی توسط دخالت دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر

رژیم مطلقه فقهاتی و دخالت جریان‌های خارج‌نشین برانداز پیرو رویکرد رژیم چنج مثلث ترامپ - نتانیاهو - بن سلمان از مسیر خیزش فقرستیزانه مطالباتی خارج شد و مسیر غیر قابل کنترل آنتاگونیستی در پیش گرفت که همان مسیر آنتاگونیستی باعث گردید تا در اندک مدتی شرایط و بسترها برای سرکوب این خیزش عظیم توسط حزب پادگانی خامنه‌ای فراهم بشود.

ج - خیزش دی‌ماه ۹۶ به علت اینکه هیچگونه پیوندی با جنبش‌های مطالباتی دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه جامعه بزرگ ایران نداشت، این خیزش عظیم نتوانست از جوهر اعتراضی خود وارد فرایند اعتصابی جهت تغییر توازن قوا میدانی با دستگاه‌های سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای بشوند.

د - خیزش دی‌ماه ۹۶ به علت عدم مدیریت و خودسازماندهی و غیبت رهبری درون‌جوش و دینامیک نتوانست با طبقه متوسط شهری (جبهه آزادی‌خواهانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران جهت جذب حمایت آنها) پیوند ایجاد نماید، در نتیجه همین امر باعث گردید تا خیزش فوق در محدوده حرکت صرف سلبی (نه ایجابی) فقرستیزانه باقی بماند.

ه - خیزش دی‌ماه ۹۶ گرچه به علت خواستگاه حاشیه‌تولیدی آن حرکتی از پائین داشت، ولی به علت فقدان برنامه و فقدان مدیریت و غیبت سازماندهی و خلاء رهبری این خیزش نتوانست با طبقه کارگر ایران پیوند میدانی پیدا کند. پر واضح است که اگر کنش‌گران خیزش دی‌ماه ۹۶ می‌توانستند در عرصه میدانی با طبقه کارگر ایران پیوند پیدا کنند، بدون تردید این خیزش می‌توانست بدل به جنبش خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر فراگیر در سطح کشور بشود؛ که هرگز دیگر امکان سرکوب این خیزش توسط حزب پادگانی خامنه‌ای وجود نمی‌داشت.

و - پراکندگی در شعارها که معلول خلاء مدیریت و رهبری و سازماندهی بود، از دیگر خودویژگی‌های خیزش دی‌ماه ۹۶ بود که البته همین پراکندی در شعارها باعث گردید تا شرایط برای نفوذ جریان‌های خارج‌نشین و تبلیغات جریان‌های طرفدار رژیم چنج خارجی فراهم بشود و آنچنان این آش شور شده بود که حتی سلطنت‌طلبان خارج‌نشین هم توسط آدم‌های اجاره‌ای خود نتوانستند در حاشیه تظاهرات مشهد شعار «رضا شاه روح‌ت شاد» بدهند؛ و از آن آدم‌های اجاره‌ای خود هم برای بوق‌های امپریالیسم خبری فیلم و صدا بگیرند. ♦

ادامه دارد

# «ما» چه می‌گوئیم؟

در هاون کوبیدن است.

ما می‌گوئیم تکیه برترم «مستضعفین» به عنوان نیروی محرکه جامعه و تاریخ بشر صورتی اعم از تکیه سوسیالیست‌های کلاسیک نیمه دوم قرن نوزدهم اروپا بر «طبقه پرولتاریای صنعتی» دارد، چراکه هر چند در قرن نوزدهم به علت انقلاب صنعتی در کشورهای متروپل سرمایه‌داری، «طبقه پرولتاریای صنعتی» (به عنوان مصداق مستضعفین طبقاتی) در جوامع سرمایه‌داری کشورهای متروپل توانستند به اکثریت کمی و کیفی آن جوامع دست پیدا کنند، ولی هرگز نباید فراموش کنیم که به موازات پیچیده‌تر شدن مناسبت سرمایه‌داری در جهان در عرصه رشد تکنولوژی و فراگیر شدن سرمایه‌داری در شاخه‌های مختلف خدمات و تولید و توزیع در قرن بیستم و قرن بیست و یکم و به خصوص در جوامع پیرامونی و در کشور ما ایران دیگر پرولتاریا یا کارگران تولیدی و صنعتی اکثریت این جوامع را تشکیل نمی‌دهند و لذا همین امر باعث گردیده است که در طول ۴۰ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، جنبش پرولتاریا یا کارگران تولیدی و صنعتی جامعه بزرگ ایران آنچنانکه سوسیالیست‌های کلاسیک نیمه دوم قرن نوزدهم اروپا مطرح می‌کردند نه تنها نتوانند رهبری جنبش‌های دموکراسی‌خواهانه و برابری‌طلبانه جامعه ایران را در دست بگیرند، بلکه مهمتر از آن اینکه حتی نتوانسته‌اند در عرصه جنبش مطالباتی کارگران ایران به یک همبستگی درون طبقه‌ای دست پیدا کنند. دنباله روی کورکورانه جنبش کارگران ایران (تحت

ما می‌گوئیم احساس استضعاف چهارگانه جامعه توسط مستضعفین حاصل نمی‌شود جز در چارچوب خودآگاهی طبقاتی، خودآگاهی سیاسی، خودآگاهی فکری و فرهنگی، خودآگاهی اجتماعی که البته و البته و البته تمامی اینها محصول و سنتز «جنبش همه جانبه فرهنگی تکوین یافته از پائین می‌باشد.»

ما می‌گوئیم جنبش فرهنگی در هر جامعه‌ای و به خصوص در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران، آنچنانکه میرزا یوسف خان مستشار الدوله ۳۶ سال قبل از تکوین جنبش مشروطیت و میرزا ملکم خان و میرزا فتحعلی خان آخوندزاده در دوران تکوین جنبش اول مشروطیت و صادق هدایت در دوران استبداد رضا شاه و گروه ۵۳ نفری تقی ارانی در دوران استبداد رضا شاهی و حزب توده و کانون نویسندگان از فرایند پسا شهریور ۲۰ الی الان و جلال آل احمد در فرایند پسا کودتای ۲۸ مرداد و غیره معتقد بودند، توسط فرهنگ‌سازی و توسط فرهنگ وارداتی مولود انقلاب کبیر فرانسه و انقلاب اکتبر روسیه در جامعه بزرگ ایران حاصل نمی‌شود، بلکه برعکس ما می‌گوئیم فرهنگ‌سازی در هر جامعه‌ای من جمله در جامعه بزرگ ایران کار توده‌ها در عرصه جامعه‌سازی مشخص و کنکرت خود می‌باشد، نه کار نخبگان.

ما می‌گوئیم در جامعه بزرگ ایران جداسازی فرهنگ جامعه ایران از دین غیر ممکن می‌باشد و امکان تحول فرهنگی در جامعه ایران «بدون بازسازی کل دستگاه دین در چارچوب رویکرد معلمان کبیرمان اقبال و شریعتی غیر ممکن می‌باشد.»

ما می‌گوئیم رویکرد اسلام منهای روحانیت و اسلام منهای فقاقت و اسلام منهای عرفان دنیاگریز و اختیارستیز هند شرقی و اسلام منهای فلسفه ارسطویی و افلاطونی و اسلام منهای کلام جبرگرای اشعری‌گری که عامل جنبش همه جانبه فرهنگی تکوین یافته از پائین (در جامعه بزرگ و رنگین کمان فرهنگی و مذهبی و قومی و زبانی و سیاسی ایران) می‌باشد جز از طریق پروژه بازسازی تطبیقی کل دستگاه دینی معلمان کبیرمان محمد اقبال و شریعتی حاصل نمی‌شود.

ما می‌گوئیم هر گونه اصلاح دینی و مذهبی با رویکرد انطباقی و دگماتیستی چه در کادر اسلام لیبرالیزه متأثر از انقلاب کبیر فرانسه باشد و چه در کادر رویکرد سوسیالیست‌های کلاسیک نیمه دوم قرن نوزدهم اروپا و یا سوسیالیست‌های دولتی قرن بیستم باشد و چه در کادر اصلاح درون فقهی و درون حوزه‌های اسلام فقهاتی و اسلام روایتی حوزه‌های فقهی باشد، آب



هژمونی جنبش کارگران صنعت نفت ایران) در نیمه دوم سال ۵۷ از رهبری و هژمونی روحانیت ارتجاعی حوزه‌های فقهاتی که باعث گردید تا در تحلیل نهائی حاصل عظیم‌ترین و فراگیرترین جنبش ضد استبدادی قرن بیستم «مرده به دنیا بیاید» مولود همین پوپولیسم‌گرائی طبقه کارگران ایران بود.

ما می‌گوئیم طرح‌ترم «مستضعفین» به عنوان تنها نیروی محرکه جامعه و تاریخ بشر و به عنوان تنها نیروی بالنده جامعه امروز ایران می‌تواند از تمامی آفت‌های مولود منحصر کردن نیروی محرکه به طبقه کارگر تولیدی یا پرولتاریای صنعتی آنچنانکه سوسیالیست‌های کلاسیک نیمه دوم قرن نوزدهم اروپا و یا سوسیالیست‌های دولتی قرن بیستم و یا نیروهای جامعه مارکسیستی داخل و خارج از کشور ایران (که در ۴۰ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی) مطرح کرده‌اند، بری بشود.

ما می‌گوئیم طرح‌ترم «مستضعفین» توسط جنبش پیشگامان مستضعفین ایران می‌تواند خندق پر نشدنی ۴۰ سال گذشته بین دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه را پر کند و همبستگی و پیوستگی بین جنبش‌های مطالباتی آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه سیاسی و صنفی و اجتماعی و مدنی به وجود بیاورد و دیگر شاهد فاصله و شکاف بین جنبش طبقه متوسط شهری آزادی‌خواهانه سبز در سال ۸۸ و خیزش دی‌ماه ۹۶ و جنبش‌های مطالباتی سراسری در جامعه بزرگ ایران نباشیم.

ما می‌گوئیم تکیه بر «مستضعفین» به عنوان تنها نیروی محرکه اجتماعی و تاریخی می‌تواند در جامعه امروز ایران جنبش‌های مطالباتی کارگران و معلمان و بازنشستگان و زنان و دانشجویان و دانش‌آموزان و اقلیت‌های قومی و مذهبی و سیاسی و اجتماعی را در پیوند با یکدیگر (در اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران) قرار دهد.

ما می‌گوئیم تکیه بر «مستضعفین» به عنوان تنها نیروی محرکه اجتماعی و تاریخی می‌تواند در جامعه بزرگ و رنگین‌کمان ایران در این شرایط تندپیچ تاریخی خود باعث پیوند جنبش عمودی جامعه سیاسی ایران با جنبش افقی گروه‌های مختلف اجتماعی ایران بشود.

ما می‌گوئیم تکیه بر «مستضعفین» به عنوان تنها نیروی محرکه اجتماعی و تاریخی می‌تواند در جامعه بزرگ ایران

در این شرایط باعث پیوند و همبستگی و اعتلای جنبش دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای اقتصادی و سیاسی و معرفتی بشود.

ما می‌گوئیم تکیه بر «مستضعفین» به عنوان تنها نیروی محرکه اجتماعی و تاریخی می‌تواند در جامعه بزرگ و رنگین‌کمان ایران (در شرایط تندپیچ امروز جامعه ایران) شرایط برای به محاق کشاندن جریان‌های خارج‌نشین براندازی (که توسط استراتژی کسب قدرت سیاسی برای جریان خود در دو جبهه راست و چپ تلاش می‌کنند تا در کادر استراتژی رژیم پنج امپریالیست جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا و مثلث شوم ترامپ - نتانیاهو و بن سلمان، کشور ایران را به تجربه عراق و افغانستان و لیبی و سوریه و غیره گرفتار سیاست‌های تجزیه‌طلبانه و بیابان‌های سوخته امپریالیستی بکنند) فراهم می‌سازد.

ما می‌گوئیم تکیه بر «مستضعفین» به عنوان تنها نیروی محرکه اجتماعی و تاریخی می‌تواند در جامعه امروز ایران، رژیم مطلقه فقهانی حاکم را توسط چهار جبهه:

- ۱ - مبارزه با استضعاف فرهنگی یا جنبش ضد استحماری.
- ۲ - مبارزه با استضعاف طبقاتی یا جنبش ضد استثماری.
- ۳ - مبارزه با استضعاف سیاسی یا جنبش ضد استبدادی.
- ۴ - مبارزه با استضعاف اجتماعی یا جنبش ضد استخفافی، مورد چالش همه جانبه قرار دهد.

ما می‌گوئیم تکیه بر «مستضعفین» به عنوان تنها نیروی محرکه اجتماعی و تاریخی در جامعه امروز ایران، می‌تواند مانع از «سکتاریست جنبش عمودی پیشگام از جنبش‌های افقی مطالباتی جامعه ایران بشود».

ما می‌گوئیم تکیه بر «مستضعفین» به عنوان تنها نیروی محرکه اجتماعی و تاریخی در جامعه امروز ایران می‌تواند مانع از بروز و ظهور خیزش‌های اتمیزه خودبخودی (که بستر ساز ظهور هیولای پوپولیسم غارت‌گر و ستیزه‌گر می‌باشند) بشود.

ما می‌گوئیم تکیه بر «مستضعفین» به عنوان تنها نیروی محرکه جامعه و تاریخ می‌تواند تمامی جنبش‌های دموکراسی‌خواهانه سه مؤلفه‌ای اقتصادی و سیاسی و معرفتی امروز جامعه ایران را در پیوند با مبارزات رهایی‌بخش چهار مؤلفه‌ای ضد استبدادی، ضد استثماری، ضد استحماری و



ضد استخفافی تاریخی گذشته بشریت از آغاز الی الان قرار بدهد.

۵ - ما می‌گوئیم تئوری «ولایت فقیه» خمینی که در سال ۵۸ توسط معماری حسن آیت و نظریه‌پردازی حسینعلی منتظری در چارچوب اصل ۱۱۰ قانون اساسی رژیم مطلقه فقهاتی بدل به هیولای وحشتناک‌ترین رژیم توتالیتر تاریخ بشری شد که ۴۰ سال است که این هیولای فقهاتی تمامی سرمایه‌های فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی و اداری جامعه ایران را به توبره کشیده است، مولود یک فرایند هزار ساله تاریخی می‌باشد (نه یک پروژه فردی خمینی که در سال ۴۶ توسط چند تا سخنرانی در نجف آن را تنظیم و تدوین کرده باشد).

ما می‌گوئیم برای فهم جایگاه فرایند تاریخی تکوین نظریه ولایت فقیه خمینی باید به پروسس تکوین ولایت‌طلبی در عرصه اسلام تاریخی در فرایند پسا وفات پیامبر اسلام یعنی از سال ۱۱ هجری تا به امروز تکیه کنیم. در این رابطه فراموش نکنیم که پیامبر اسلام چه در فرایند ۱۳ ساله مکی خود و چه در فرایند ۱۰ ساله مدنی‌اش، در چارچوب شعار «قولوا لا اله الا الله تفلحوا» مبارزه رهایی‌بخش خودش را با نفی ولایت سیاسی، ولایت فرهنگی، ولایت اقتصادی گروه‌های اجتماعی حاکم بر مردم و جامعه بشری از سر گرفت. او با شعار: «الله ولى الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات الى النور و الذين كفروا اولياؤهم الطاغوت يخرجونهم من النور الى الظلمات اولئك اصحاب النار هم فيها خالدون» (سوره بقره - آیه ۲۵۷) ولایت را (اعم از ولایت فرهنگی و مذهبی و ولایت سیاسی و ولایت اقتصادی) از گروه‌های حاکم گرفت و به خداوند محدود کرد و بدین ترتیب بود که پیامبر اسلام در طول ۲۳ سال جنبش رهایی‌بخش خود، مبارزه با ولایت فکری و ولایت سیاسی و ولایت اقتصادی گروه‌های حاکم را (که در چارچوب همان شعار همیشگی‌اش یعنی «قولوا لا اله الا الله تفلحوا» و با سه مؤلفه فلاح و قسط و میزان تعریف می‌کرد) در دستور کار خود قرار داد؛ بنابراین هر چند شعار: «قولوا لا اله الا الله تفلحوا» (با سه مؤلفه فلاح و قسط و میزان) در ۳ سال اول فرایند ۱۳ ساله مکی پیامبر اسلام صورت محوری داشته است، اما هرگز نباید فراموش کنیم که «قولوا لا اله الا الله تفلحوا» آنچنانکه محمد اقبال لاهوری می‌گوید «مانیفست تمامی رویکرد نبوی پیامبر اسلام در عرصه

مبارزه رهایی‌بخش فکری و طبقاتی و اجتماعی و سیاسی یا مبارزه با استحمار و استثمار و استبداد و استخفاف بشر بوده است»، به عبارت دیگر آنچنانکه در جریان جنگ مسلمانان با ساسانیان زهره بن عبدالله (سرباز مسلمان در پاسخ به سؤال رستم فرخزاد فرمانده سپاه ساسانیان که از او در باب انگیزه مبارزه‌شان پرسید، او در پاسخ به رستم فرخزاد مادیت شعار «قولوا لا اله الا الله تفلحوا» پیامبر اسلام را در سه شعار خلاصه کرد) گفت: «بعثت لنخرج العباد من عباده العباد الی عباده الله - و من ذل الارض الی عز السماء - و من جور الדיان الی عدل الا سلام» مبارزه رهایی‌بخش پیامبر اسلام در طول ۲۳ حیات نبوی خود در دو فرایند ۱۳ ساله مکی و ده ساله مدنی او به صورت مبارزه با ولایت بشری در چهار مؤلفه ولایت فکری و ولایت سیاسی و ولایت اقتصادی و ولایت اجتماعی یا مبارزه با استضعاف فکری و استضعاف سیاسی و استضعاف طبقاتی و استضعاف اجتماعی و یا مبارزه با استحمار و استبداد و استثمار و استخفاف خلاصه می‌شود.

از آنجائیکه موضوع مبارزه چهار مؤلفه‌ای رهایی‌بخش پیامبر اسلام مبارزه با ولایت چهار مؤلفه‌ای گروه‌های مسلط اجتماعی بود، با عنایت به سیالیست حرکت اجتماع بشری، این امر باعث گردید تا پیامبر اسلام به جای برخورد پروژه‌ای با این موضوع مبارزه رهایی‌بخش خود را به صورت پروسه‌ای و فرایندی درآورد. در نتیجه همین رویکرد فرایندی پیامبر اسلام باعث گردید تا مبارزه ضد ولایتی او با طبقه حاکم نتواند در طول حیات ۲۳ ساله نبوی‌اش به صورت فراگیر و همه جانبه در جوامع قبیلگی آن دوران نهادینه بشود. آنچنانکه شاهدیم که از سال ۱۱ هجری و از فردای وفات پیامبر اسلام در جوامع قبایلی عربستان ولایت‌طلبی چهار مؤلفه‌ای سیاسی و فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی دوباره در شکل‌های مختلفی بازتولید شد. فتوحات خارجی که از همان زمان شیخین جهت مبارزه با محصور ماندن اسلام در شبه جزیره عربستان آغاز شد، بستر آماده‌ای جهت رشد این ولایت‌های بازتولید شده چهار مؤلفه‌ای بشری گردید. ♦

ادامه دارد



# اقبال «پیام - آوری» است برای زمان ما، که از نو باید او را شناخت!

## «متافیزیک زمان محوری» اقبال در ترازوی

## «متافیزیک دیالکتیک محوری» شریعتی

و دوآلیسم اعتقادی خود را از قرن چهارم هجری گرفتار انحطاط فرهنگی و انحطاط اجتماعی و انحطاط تمدنی و انحطاط انسانی کردند.

بدون تردید اگر انحطاط تمدنی و انحطاط اجتماعی و انحطاط انسانی مسلمانان مولود انحطاط فرهنگی آن‌ها تعریف بکنیم، بدون تردید باید باور بکنیم که انحطاط فرهنگی مسلمانان مولود و سنتز انحطاط خود اسلام تاریخی و انحطاط فهم ما از قرآن توسط دو آفت جبرگرایی و دوآلیسم نظری زائیده ورود اندیشه‌های فلسفی یونانی ارسطویی و افلاطونی بوده است. بطوریکه از همان آغاز قرن دوم هجری شاهد بودیم که این جبرگرایی در عرصه‌های مختلف کلامی اشعری‌گری و عرفانی اهل تصوف و فقه اسلام روایتی، در فرهنگ مسلمانان نمودار گردید.

بدین خاطر در این رابطه بود که هنگامی که محمد اقبال لاهوری در ادامه حرکت سید جمال الدین اسدآبادی (که او در راستای انحطاط‌زدائی تمدنی و اجتماعی و سیاسی مسلمانان دست به کار شده بود، اقبال پس از آسیب‌شناسی حرکت سید جمال جهت انحطاط‌زدائی جوامع مسلمان که از انحطاط‌زدائی تمدنی مسلمان شروع کرده بود و در راستای بازتولید جایگاه تمدنی گذشته مسلمانان بر سلاطین جبار و عساکر جرار و روحانیت دگماتیست حوزه‌های فقه‌ای تکیه نموده بود و همین استراتژی غلط سیدجمال در راستای انحطاط‌زدائی تمدنی مسلمانان

باری، بدین ترتیب است که می‌توان داوری کرد که فلسفه نیایش در رویکرد محمد اقبال و شریعتی فلسفه کنش‌گری دیالکتیک بین خدا و انسان هست. همان دیالکتیکی که در عرصه پراکسیس‌های مختلف اجتماعی و اگزستانسی یا وجودی و طبیعی مادیت پیدا می‌کند، آنچنانکه می‌توان گفت که انسان و خدا مشترکاً پراکسیسی جهت تغییر جهان و جامعه و انسان و تاریخ ایجاد می‌کنند.

سوالی که باز در اینجا قابل طرح است اینکه آیا بدون دیالکتیک در دستگاه متافیزیک شریعتی می‌توان فلسفه نیایش یا فرایند توحید انسانی را اینچنین تبیین کرد؟ از اینجا است که می‌توان نتیجه گرفت که حتی کلید قفل فهم کوریات شریعتی هم در گرو فهم دیالکتیک بین انسان و خدا هست؛ و توحید انسانی شریعتی بدون فهم این دیالکتیک، قابل فهم و شناخت نیست. باری، زمان حقیقی در دستگاه متافیزیک محمد اقبال بزرگترین فونکسیون که دارد این است که خدای بیرون از وجود را با وجود پیوند می‌دهد و همین پیوند خدا با وجود توسط زمان حقیقی اقبال است که باعث می‌گردد تا توحید در متافیزیک محمد اقبال معنی پیدا کند، چراکه از نظر محمد اقبال بزرگترین فونکسیون که فلسفه یونانی ارسطویی و افلاطونی در طول بیش از هزار سال گذشته در میان مسلمین داشته است این بوده است که «خدای محیط بر وجود» و در پیوند دیالکتیکی با وجود قرآن را برای مسلمانان به «خدای بیرون از وجود» و نشسته در عالم ماوراء الطبیعه تغییر داده است. لذا در راستای این تغییر رویکرد مسلمانان به خداشناسی (توسط فلسفه یونانی ارسطویی و افلاطونی) بوده است که جبرگرایی به‌عنوان اولین آفت آن نسبت به خدا و انسان در ذهنیت و وجدان و اعتقاد مسلمانان شکل گرفته است و مطابق این رویکرد بوده است که خدای صانع و ناظر و تماشاگر و مجبور و محصور شده در علم خود، به‌عنوان علت اولی وجود ارسطویی و افلاطونی، جایگزین خدای مختار و با اراده و فاعل و خالق و دائماً دست به کار در خلق جدید و مدیریت‌کننده وجود به سوی آینده‌ای از پیش مشخص نشده، قرآن شد.

دومین آفتی که تبیین خدای بیرون از وجود فلسفه یونانی برای مسلمانان در طول بیش از هزار سال گذشته به بار آورده است، این بوده است که دوآلیسم وجودی بین روح و بدن در انسان و بین حیات و ماده در جهان و بین طبیعت و ماوراء الطبیعه در وجود و بین دنیا و آخرت در کلام، جایگزین توحید وجودی و توحید انسانی قرآن کرد. لذا در ادامه همین دو آفت مولود تبیین خدای بیرون از وجود اندیشه‌های فلسفی ارسطو و افلاطون بوده است که مسلمانان توسط جبرگرایی



بود که از نظر محمد اقبال باعث بن بست و شکست جنبش ضد انحطاطی سید جمال شده بود) جهت بازتولید جنبش انحطاطزدائی سید جمال در آغاز قرن بیستم جنبش ضد انحطاط خود را از سر گرفت به دو انحراف ذهنی و عینی حرکت سید جمال پی برد (یادمان باشد که محمد اقبال در شرایطی در آغاز قرن بیستم به آسیب‌شناسی حرکت سید جمال پرداخت که از یکطرف با فروپاشی امپراطوری عثمانی در سال ۱۹۲۴ دستگاه خلافت اسلامی در ترکیه امروز از بین رفته بود و جوامع مسلمان در چارچوب پروژه امپریالیستی سایکس - پیکو دچار پراکندگی و تفرقه شده بودند و از طرف دیگر با ظهور انقلاب کبیر اکتبر ۱۹۱۷ روسیه و ظهور کشور اتحاد جماهیر شوروی دنیای دو قطبی جایگزین دنیای تک قطبی سرمایه‌داری ماقبل آن شده بود) که این دو آفت ذهنی و عینی جنبش انحطاطزدائی سید جمال از نظر محمد اقبال عبارت بودند از:

اول اینکه سید جمال در آرایش و هیرارشی مؤلفه‌های مختلف انحطاطزده مسلمانان دچار اشتباه شده بود، چراکه سید جمال با مطلق کردن انحطاط تمدنی مسلمانان از قرن چهارم، نتوانست به جایگاه استراتژیک انحطاط فرهنگی مسلمانان پی ببرد. لذا همین امر باعث گردید تا سید جمال در راستای انحطاطزدائی تمدنی مسلمانان گرفتار آفت دوم حرکت خود (که تکیه بر قدرت‌های غیر مردمی و ضد مردمی اعم از سلاطین جبار و روحانیت دگماتیست حوزه‌های فقهاتی بود) بشود.

باری، بدین ترتیب بود که محمد اقبال در آرایش هیرارشی مؤلفه‌های انحطاط جوامع مسلمان (برعکس سید جمال که انحطاط تمدنی مسلمانان را عمده کرده بود) بر انحطاط فرهنگی جوامع مسلمان تکیه کرد (که از نظر محمد اقبال لاهوری انحطاط فرهنگی جوامع مسلمان از همان اواخر قرن اول هجری توسط انحطاط اسلام تاریخی و انحطاط در بد فهمیدن قرآن و انحطاط مولود ورود اندیشه‌های یونانی ارسطویی و افلاطونی تکوین پیدا کرده بود) و بدین ترتیب بود که او تمامی مؤلفه‌های دیگر انحطاط مسلمین اعم از انحطاط تمدنی و انحطاط اجتماعی و انحطاط سیاسی مولود و سنتز همان انحطاط فرهنگی دانست و از آنجائیکه از نظر محمد اقبال لاهوری انحطاط فرهنگی مسلمانان از همان نیمه دوم قرن اول هجری مولود و سنتز انحطاط خود اسلام تاریخی توسط غلبه اندیشه‌های فلسفه یونانی ارسطویی و غلبه اسلام روایتی بر اسلام قرآنی بود، بدین خاطر در همین

رابطه بود که او جهت مبارزه با انحطاط فرهنگی مسلمانان در قرن بیستم، در چارچوب استراتژی مهندسی معکوس دریافت که جهت انحطاطزدائی فرهنگی مسلمانان باید از همان مسیر انحطاطزدائی فرهنگی مسلمانان از اواخر قرن اول حرکت کنیم.

لذا بدین ترتیب بود که اقبال جهت بازسازی فرهنگی مسلمانان خود را در برابر ویرانه‌های اسلام کلامی و اسلام فقهاتی و اسلام فلسفی و اسلام روایتی دید که حاصل همه این ویرانی‌ها از نظر محمد اقبال بد فهمیدن اسلام قرآنی توسط مسلمانان بود. باری، از اینجا بود که محمد اقبال شعار: «بازسازی فکر دینی در اسلام به‌عنوان شعار محوری خود جهت بازسازی اسلام تاریخی و جهت انحطاطزدائی فرهنگی مسلمانان مطرح کرد»؛ بنابراین در این چارچوب بود که محمد اقبال در مانیفست اندیشه‌های خود یعنی کتاب گران‌سنگ بازسازی فکر دینی در اسلام، در راستای انحطاطزدائی فرهنگی توسط انحطاطزدائی از اسلام تاریخی و در چارچوب به چالش کشیدن فلسفه یونانی ارسطویی و افلاطونی قبل از هر چیز موضوع جبرگرایی اسلام تاریخی را به چالش کشید، چراکه از نظر اقبال جبرگرایی اسلام تاریخی مولود ورود اندیشه‌های فلسفی یونانی ارسطو و افلاطون به فرهنگ اسلام تاریخی بوده است که در نهایت باعث شد تا خدای مجبور و محصور در علم خویش و بیرون از وجود جایگزین خدای مختار و خالق و فاعل قرآن بشود؛ و در نتیجه همین جایگزینی خدای مجبور به جای خدای مختار و فاعل و خالق قرآن، باعث شد تا انسان مجبور جایگزین انسان مختار قرآن بشود که پیامبر اسلام در طول ۲۳ سال حرکت مدنی و مکی خود در جهت پرورش آن‌ها در عرصه فردی و اجتماعی اهتمام ورزیده بود.

بدین ترتیب بود که محمد اقبال در چارچوب پروژه اصلاح نظری و عملی خود برای مسلمانان قرن بیستم مهمترین آفت جوامع مسلمانان در رویکرد جبرگرایانه آن‌ها تشخیص داد و لذا در همین رابطه بود که اقبال در بازسازی فکر دینی خود در عرصه نظری تمامی عوامل ایجاد کننده جبرگرایی در چارچوب اسلام تاریخی در طول ۱۴ قرن گذشته به چالش کشید، یعنی از فلسفه یونانی ارسطویی و افلاطونی گرفته تا عرفان و تصوف گذشته مسلمانان و کلام اشعری‌گری و اعتزالی و فقه اسلام روایتی حوزه‌های فقهی توسط محمد اقبال در این رابطه به چالش کشیده شد؛ و از آنجائیکه محمد اقبال بر این باور بود که «خدای مجبور، انسان مجبور می‌سازد و خدای مختار، انسان





مختار را» بنابراین در این رابطه بود که اقبال برای دستیابی به انسان مختار در جوامع مسلمان در پروژه بازسازی فکر دینی خود مستقیم به سراغ خدانشناسی مسلمانان رفت، چراکه برای اصلاح عملی جوامع مسلمانان در قرن بیستم در فرایند پسا شکست جنبش انحطاطزدائی سید جمال در قرن نوزدهم برای اصلاح استراتژی عملی سید جمال که تکیه بر سلاطین جبار و روحانیت دگماتیست حوزه‌های فقهی کرده بود، برای محمد اقبال راهی جز این وجود نداشت جز اینکه با خودآگاهی تاریخی و اجتماعی و سیاسی جوامع مسلمان و ظهور جنبش‌های اجتماعی در جوامع مسلمانان شرایط برای اعتلای همه جانبه جنبش‌های رهائی‌بخش مسلمانان فراهم کند.

بدین ترتیب بود که محمد اقبال لاهوری کلید قفل اعتلای جنبش‌های رهائی‌بخش اجتماعی جوامع مسلمان در جبرزدائی نظری و عملی از اسلام تاریخی دید؛ و باز در این رابطه بود که محمد اقبال مانند شریعتی به استراتژی «نجات اسلام قبل از مسلمین» روی آورد، چراکه معتقد بود که عامل اصلی جبرگرایی جوامع مسلمین وجود خدای مجبور دست‌ساز فلاسفه یونانی ارسطویی و افلاطونی و عرفان و تصوف دنیاگریز و اختیارستیز مسلمانان از آغاز تا به امروز و اسلام روایتی اختیارستیز که از همان قرن اول و در فرایند پسا وفات پیامبر اسلام تا به امروز در میان مسلمانان سنی و شیعه رواج پیدا کرده است (که البته اسلام فقهاتی دگماتیست حوزه‌های فقهی در بیش از هزار سال گذشته جوامع مسلمان نمودار و شاخص همان اسلام روایتی ویران کننده اسلام قرآنی پیامبر اسلام) هست.

باری بدین ترتیب بود که محمد اقبال دریافت که رمز اعتلای جنبش‌های رهائی‌بخش جوامع مسلمان در دستیابی به انسان مختار مسلمان در این جوامع هست و برای دستیابی به انسان مختار مسلمان در جوامع مسلمین بود که محمد اقبال این امر را در گرو دستیابی به خدای مختار قرآن دید و لذا در این رابطه بود که اقبال برای دستیابی به خدای مختار در پروژه بازسازی فکر دینی خود و در چارچوب استراتژی نجات اسلام قبل از مسلمین در کتاب گران‌سنگ بازسازی فکر دینی در اسلام و به خصوص در چهار فصل آغازین این کتاب تمام تلاش و سعی خود را بر این امر قرار داد تا توسط اصلاح خدانشناسی مسلمان و جبرزدائی کردن از خدانشناسی مسلمانان با تکیه بر اجتهاد در اصول و فروع، کل ساختار اسلام تاریخی، خدای مختار و فاعل و خالق

قرآن پیامبر اسلام را جایگزین خدای مجبور و خدای تماشاگر و ناظر و خدای صانع و خدای علت اولی ارسطویی بکند؛ و البته در این رابطه اقبال بر این باور بود که (آنچنانکه در فصل‌های پنجم و ششم کتاب بازسازی فکر دینی در اسلام شاهد هستیم) او توسط اصلاح نظری و توسط اولویت بخشیدن به اصلاح کلامی و توسط اصلاح در خدانشناسی مسلمانان و توسط جایگزین کردن خدای مختار به جای خدای مجبور اسلام تاریخی، می‌تواند شرایط برای ظهور سنتز جدید (در جوامع مسلمین که همان انسان مسلمان مختار هست) فراهم بکند.

«پس به عقیده استاد وایتهد، طبیعت یک واقعیت ایستاد نیست که در یک خلاء بالان قرار گرفته باشد، بلکه ساختمانی از حوادث است که خصوصیات یک جریان خلاق پیوسته را دارد و اندیشه آن را به سکون‌های مجزای از یکدیگر تقسیم می‌کند و از ارتباط دو جانبی این پاره‌های ساکن مفاهیم زمان و مکان حاصل می‌شود» (کتاب بازسازی فکر دینی - فصل دوم - محک فلسفی تجلیات تجربه دینی - ص ۴۲ - ۱۷).

«طرز نگرش علمی به طبیعت مبتنی بر ماده محض دانستن آن، وابسته به نظر نیوتونی در باره مکان یا فضا است که آن را خلاء مطلق می‌داند که اشیاء در آن قرار گرفته‌اند. شک نیست که این طرز نگرش سبب پیشرفت سریع علوم بوده است، ولی دو شاخه شدن یک تجربه کلی به دو ناحیه مختلف ذهن و ماده، امروز علم را ناچار ساخته است که برای رفع دشواری‌های داخلی خود، مسائلی را مورد ملاحظه قرار دهد که در آغاز پیشرفت خود کاملاً نسبت به آن‌ها جاهل بوده است. نقادی شالوده‌های علوم ریاضی سخت آشکار ساخته است که از فرض یک مادیت محض و یک ماده پایدار که در فضائی مطلق قرار گرفته باشد، دیگر کاری ساخته نیست. آیا فضا یک خلاء مستقلی است که اشیاء در آن قرار گرفته‌اند و اگر همه آن‌ها را از آن بیرون آورند دست نخورده باقی می‌ماند؟» (ص ۴۳ - س ۲). ◇

ادامه دارد





# ده ساله شدن حیات «نشر مستضعفین» در عرصه چهل و سه ساله شدن حرکت بی‌وقفه «آرمان مستضعفین» را گرامی می‌داریم

است که بدون تحلیل مشخص از شرایط مشخص نمی‌توانیم به راه حل مشخص دست پیدا کنیم.

۳۱ - دموکراسی در مدل «دموکراسی سوسیالیستی» نشر مستضعفین در چارچوب سه مؤلفه آن به صورت یک نظام اجتماعی مطرح می‌شود، نه شکلی از حکومت آنچنانکه در لیبرال دموکراسی مغرب زمین مطرح می‌کنند.

۳۲ - در رویکرد نشر مستضعفین تا زمانی که سرمایه‌داری وجود دارد، مدل دموکراسی سوسیالیستی می‌تواند به عنوان آلترناتیو نظام سرمایه‌داری مطرح بشود.

۳۳ - در رویکرد نشر مستضعفین، تمامی گروه‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران از کارگران تا معلمان و از معلمان تا بازنشستگان و تا زنان و دانشجویان و غیره قابلیت و فاعلیت تغییر جامعه ایران را دارند، بنابراین نشر مستضعفین بر این باور است که پیشگام حق ندارد در جامعه امروز ایران با مطلق کردن یک گروه اجتماعی بقیه گروه‌های اجتماعی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران را در پایان گروه قربانی کنند.

۳۴ - نشر مستضعفین در طول ده سال گذشته حرکت خود معتقد بوده است که بازسازی اندیشه شریعتی بدون بازگفت اندیشه‌های محمد اقبال ممکن نمی‌باشد. لذا در این رابطه است که در طول ده

۲۵ - نشر مستضعفین معتقد است که در جامعه دینی تنها توسط پلورالیزم دینی است که می‌توان به پلورالیزم سیاسی و پلورالیزم اجتماعی دست پیدا کرد. برای دستیابی به پلورالیزم دینی در جامعه دینی نیازمند به پروژه اصلاح دینی می‌باشیم.

۲۶ - نشر مستضعفین به عنوان ارگان عقیدتی سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران معتقد است که وظیفه جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در سه اصل خلاصه می‌شود:

الف - هدایت‌گری.

ب - سازمان‌گری.

ج - تئوری‌پردازی.

۲۷ - نشر مستضعفین مؤلفه‌های استثمار در جامعه سرمایه‌داری را در چهار مؤلفه خلاصه می‌کند:

الف - استثمار طبقه از طبقه.

ب - استثمار ملت از ملت.

ج - استثمار طبقه از ملت.

د - استثمار انسان از انسان.

۲۸ - نشر مستضعفین بر این باور است که دموکراسی هر قدر هم که کوچک باشد به علت اینکه باعث کاهش هزینه مبارزه می‌شود، خوب است چراکه کاهش هزینه مبارزه باعث تعمیق و فراگیر شدن مبارزه در دو عرصه افقی و عمودی می‌شود.

۲۹ - از آنجائی که نشر مستضعفین در چارچوب مدل دموکراسی سوسیالیستی، به دموکراسی سه مؤلفه‌ای اقتصادی و سیاسی و معرفتی معتقد است، لذا در این رابطه است که دموکراسی و آزادی را شاخص سوسیالیسم می‌داند نه بالعکس. البته دموکراسی در مدل «دموکراسی سوسیالیستی» نشر مستضعفین، یک مفهوم سوسیالیستی دارد نه مفهوم بورژوازی.

۳۰ - نشر مستضعفین از آنجائی که به تمامی امور اجتماعی و سیاسی و فرهنگی به صورت تاریخی و کنکرت نگاه می‌کند، لذا در این رابطه معتقد

سال گذشته نشر مستضعفین بازگفت اندیشه اقبال را جزء وظایف کلیدی نظری خود دانسته است و پیوسته بر این باور بوده است که باید شریعتی را در آینه اقبال تعریف کنیم نه بالعکس.

۳۵ - در رویکرد نشر مستضعفین مشخصه اصلی نظام سرمایه‌داری عبارتند از:

الف - کار مزدی.

ب - کار کالا.

ج - کار برای بازار.

بنابراین در این رابطه است که نشر مستضعفین در چارچوب دموکراسی سوسیالیستی معتقد به مبارزه و نفی این سه مؤلفه منفی در مناسبات آلترناتیو هست. به همین دلیل است که در رویکرد نشر مستضعفین «دموکراسی سوسیالیستی عبارت است از تلاش انسان برای رسیدن به آزادی و برابری» و باز در این رابطه است که مبارزه با کالائی شدن امور وجه مشترک همه جنبش‌های تکوین یافته از پائین جامعه ایران هست.

۳۶ - نشر مستضعفین بر این باور است که تئوری «کرامت انسان» با تئوری «تکامل داروینی» قابل تبیین نمی‌باشد. فقط با «الله» و «جانشینی انسان قرآن» است که کرامت انسان قابل تبیین هست، زیرا داروین می‌گوید: «بد شد که آدمی در آخر مرحله تکامل به وجود آمد، چراکه آدمی تکامل را متوقف کرد و یا تکامل را برعکس کرد.»

۳۷ - در رویکرد نشر مستضعفین در چارچوب مدل دموکراسی سوسیالیستی آزادی‌ها به سه دسته:

الف - آزادی‌های مدنی.

ب - آزادی‌های اجتماعی.

ج - آزادی‌های سیاسی، تقسیم می‌شوند.

۳۸ - علی‌رغم اینکه نشر مستضعفین بر این باور است که هیچ فرمول ثابتی تا کنون برای دموکراسی در جوامع مختلف وجود ندارد، مبانی دموکراسی در جامعه ایران از نظر نشر مستضعفین عبارتند از:

الف - پلورالیسم دینی و اجتماعی و سیاسی.

ب - سکولاریسم حکومتی (نه سکولاریسم اجتماعی و نه سکولاریسم کلامی).

ج - فدرالیسم کشوری (نه فدرالیسم منطقه‌ای).

۳۹ - در رویکرد نشر مستضعفین امکان رهایی انسان تنها توسط دموکراسی سه مؤلفه‌ای یا اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت سیاسی و قدرت اجتماعی و قدرت معرفتی هست.

۴۰ - در چارچوب مدل دموکراسی سوسیالیستی مورد اعتقاد نشر مستضعفین، سوسیالیسم برای نشر مستضعفین یک انتخاب است نه محصول جبر ابزار تولید.

۴۱ - در میان سه مؤلفه «سنت، مدرنیته و اقتدارگرایی»، «دموکراسی، کار و سرمایه»، نشر مستضعفین کارزار اصلی جامعه امروز ایران دموکراسی سه مؤلفه‌ای و اقتدارگرایی می‌داند؛ و بدین خاطر در این رابطه است که نشر مستضعفین مدل دموکراسی سوسیالیستی، تنها مدلی می‌داند که سوسیالیسم می‌تواند با دموکراسی سه مؤلفه‌ای قدرت سازگاری داشته باشد؛ و بدین ترتیب است که تعریف دموکراسی سوسیالیستی در رویکرد نشر مستضعفین عبارت است از: «تلاش برای به هم وصل کردن سه پایه دموکراسی سه مؤلفه‌ای قدرت». لذا به این ترتیب است که نشر مستضعفین معتقد است که «دموکراسی» مکانیزمی است برای محدود کردن قدرت؛ و باز بدین ترتیب است که در رویکرد نشر مستضعفین دموکراسی سه مؤلفه‌ای «تلاشی است برای اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی.»

۴۲ - نشر مستضعفین در راستای رویکرد تغییرگرایانه خود بر این باور است که در جامعه امروز ایران در میان سه مؤلفه تغییرساز:

الف - دموکراتیک.

ب - انقلابی‌گری.

ج - اصلاح‌طلبانه درون حکومتی، باید بر رویکرد «دموکراتیک جنبشی» تاکید ورزید. ◇

پایان

# بدون «اندیشه و تئوری دموکراتیک»

## رویکرد «دموکراسی سه مؤلفه‌ای سیاسی و اقتصادی و معرفتی»

### یا «دموکراسی سوسیالیستی» مورد اعتقاد ما،

### نمی‌تواند نظریات ما را توضیح بدهد

مردم ایران به عنوان کنشگران اصلی در چارچوب جامعه مدنی جنبشی خودجوش و خودسازمانده صنفی و مدنی و سیاسی در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران.

باری، در چارچوب این رویکرد است که اگر بخواهیم سه مؤلفه: «تغییر یعنی اصلاح‌طلبی و تحول‌طلبی و انقلاب» را تعریف نمائیم، باید بگوئیم که دو مؤلفه «اصلاح‌طلبی و انقلاب تنها به تغییر ولایت سیاسی جامعه اعتقاد دارند» و ولایت سرمایه‌داری و ولایت فقهاتی و مذهبی جهت دستیابی به نظام دموکراتیک سکولار در جامعه امروز ایران مورد چالش آلترناتیوی و یا گفتمان‌سازی تغییر قرار نمی‌دهند. تنها مؤلفه «تغییر، تحول‌طلبانه است» که می‌تواند به صورت بنیادی سه مؤلفه ولایت سرمایه‌داری و ولایت سلطانی و ولایت فقهاتی یا ولایت آسمانی را به چالش گفتمانی و آلترناتیوی سلبی و ایجابی بکشانند.

دلیل این امر هم این است که رویکرد تحول‌طلبانه برعکس رویکرد اصلاح‌طلبانه و رویکرد انقلابی‌گری جامعه مدنی جنبشی خودجوش و خودسازمانده و

سوم - توجه داشته باشیم که ساختار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (بر جامعه بزرگ ایران در ۴۰ سال گذشته) تنها در چارچوب «تک ولایتی فقهاتی» قابل تعریف و تحلیل نیست بلکه برعکس این رژیم به لحاظ ساختاری محصول پیوند سه ولایت:

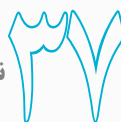
۱ - ولایت اقتصادی یا ولایت سرمایه‌داری.

۲ - ولایت سیاسی یا ولایت سلطانی.

۳ - ولایت مذهبی یا ولایت مطلقه فقهاتی می‌باشد.

بنابراین به همین دلیل است که برای ساختن نظام دموکراتیک سکولار در جامعه امروز ایران هرگز نباید تصور کنیم که تنها با به چالش کشیدن «قدرت سلطانی ولایت فقیه» می‌توان به نظام دموکراتیک سکولار دست پیدا کرد، چرا که این باور ساده باعث می‌گردد که آنچنانکه جریان‌های برانداز خارج‌نشین مثل مجاهدین خلق و سلطنت‌طلبان و جریان‌های تجزیه‌طلب قومی تصور می‌کنند توسط پیوند با استراتژی رژیم چنج ترامپسم (مثلث شوم ترامپ - نتانیاهو - بن سلمان) می‌توانند با سرنگون کردن رژیم مطلقه فقهاتی (مانند تجاوز و اشغال نظامی امپریالیسم آمریکا در افغانستان و عراق و لیبی و غیره) از طریق بالا نظام دموکراتیک سکولار بر جامعه ایران تزریق کرد.

چهارم - اگر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را در چارچوب سه ولایت سرمایه‌داری و ولایت سلطانی و ولایت فقهاتی مذهبی تحلیل نمائیم، بدون تردید در چارچوب تحلیل سه ولایتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (نه تک ولایتی) برای ساختن نظام دموکراتیک سکولار در جامعه ایران دیگر نمی‌توان به سیاست حمله نظامی یا تحریم‌های استخوان‌سوز اقتصادی امپریالیسم آمریکا دل بست، چرا که در این صورت ساختن نظام دموکراتیک سکولار در گرو مبارزه آلترناتیو ایجابی با سه ولایت سرمایه‌داری و سلطانی و فقهاتی می‌باشد که البته این مهم هرگز اتفاق نمی‌افتد جز از طریق مبارزه جامعه‌سالار



دینامیک و مستقل از حاکمیت و جریان‌های سیاسی به عنوان عامل تغییر و تحول فرهنگی و اجتماعی و سیاسی تعریف می‌کند نه رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم و یا قدرت‌های خارجی امپریالیستی و یا کانون‌های شورشی و یا ارتش آزادی‌بخش و غیره، به همین دلیل است که رویکرد تحول‌خواهانه در غیبت جامعه مدنی جنبشی خودجوش و خودسازمانده هر گونه حرکت تحول‌طلبانه را محکوم به شکست می‌داند؛ و علت شکست تمامی انقلاب‌های قرن بیستم تغییر در غیبت جامعه مدنی جنبشی خودجوش و خودسازمانده می‌داند.

بنابراین تغییر از مسیر تحول‌خواهانه برعکس تغییر از مسیر اصلاح‌طلبانه یا تغییر از مسیر انقلابی‌گری تنها به تغییر تک مؤلفه‌ای سیاسی و یا به کسب قدرت سیاسی و یا به تغییر از بالا و یا به تغییر دولت‌سالارانه تکیه نمی‌کند، همچنین تغییر از مسیر تحول‌طلبانه برعکس تغییر از مسیر اصلاح‌طلبانه و یا تغییر از مسیر انقلابی‌گری تنها به نقد عملی و نظری تک مؤلفه‌ای دولت تکیه نمی‌کند، بلکه برعکس همراه با نقد دولت و قدرت سه مؤلفه‌ای، ولایت سرمایه و ولایت سلطانی و ولایت فقیه مذهبی، خود جامعه بزرگ و رنگین کمان و جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه را به نقد و آسیب‌شناسی مستمر می‌کشاند و همراه با آسیب‌شناسی مستمر آنها شرایط برای تغییر دیالکتیکی و دینامیک جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران در راستای دموکراتیزه شدن فراهم می‌نماید.

همچنین در پارادایم تحول‌طلبانه برعکس پارادایم اصلاح‌طلبانه و پارادایم انقلابی‌گری (که یا جامعه وجود ندارد و یا اگر هم جامعه وجود دارد صورت ابزاری دارد) جامعه به عنوان کنش‌گران اصلی تغییر در عرصه مبارزه با سه ولایت سرمایه‌داری و ولایت سلطانی و ولایت فقه‌ای تعریف می‌کند؛ و باز در چارچوب پارادایم تحول‌طلبانه، تغییر دموکراتیک در جامعه بزرگ ایران (آنچنانکه در سه انقلاب گذشته مشروطیت و جنبش دموکراسی‌خواهانه مصدق و انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ تجربه کرده‌ایم) از طریق انقلاب سیاسی و اصلاح‌طلبی تعریف نمی‌کند، بلکه برعکس تنها از طریق حرکت جامعه ایران به عنوان کنش‌گران اصلی این تغییر است که حرکت تحول‌طلبانه سه

مؤلفه‌ای فرهنگی و اجتماعی و سیاسی معنی پیدا می‌کند. ۶ - تا زمانیکه «مفهوم شهروندی» (به جای مفهوم رعیت و مکلف و مقلد در رژیم مطلقه فقه‌ای و اسلام دگماتیست هزار ساله حوزه‌های فقهی) سنگ بنای جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران نشود، دموکراسی سه مؤلفه‌ای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی به عنوان نتیجه یک فرایند و پروسس در جامعه بزرگ ایران نهادینه نمی‌گردد. برای تثبیت «مفهوم شهروندی» در جامعه فقه‌زده و استبدادزده و استثمارزده و استثمارزده و تصوفزده ایران باید:

اولاً توسط «سکولاریسم حکومتی» (نه سکولاریسم سیاسی و نه سکولاریسم اجتماعی و نه سکولاریسم کلامی و فلسفی) یا جدائی فقه و دین از حکومت، موضوع ولایت فقیه (جدا کردن قدرت از فقه و دین و مذهب) «حقوق شهروندی» در چارچوب «برابری و آزادی همه شهروندان» و «برابری در آزادی برای همه شهروندان» در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران، فارغ از اسلام فقه‌ای دگماتیست تبعدگرا و تقلیدگرا و تکلیف‌گرا ممکن‌سازیم و با کنار گذاشتن «فقه از حوزه قدرت» شرایط برای خلعید «ولایت سلطانی و ولایت اقتصادی و ولایت آسمانی» از روحانیت حاکم حوزه‌های فقه‌ای فراهم سازیم و بسترها برای تحقق شعار استراتژیک معلم کبیرمان شریعتی، یعنی «اسلام منهای روحانیت و اسلام منهای متولیان رسمی و اسلام منهای قرائت رسمی دگماتیست فقه‌ای و اسلام غیر حکومتی و غیر قدرت‌گرای سیاسی و اقتصادی و معرفتی فراهم کنیم» و تنها با نقد و نفی اسلام دگماتیست فقه‌ای و روایتی و ولایتی و زیارتی حوزه‌های هزار ساله فقهی است که شرایط برای جایگزین شدن اسلام تطبیقی محمد اقبال - شریعتی به جای اسلام دگماتیست حوزه‌های فقه‌ای و شرایط برای کنش‌گری کل جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه و شرایط برای نهادینه شدن جامعه مدنی جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر دینامیک تکوین یافته از پائین و مستقل از حاکمیت و جریان‌های سیاسی و شرایط برای نهادینه شدن حقوق شهروندی فراهم می‌گردد؛ و تنها با نقد و نفی اسلام فقه‌ای دگماتیست حوزه‌های فقهی است که شرایط برای جایگزینی «قراردادهای اجتماعی مولود اراده عمومی» به جای فقه



هزار ساله دگماتیست تکلیفی و تقلیدی و تعبدی حوزه‌های فقهاتی فراهم می‌گردد، چراکه بدون «قراردادهای اجتماعی مولود اراده عمومی» امکان دستیابی به «حقوق شهروندی و مفهوم شهروندی به عنوان سنگ بنای دموکراسی در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران وجود ندارد.»

ثانیاً لازمه تثبیت «مفهوم شهروندی و دستیابی به حق آزادی و حق برابری شهروندی» برای همه افراد جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران فارغ از دین و مذهب و عقیده و زبان و فرهنگ به صورت علی السویه، نهادینه شدن تکثرگرایی یا پلورالیسم مذهبی و سیاسی و اجتماعی و قومی و فرهنگی می‌باشد، آنچنانکه می‌توان در این رابطه داوری کرد که «بدون نهادینه شدن پلورالیسم فرهنگی و سیاسی و اجتماعی و قومی و زبانی در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران سخن از دموکراسی سه مؤلفه‌ای اقتصادی و سیاسی و معرفتی (اجتماعی کردن قدرت سه مؤلفه‌ای اقتصادی و سیاسی و معرفتی در جامعه بزرگ و رنگین ایران) یک امر محال و غیر ممکن می‌باشد.»

پر پیدا است که تا زمانیکه اسلام دگماتیست فقهاتی و روایتی، زیارتی، ولایتی تکلیف‌مدار و تقلیدمدار و تعبدمدار حوزه‌های فقهی به عنوان «قرائت رسمی اسلام» بر جامعه ایران تحمیل گردد، سخن گفتن از «پلورالیسم و دموکراسی سه مؤلفه‌ای قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی» در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران یک شوخی بیش نیست، به عبارت دیگر بدون نهادینه شدن تکثرگرایی و یا پلورالیسم فرهنگی و مذهبی و قومی و اجتماعی و سیاسی در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران، امکان ساختن دموکراسی و نظام دموکراتیک سکولار و دستیابی به مفهوم شهروندی و حق آزادی و برابری شهروندی و برابری در آزادی، برای همه شهروندان فارغ از هر گونه تبعیضی، به عنوان سنگ بنای دموکراسی غیر ممکن می‌شود.

اما در خصوص چگونگی دستیابی به سه مؤلفه پلورالیسم (تکثرگرایی) یعنی پلورالیسم فرهنگی و پلورالیسم اجتماعی و پلورالیسم سیاسی در چارچوب خودویژگی‌های جامعه بزرگ ایران، باید بر این نکته تاکید کنیم که در جامعه امروز ایران بدون دستیابی و اعتقاد به تقدم «پلورالیسم فرهنگی و مذهبی» امکان دستیابی به «پلورالیسم اجتماعی» و بدون

دستیابی به پلورالیسم اجتماعی امکان دستیابی به «پلورالیسم سیاسی» وجود ندارد. لذا در چارچوب این فرمول است که می‌توانیم در اینجا داوری کنیم که «رمز پلورالیسم سیاسی و پلورالیسم اجتماعی، دستیابی به پلورالیسم مذهبی و فرهنگی در جامعه بزرگ امروز ایران است.»

اما در خصوص مکانیزم دستیابی به «پلورالیسم فرهنگی و مذهبی» در جامعه فقه‌زده و تکلیف‌مدار و تقلیدمدار و تعبدمدار امروز ایران (که روحانیت حوزه‌های فقهاتی در چارچوب اسلام دگماتیست فقهاتی و تحمیل یکطرفه اسلام فقهاتی به عنوان قرائت رسمی از دین و اسلام که بستر ساز حاکمیت نظام آپارتایدی و تبعیضات مذهبی و فرهنگی و اجتماعی و جنسیتی و طبقاتی و سیاسی و حقوقی و قضائی، بین روحانی و غیر روحانی، بین شیعه و سنی، بین مسلمان و غیر مسلمان، بین دین‌دار غیر دین‌دار، بین زن و مرد، بین سواره و پیاده اقتصادی و طبقاتی، بین فارس و کرد و عرب و ترک و غیره، رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در ۴۰ سال گذشته عمر این رژیم توتالیتر و آپارتایدی بر جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران شده است) بدون تردید برای دستیابی به «پلورالیسم فرهنگی و مذهبی» (به عنوان سنگ بنای پلورالیسم اجتماعی و سیاسی در جامعه ایران) راهی جز مبارزه همه جانبه نظری و فرهنگی با اسلام فقهاتی دگماتیست هزار ساله استوار بر تعبد و تقلید و تکلف و نظام آپارتایدی جنیستی و مذهبی و اجتماعی وجود ندارد، چراکه تا زمانیکه اسلام فقهاتی و روایتی و ولایتی و زیارتی دگماتیست هزار ساله حوزه‌های فقهی بر جامعه ایران حکمرانی معنوی و سیاسی و اجتماعی و عینی و ذهنی می‌کنند، امکان مبارزه همه جانبه نظری و فرهنگی با نظام آپارتایدی جنیستی و اجتماعی و طبقاتی و قومی و فرهنگی و سیاسی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم وجود ندارد.

طبیعی است که «بدون مبارزه سلبی و ایجابی نظری و فرهنگی با اسلام فقهاتی حاکم و بدون مبارزه فرهنگی با نظام آپارتایدی جنیستی، اجتماعی، فرهنگی، مذهبی، قومیتی، سیاسی و طبقاتی حاکم بر جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران، امکان دستیابی به مفهوم شهروندی و حق آزادی و برابری شهروندی و حق برابری در آزادی برای همه شهروندان جامعه ایران به عنوان سنگ بنای ساختن



دموکراسی سه مؤلفه‌ای سیاسی و اقتصادی و معرفتی وجود نخواهد داشت»، چراکه بدون پلورالیزم فرهنگی و مذهبی مولود و سنتز مبارزه همه جانبه فرهنگی و نظری سلبی و ایجابی با اسلام دگماتیست فقهاتی و اسلام روایتی و اسلام ولایتی و اسلام زیارتی حاکم، دستیابی به پلورالیزم اجتماعی و پلورالیزم سیاسی امری محال و غیر ممکن می‌باشد. آنچنانکه بدون پلورالیزم سه مؤلفه‌ای فرهنگی و اجتماعی و سیاسی، امکان ساختن دموکراسی سه مؤلفه‌ای سیاسی و اقتصادی و معرفتی در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران امری محال و غیر ممکن می‌باشد.

بنابراین در این رابطه است که در راستای بنای دموکراسی سه مؤلفه‌ای و نظام دموکراتیک سکولار در جامعه بزرگ و رنگین کمان امروز ایران، به پیوند دو مؤلفه سکولاریسم حکومتی (نه سکولاریسم سیاسی و نه سکولاریسم اجتماعی و نه سکولاریسم کلامی و فلسفی و اخلاقی) دست پیدا می‌کنیم، چرا که اگرچه هر دو مؤلفه «سکولاریسم حکومتی» و «پلورالیزم فرهنگی و اجتماعی و سیاسی» در عرصه پرورس دستیابی و فرایند تکوینی سلبی و ایجابی از هم جدا می‌باشند، اما در عرصه «نتیجه و فراورده» (که همان ساختن بنای دموکراسی سه مؤلفه‌ای و نظام دموکراتیک سکولار در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران می‌باشد) مشترک هستند.

بر این مطلب بیافزائیم که حاکمیت دسپاتیزم و توتالیتر ۴۰ ساله رژیم مطلقه فقهاتی بر جامعه بزرگ و نگون‌بخت ایران و فونکسیون فاجعه‌وار ۴۰ ساله این رژیم دسپاتیزم و توتالیتر، از آنجائیکه این رژیم توتالیتر ۴۰ ساله یک رژیم فقهاتی مصلحت‌گرا می‌باشد (نه آنچنانکه مدعی است، یک رژیم فقهاتی بنیادگرا و اصول‌گرا) که برای اولین بار در تاریخ بشر توانسته است سه ولایت سلطانی و سرمایه‌داری و فقهاتی یا آسمانی را در چنگ خود متمرکز نماید و خود را نماینده ولایت پیامبر اسلام و نماینده امام زمان می‌داند و مشروعیت خود را منهای اراده عمومی جامع بزرگ ایران از طریق آسمان تبیین و تعریف می‌نماید، همه این خودویژگی‌های هیولای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باعث گردیده است که در این شرایط نظریه‌پردازان اپوزیسیون خارج‌نشین در دو جبهه راست و چپ تحت شعار: «نظام

دموکراتیک سکولار» به موضع تفریط‌گرایی سکولاریسم بیفتند؛ یعنی همان تجربه‌ای که برای بیش از ۷۰ سال ترکیه در ادامه مسیر سکولاریزه کردن جامعه ترکیه توسط کمال آتاتورک دنبال کردند و بالاخره شکست خوردند، اپوزیسیون راست و چپ خارج‌نشین و بیگانه با جامعه امروز ایران هم به تاسی از کمال آتاتورک امروز تلاش می‌کنند تا با جایگزین کردن «سکولاریسم سیاسی، سکولاریسم اجتماعی، سکولاریسم ستیزه‌گر کلامی و فلسفی و اخلاقی به جای سکولاریسم حکومتی» به جای اینکه ولایت آسمانی و ولایت زمینی و ولایت اقتصادی سرمایه‌داری رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را به چالش بکشند، کل دین در عرصه اجتماع و سیاست به چالش می‌کشند؛ که البته بدون تردید در جامعه دینی ایران و در چارچوب خودویژگی‌های دین اسلام، آنچنانکه در پروژه سکولاریسم اجتماعی مکانیکی دوران رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی شاهد بودیم، همین سکولاریسم مکانیکی رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی در طول بیش از نیم قرن دوران پیشا انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران باعث گردید که از نیمه دوم سال ۵۶ به موازات اعتلای جنبش ضد استبدادی مردم ایران در خلاء جامعه مدنی جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر دینامیک و مستقل تکوین یافته از پائین، روحانیت مرتجع حوزه‌های فقهاتی با تکیه بر تشکیلات سنتی خود توانستند در چارچوب شعار سلبی (نه ایجابی) «شاه باید برود» عکس خود را بر شانه‌های مردم نگون‌بخت ایران در سطح کره ماه قرار دهند و در سایه مذهب بزرگترین مشارکت عمومی در انقلابات قرن بیستم ایجاد نمایند. ♦

ادامه دارد





## دراستی دستیابی به «انسان معنوی قرآن»

مختلف داریم» و لذا به همین دلیل است که می‌توان داوری کرد که «زمانی که بر هر موجود هستی می‌گذرد، با زمان موجودی دیگر متفاوت هست»، پس «هر موجودی زمان ویژه خود دارد که این موضوع با زمان ریاضی که صورت ثابت دارد متفاوت هست.»

باری پیامبر اسلام در یکی از شب‌های ماه رمضان پانزدهمین سال فاز حرائی خود توانست توسط پراکسیس اگزیستانسی و وجودی خودش، به صورت انفسی نه آفاقی، جهان ماده را بشکافد و به اقیانوس بزرگ حیات و زمان که بر کل وجود احاطه داشت دست پیدا کند و به تماشای هستی در جایگاه کلان خود بنشیند؛ و خداوند را به صورت «نور» تمامی این وجود ببیند و البته وحی نبوی پیامبر اسلام و یا قرآن محصول همان پیوند پیامبر اسلام با اقیانوس حیات و زمان بود.

«إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ - وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ - لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ - تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ - سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ» - به تحقیق ما قرآن را در شب قدر بر تو نازل کردیم - چه دانی که چیست شب قدر - شب قدر از هزار ماه برتر است - ملائکه و روح در آن شب به دستور پروردگارت بر تو فرود می‌آیند - و

و - بدون پیوند «حیات و زمان»، نو و کهنه معنی پیدا نمی‌کند. آمدن نو و رفتن کهنه در دستگاه متافیزیک محمد اقبال مولود و سنتز پیوند دیالکتیکی حیات و زمان است؛ بنابراین در دستگاه متافیزیک محمد اقبال پیوند دیالکتیکی بین حیات و زمان بسترساز حرکت وجود به سوی «آینده باز از قبل طراحی نشده هست». همچنین در دستگاه متافیزیک محمد اقبال پیوند حیات و زمان بسترساز حرکت حیات به سوی «تکامل» هست؛ و به همین دلیل است که در رویکرد اقبال، «تکامل ماده، مولود و سنتز تکامل حیات هست نه برعکس.» بدین خاطر اقبال «نو را، در جهان را کشف می‌کند، نه اینکه اختراع می‌کند». نو در رویکرد محمد اقبال یک موضوع انتزاعی مثل مفاهیم ذهنی کانتی نیست بلکه برعکس یک «واقعیت است» که باید در بیرون آن را کشف کرد.

ز- در دستگاه متافیزیک محمد اقبال، «قیامت» سنتز جدید همین پیوند حیات و زمان در بستر دیالکتیک هست.

این بهار نو ز بعد برگریز / هست برهان بر دلیل رستخیز

در بهاران این زمین رسوا شود / هر چه خورده است این زمین پیدا شود

مولوی

باری، در دستگاه اقبال «زمان نماد حرکت نیست، زمان فرزند حرکت است و زمان نشانه حرکت است»، در این دستگاه آن چنانکه کانت می‌گوید «زمان یک مفهوم مجرد ذهنی نیست، بلکه برعکس آن چنانکه حرکت در عرصه وجود واقعیت دارد حیات و زمان نیز واقعیت دارد». در این دستگاه «زمان بر وجود نمی‌گذرد، بلکه برعکس چون وجود در حال حرکت همه‌جانبه هست، وجود همراه زمان در حرکت هست»؛ بنابراین در این رابطه است که در دستگاه متافیزیک محمد اقبال «ما یک‌زمان نداریم، بلکه به عدد موجودات هستی از ریز و درشت از میکرو تا ماکرو، ما زمان‌های



تا صبح بر تو سلام می‌کنند.»

بنابراین انسان معنوی برای اینکه بتواند به معراج وجودی خود در هستی به صورت انفسی نه آفاقی دست پیدا کند، باید «منهای ایمان به اقیانوس حیات و زمان باطن این جهان تلاش نماید تا توسط تجربه باطنی و تجربه دینی به باطن این وجود دست پیدا کند.»

«إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ هُمُ الَّذِينَ نَظَرُوا إِلَى بَاطِنِ الدُّنْيَا إِذَا نَظَرَ النَّاسُ إِلَى ظَاهِرِهَا وَاسْتَعْلَمُوا بِأَجْلِهَا إِذَا اسْتَعْلَمَ النَّاسُ بِعَاجِلِهَا - أولیاء الله یا همان انسان‌های معنوی کسانی هستند که به باطن هستی عنایت دارند زمانی که مردم به ظاهر مادی این جهان توجه دارند همچنین کسانی هستند که آینده‌ها را رصد می‌کنند در صورتی که مردم تنها به حال می‌نگرند» (نهج البلاغه صبحی الصالح کلمات قصار - شماره ۴۳۲ - ص ۵۵۲ - سطر ۱۰ به بعد).

چون دوم بار آدمی زاده بزاد

پای خود بر فرق علت‌ها نهاد

علت اولی نباشد دین او

علت جزوی ندارد کین او

می‌برد چون آفتاب اندر افق

با عروس صدق و صفوت بر تنق

بلک بیرون از افق و زچرخ‌ها

بی‌مکان باشد چو ارواح و نهی

مولوی - مثنوی - دفتر سوم - ص ۵۵۸ - ابیات ۳۶۲۰ به بعد

باری، بدین ترتیب است که رمضان می‌تواند برای انسان معنوی «سکوی معراج» بشود تا توسط آن بتواند از جهان صغرای مادی با جهان کبیر یا جهان حیات و زمان پیوند پیدا کند، چراکه در چارچوب جایگاه زمان در دستگاه متافیزیک اقبال، زمان به دو نوع تقسیم می‌گردد: الف - زمان انفسی. ب - زمان آفاقی. یادمان باشد که هرچند زمان در جهان برونی به‌عنوان یک واقعیت می‌توان

توسط «زمان آفاقی» رصد کرد اما بدون تکیه بر «زمان انفسی» انسان معنوی هرگز نمی‌تواند به فهم حیات و زمان در کلیت خود در دستگاه بزرگ وجود دست پیدا کند. لذا به علت همین تقدم فهم زمان انفسی جهت پیوند با حیات و زمان و وجود آفاقی است که «انسان معنوی باید از کانال زمان انفسی شروع بکند» و در این رابطه است که تنها توسط پراکسیس باطنی و یا پراکسیس اگریستانی است که او می‌تواند به زمان انفسی برای دستیابی به زمان آفاقی تکیه نماید.

۵ - رابطه انسان معنوی با ماه رمضان بازگشت پیدا می‌کند به رابطه ماه رمضان و شب قدر که طبق آیه ۱۸۵ سوره بقره («شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ...») که در این آیه نزول قرآن را بر پیامبر اسلام مختص به ماه رمضان می‌کند و خود این امر دلالت بر آن دارد که) شب قدر پیامبر اسلام که باعث گردید تا پیامبر اسلام در آن ماه رمضان پانزدهمین سال فاز حرائی خود با «باطن هستی» و «جهان حیات و زمان» پیوند حاصل نماید و توسط «قدر انفسی» خود در عرصه پراکسیس وجودی و نبوی و اگریستانی به «قدر آفاقی» که همان «پیوند با جهان حیات و زمان و تجلی خداوند بر او بود» صاحب تجربه نبوی (که محصول آن همین قرآن هست) بشود.

البته همین امر تبیین‌کننده این حقیقت هم هست که محصول نهائی پراکسیس باطنی یا پراکسیس وجودی و اگریستانی در ماه رمضان همان «شب قدر» هست به‌عبارت‌دیگر اگر پراکسیس باطنی و اگریستانی در ماه رمضان به شب قدر نیانجامد، این امر نشان‌دهنده آن هست که پراکسیس باطنی و اگریستانی روزه‌دار در آن ماه رمضان حاصلی نداشته است و از اینجا است که می‌توان نتیجه گرفت که شب قدر هر کس در ماه رمضان اگر حاصل بشود، جنبه منحصربه‌فرد و خاص همان فرد هست و هرگز شب قدر حتی دو نفر هم به لحاظ تجربه اگریستانی و پراکسیس باطنی مشابه هم نیستند، چراکه نردبان هر فردی برای نیل به شب قدر خاص خود همان فرد و شکل خاص پراکسیس مشخص



باطنی و اگزیستانسی که خود آن فرد در عرصه عبادات توسط روزه و نماز و دعا و خیره انتخاب کرده است، هست.

بنابراین خود روزه و خود نماز و خود دعا و غیره فی نفسه و به خودی خود به صورت خودکار باعث رشد اگزیستانسی فرد عابد و روزه‌دار و نمازگزار نمی‌شود تنها شکل پیوند وجودی خود روزه‌دار با این عبادات و ادعیه و غیره است که می‌تواند سنتزی جدید از وجود او در شب قدر خاص خود آن فرد ایجاد نماید. پرواضح است که خود این مطلب مشخص‌کننده این امر هست که خود موضوع شب قدر به عنوان عامل ایجادکننده سنتز جدید وجودی در فرد عابد روزه‌دار و غیره به دو مؤلفه تقسیم می‌شود: مؤلفه اول «قدر انفسی» است که مطابق این قدر انسان معنوی و انسان عابد توسط پراکسیس باطنی و وجودی در ماه رمضان از درون و به صورت وجودی و انفسی به سنتز جدید وجودی از خودش دست پیدا می‌کند؛ و البته از بعد دستیابی به «قدر انفسی» است که انسان معنوی می‌تواند به «قدر آفاقی» در عرصه فردی و اجتماعی دست پیدا کند.

بدین خاطر در این رابطه است که پیوند انسان معنوی با پراکسیس باطنی و وجودی در ماه رمضان، «درگرو حصول به شب قدر در ماه رمضان هست» یعنی اگر انسان معنوی نتواند توسط پراکسیس باطنی و وجودی خود در ماه رمضان در عرصه روزه‌داری و نماز و دعا و غیره به «قدر انفسی» خود دست پیدا کند، قطعاً و جزماً او نه تنها حاصلی از روزه و دعا و نماز و غیره خود نبرده است، بدون تردید او نمی‌تواند به «قدر آفاقی» در عرصه اجتماعی، در چارچوب آیه ۱۱ سوره رعد، («...إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يَغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ...») که در این آیه قرآن تغییر آفاقی اجتماعی در گرو تغییر انفسی فردی تبیین می‌نماید) دست پیدا کند. حاصل آنکه:

اولاً میوه اگزیستانسی ماه رمضان «شب قدر» است. لذا اگر پراکسیس ماه رمضان برای روزه‌دار و عابد به شب قدر او نیانجامد آن پراکسیس باطنی ماه رمضان برای آن فرد بی‌حاصل بوده است. فراموش نکنیم که پیامبر اسلام پس از ۱۵ سال پراکسیس باطنی در ماه رمضان

سال پانزدهم فاز حرائی خود، بالاخره توانست به شب قدر خود در دهه سوم ماه رمضان (پانزدهمین سال فاز حرائی خود) دست پیدا کند؛ و از بعد از آن موفقیت بود که پیامبر اسلام ماه رمضان و پراکسیس عبادی و باطنی و اگزیستانسی در این ماه را بر مسلمانان واجب کرد.

ثانیاً از آنجائی که شب قدر محصول پراکسیس فردی انسان معنوی قرآن در ماه رمضان توسط روزه و دعا و نماز و غیره هست، بنابراین شب قدر هر انسان معنوی با شب قدر دیگر انسان‌های معنوی متفاوت هست. آن چنانکه نمی‌توان تشابهی همه‌جانبه بین دو پراکسیس باطنی و وجودی دو انسان معنوی پیدا کرد، قطعاً و جزماً نمی‌توان تشابهی بین دو شب قدر انسان‌های معنوی هم پیدا کرد.

ثالثاً لیل القدر هر انسان معنوی به دو مؤلفه «قدر انفسی» و «قدر آفاقی» در عرصه اجتماعی و غیراجتماعی تقسیم می‌گردد. قابل ذکر است که قدر آفاقی درگرو قدر انفسی است؛ یعنی تا زمانی که فرد نتواند در عرصه پراکسیس باطنی و اگزیستانسی به قدر انفسی از درون دست پیدا کند، قطعاً و جزماً او نخواهد توانست به قدر آفاقی در عرصه اجتماعی و غیره دست پیدا کند.

رابعاً اگر پراکسیس باطنی و اگزیستانسی انسان معنوی نتوانست در ماه رمضان به شب قدر او بیانجامد معنی این ناتوانی به معنای آن نیست که انسان معنوی قرآن باید در انتظار ماه رمضان دیگر برای استمرار پراکسیس باطنی و اگزیستانسی خود بماند او باید توسط استمرار پراکسیس پیوسته در این رابطه تلاش بی‌وقفه بکند، شاید شب قدر انفسی او در زمان دیگری از سال حاصل بشود.

دوش وقت سحر از غصه جاتم دادند

و اندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند

بی‌خود از شعشعه پرتو ذاتم کردند

باده از جام تجلی صفاتم دادند

چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی



ثانیاً در رویکرد داروینیسیم تکامل آدمی هم از آغاز هدف و غایت نداشته است.

ثالثاً در رویکرد داروینیسیم چرخه تکامل که به آدمی رسیده است، در آدمی متوقف شده است، به عبارت دیگر در رویکرد داروینیسیم انسان نه تنها تکامل جو نیست بلکه مهم‌تر از آن اینکه انسان باعث توقف تکامل شده است و این همه مغایر با رویکرد انسان معنوی قرآن هست، چراکه برعکس رویکرد داروینیسیم، «انسان معنوی انسانی است که در راستای تکامل وجودی و اگزستانسی خودش تلاش می‌نماید». پر پیداست که در چارچوب رویکرد داروینیستی نه تنها تکامل وجودی برای انسان نفی می‌گردد، حتی «انسان را عامل توقف تکامل در هستی تعریف می‌شود.»

همچنین مهم‌ترین مشخصه جهان‌بینی «انسان معنوی» مورد اعتقاد قرآن این است که برای جهان و هستی هدف و غایت قائل است و هرگز هستی را به صورت بی‌هدف و غایت و استوار بر تصادف تبیین نمی‌کند، چراکه در جهان بی‌هدف و بی‌غایت و مبتنی بر تصادف هرگز امکان تعالی برای انسان معنوی وجود ندارد. ♦

پایان

آن شب قدر که این تازه براتم دادند

من اگر کام روا گشتم و خوشدل چه عجب

مستحق بودم و اینها بزکاتم دادند

بعد از این روی من و آینه حسن و جمال

که در آنجا خبر از جلوه ذاتم دادند

هاتف آن روز بمن مژده این دولت داد

که بر آن جور و جفا صبر و ثباتم دادند

این همه شهد و شکر کز سخنم می‌ریزد

اجر صبریست کز آن شاخ نباتم دادند

همت حافظ و انفاس سحر خیزان بود

که زیند غم ایام خاتم دادند

دیوان حافظ - دکتر یحیی قریب - ص ۹۱ - سطر ۴ به بعد

۶ - به لحاظ رویکرد و جهان‌بینی، «انسان معنوی» نمی‌تواند تابع رویکرد داروینیسیم به جهان و انسان باشد. چراکه:

اولاً در رویکرد داروین جهان هدف و غایت ندارد و هستی و جهان را محصول تصادف می‌داند.

وب سایت:

[www.pm-iran.org](http://www.pm-iran.org)

[www.nashr-mostazafin.com](http://www.nashr-mostazafin.com)

ایمیل آدرس تماس:

[Info@nashr-mostazafin.com](mailto:Info@nashr-mostazafin.com)





# «تئوری اخلاق تطبیقی» ۶۴

جبرگرایی افلاطونی نقش عمده‌تر داشته است و از آن جایی که از نظر محمد اقبال ریشه نظری و فلسفی رویکرد جبرگرایانه افلاطونی در ثنویت نظری بین روح و بدن، تجربه علمی و تجربه‌های باطنی، ماده و ایده، دنیا و آخرت، دل و دماغ، طبیعت و ماوراءالطبیعت، فرد و جامعه نهفته است. هر چند که این ثنویت در اندیشه‌های شاگرد افلاطون یعنی ارسطو هم بعداً جاری و ساری گردید ولی اقبال در تبیین رویکرد جبرگرایانه افلاطون معتقد است که آبخور این رویکرد افلاطون، هسته سخت نظری ثنویت و دوگانگی‌های فوق می‌باشد و تا زمانیکه هسته سخت ثنویت و دوگانگی‌های فوق اندیشه افلاطون به چالش کشیده نشود، امکان مبارزه با رویکرد جبرگرایانه افلاطون و سترون و دگم‌سازانه ارسطو به عنوان عامل انحطاط هزار ساله مسلمین وجود ندارد.

در نتیجه در این رابطه است که در سرتاسر هفت مقاله کتاب بازسازی فکر دینی اقبال بیش از همه تلاش می‌کند تا این ثنویت بین تجربه طبیعی و تجربه دینی، ماده و ایده، روح و بدن، طبیعت و ماوراءالطبیعت، دنیا و آخرت، دل و دماغ، فرد و جامعه که همه مولود رویکرد افلاطونی و ارسطویی است به چالش بکشاند و به همین دلیل است که اقبال در دیوان اشعار خود به همان شکل که افلاطون را به چالش می‌کشد حتی حافظ را هم به چالش می‌کشد و همه اینها را سر و ته یک کرباس می‌داند. ماحصل آنچه که تا اینجا گفته شد اینک:

یادمان باشد که حتی جهان‌بینی عرفای بزرگی مثل مولوی و حافظ تحت تأثیر جهان‌بینی افلاطونی بوده است، بنابراین در این رابطه است که از آنجائیکه در نوک پیکان مبارز و حرکت محمد اقبال «انحطاط‌ستیزی» جوامع مسلمین قرار داشته است. در این رابطه اقبال در کادر پروژه بازسازی نظری و عملی خود پیوسته تلاش کرده است تا با «اولویت دادن به مبارزه نظری خود توسط بازسازی اسلام قبل از بازسازی مسلمین» چهار عامل انحطاط آفرین نظری هزار ساله گذشته مسلمانان را به چالش بکشد که این چهار عامل عبارتند از:

۱ - فلسفه یونانی. ۲ - تصوف زاهدانه و عاشقانه و رندانه دنیاگریز و فردگرا و اختیارستیز صوفیان و عرفای مسلمان. ۳ - فقه دگماتیسم تکلیف‌آفرین روایتی حوزه‌های فقه‌های شیعه و سنی. ۴ - کلام ارسطوزده اسکولاستیک مسلمانان اعم از کلام اشاعره و کلام معتزله و غیره در هزار سال گذشته.

بر این مطلب بیافزائیم که آنچه در این رابطه در عرصه مبارزه نظری محمد اقبال حائز اهمیت می‌باشد این است که، آنچنان که در آرایش مقالات هفت گانه کتاب گران‌سنگ بازسازی فکر دینی در اسلام اقبال (که مانیفست منظومه معرفتی اقبال در عرصه نظری و عملی اسلام و مسلمین می‌باشد) هویدا است، اقبال در چهار مقاله آغازین این کتاب تکیه عمده بر مبارزه کلامی (جهت انحطاط‌زدائی کلامی) می‌کند که خود نشان دهنده این حقیقت است که «اقبال انحطاط کلامی را به عنوان آبخور اولیه انحطاط نظری مسلمانان معرفی می‌نماید و در راستای انحطاط‌ستیزی کلامی است که اقبال به فلسفه یونانی به عنوان عامل اصلی انحطاط کلامی مسلمین می‌رسد» و البته در این رابطه هر چند اقبال معتقد است که عامل دگماتیست و نفی‌کننده دینامیزم درونی اسلام و قرآن و فلسفه اسلامی و عرفان و تصوف و فقه حوزه‌های فقه‌های «فلسفه ارسطو» بوده است که از اواخر قرن اول هجری با ورود به عرصه‌های نظری مسلمین تمامی عرصه‌های نظری مسلمین از فهم و تفسیر قرآن گرفته تا کلام مسلمین اعم از اشاعره و معتزله و فقه و عرفان، فلسفه را سترون ساخته است؛ اما نکته‌ای که در این رابطه در رویکرد علامه محمد اقبال لاهوری قابل توجه است اینکه محمد اقبال در رابطه با «عامل و آبخور سرطان جبرگرایی در رویکرد مسلمانان به افلاطون می‌رسد نه به شاگرد او یعنی ارسطو» و از آنجاییکه محمد اقبال معتقد است که از دو عامل سترون و دگم‌سازی ارسطویی و جبرگرایی افلاطونی در رابطه با انحطاط هزار ساله مسلمین عامل

۱- پیامبر اسلام در راستای مبناسازی اخلاق انسان به معنای اعم کلمه (و مقابله با انحطاط تئوری اخلاق بشر در قرن هفتم میلادی که گرفتار سه زندان نظری فلسفه یونان، انجیل و تورات تحریف شده، تصوف انحرافی هند شرقی شده بود) تئوری عام اخلاق انسان را بر پنج اصل بنا کرد که عبارتند از:

الف - انسان محوری و استقلال وجودی انسان در عرصه پروسس تکامل وجود.

ب - فرادینی و فراخدائی بودن اخلاق.

ج - تبیین اخلاق انسان در چارچوب اصل عدالت فرادینی و فراخدایی (و مؤلفه‌های مختلف عدالت).

د - تکیه محوری بر اصل کرامت انسان.

ه - اعتقاد به قدرت اختیار و انتخاب و اراده و آفرینندگی انسان و جانشین خداوند بودن انسان.

۲- در میان پنج اصل زیرساخت اخلاق انسان اصل «کرامت انسانی» که در آیه ۷۳ سوره احزاب تبیین و تعریف شده است جنبه محوری و عمده دارد.

۳- پیامبر اسلام و قرآن برای تبیین اصل «کرامت انسان» به عنوان اصل محوری زیرساخت مبناسازی تئوری عام اخلاق انسان این اصل را در چارچوب اصل «انسان به عنوان جانشینی خداوند» (که در آیه ۳۰ سوره بقره به صورت مشخص مطرح شده است) تبیین می‌نماید.

۴- «جانشین خداوند بودن انسان» در مبناسازی تئوری عام اخلاق انسان (توسط پیامبر اسلام و قرآن) منهای تبیین «کرامت انسان» تبیین کننده اختیار و انتخاب انسان نیز می‌باشد، چرا که تنها «جانشینی خداوند مختار می‌تواند اختیار انسان را تبیین نماید؛ و جدای از اصل جانشینی خداوند مختار و فاعل به هیچ شکل دیگر امکان تبیین اختیار و انتخاب انسان وجود ندارد.»

۵- گرچه در قرآن پیامبر اسلام در آیه ۱۱ سوره اعراف به پروسس تکامل در تکوین هستی تکیه می‌نماید و گرچه در رویکرد قرآن و پیامبر اسلام پیدایش و تکوین انسان سنتز تکامل بیولوژی می‌باشد. با همه این‌ها پیامبر اسلام در مبناسازی تئوری عام انسان، این تئوری را بر اصل تکامل بیولوژی قرار نمی‌دهد، چرا که این پایه و زیرساخت باعث تلورانس و نسبیت اخلاق می‌گردد؛ بنابراین در همین رابطه پیامبر اسلام توسط استقلال فلسفی و اومانستی انسان با کلید واژه «آدم» در قرآن تلاش می‌کند تا در مبناسازی

تئوری اخلاق انسان به جای پایه لرزان «پروسس تکامل» پایه ثابت «آدم» به عنوان نماد «انسان» مطرح نماید.

۶ - جایگاه «آخرت و بهشت و جهنم» در عرصه مبناسازی تئوری عام اخلاق انسان (توسط پیامبر اسلام و قرآن) برمی‌گردد به «جایگزین کردن عمل انسان» (یا پراکسیس) به جای «روح افلاطونی و ارسطویی» در عرصه تکوین بهشت و جهنم فردی هر فرد در همین دنیا که در آیه ۴۰ سوره نباء و آیه ۶ و ۷ و ۸ سوره زلزال تبیین یافته است.

۷ - پیامبر اسلام در عرصه مبناسازی تئوری عام اخلاق انسان در میان سه مؤلفه جوهر «اخلاق بشری» یعنی «اخلاق حقی» و «اخلاق تکلیفی» و «اخلاق مسئولیتی» بر «اخلاق مسئولیتی» تکیه می‌کند و در آیه ۳۶ سوره اسراء این حقیقت توسط قرآن و پیامبر اسلام به روشنی تبیین شده است:

«وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا - بر آنچه که آگاهی ندارید تکیه نکنید، چرا که سمع و بصر و فؤاد انسان مسئول هستند.»

علت تکیه پیامبر اسلام بر «انسان مسئول» جهت تبیین جوهر اخلاق انسان در مبناسازی تئوری عام اخلاق انسان به این خاطر است که جوهر «مسئولیت انسان» اعم از «جوهر حقی» و «جوهر تکلیفی» می‌باشد، چرا که «مسئولیت» در منظومه معرفتی پیامبر اسلام و قرآن فقط خاص انسان می‌باشد. در نتیجه «جوهر مسئولیت‌خو» سنتز «جوهر حقی» انسان نیز هست. بنابراین در چارچوب «انسان مسئول» منظومه معرفتی پیامبر اسلام، «اخلاق بر پایه حق طبیعی انسان مبناسازی می‌شود نه به صورت قراردادی» آنچنانکه در «اخلاق انطباقی» بشر امروز شاهد هستیم. به عبارت دیگر در دیسکورس «انسان مسئول قرآن و پیامبر اسلام»، انسان به خاطر انسان بودن طبیعی صاحب یک سلسله حقوق طبیعی می‌باشند، در نتیجه این حق و حقوق طبیعی توسط هیچ دستگاه و تحت هیچ عنوانی نمی‌تواند از انسان سلب کرد؛ به عبارت دیگر در مبناسازی اخلاق توسط پیامبر اسلام به علت طبیعی بودن حقوق انسان (نه قراردادی بودن انطباقی آن) این حقوق نمی‌توان تحت عنوان فقه یا قانون یا دین یا شریعت و غیره از انسان سلب کرد.

باری به همین دلیل است که پیامبر اسلام و قرآن مبناسازی تئوری اخلاق انسان را در چارچوب اصل فرادینی و فراخدایی

«عدالت» به انجام می‌رساند نه مانند اشاعره و حوزه‌های فقهاتی در کادر دین و فقه و شریعت، چراکه جایگاه طبیعی حقوق انسان (نه تکلیفی و قراردادی) در منظومه معرفتی پیامبر اسلام باعث می‌گردد تا تئوری اخلاق در چارچوب «تئوری عدالت» مبناسازی می‌شود. به عبارت دیگر در دیسکورس پیامبر اسلام و قرآن «اخلاق برای عدالت است و عدالت برای اخلاق» و بدون «عدالت» نمی‌توان به «اخلاق حقی» یا «اخلاق مسئولیتی» دست پیدا کرد آنچنان که بدون «اخلاق فرادینی و فراخدایی» نمی‌توان به «عدالت در مؤلفه‌های مختلف اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و قضایی و انسانی از آن دست پیدا کرد.»

۸ - تبیین علت و دلیل «کرامت انسان» در مبناسازی تئوری عام اخلاق انسان توسط پیامبر اسلام یکی از ممیزات برجسته تئوری عام اخلاق انسان در رویکرد قرآن و پیامبر اسلام می‌باشد، چراکه «تنها در تئوری مبناسازی اخلاق قرآن و پیامبر اسلام است که در چارچوب خلیفه و جانشینی خداوند بودن انسان اصل کرامت انسان قابل تعریف و تبیین می‌باشد، چنان که در دیگر تئوری‌های اخلاق بشری اصل «کرامت انسانی» به عنوان پیشفرض و بدون تبیین مطرح می‌گردد و بر آن تکیه می‌شود.

فراموش نکنید که آنچنان که در سر آغاز اعلامیه جهانی حقوق بشر مطرح شده است «این تنها کرامت انسانی است که برای انسان حقوق می‌آورد» بدین خاطر تا زمانی که «نتوانیم به اصل کرامت انسانی اعتقاد پیدا کنیم، نخواهیم توانست به تبیین حقوق انسانی با رویکرد طبیعی (نه قراردادی) دست پیدا کنیم.»

۹ - بی‌تردید آنچنانکه در مبناسازی تئوری عام اخلاق انسان (توسط قرآن و پیامبر اسلام) آشکار می‌باشد، تنها توسط تبیین تکریم انسان است که در تئوری عام اخلاق انسان می‌توانیم به اصل انسان‌محوری در تئوری اخلاق دست پیدا کنیم و تبیین نماییم که «اخلاق برای انسان است نه انسان برای اخلاق» آنچنانکه «عدالت و دین و فقه و شریعت همه برای انسان هستند نه انسان برای آنها.»

۱۰ - اگر بپذیریم که سنگ زیربنای مبناسازی تئوری عام «اخلاق انسان» بر تبیین «کرامت انسان» استوار می‌باشد و بدون این اصل کل بنای تئوری اخلاق انسان فرو خواهد ریخت و اگر بپذیریم که پیامبر اسلام در قرآن توسط «انسان» به عنوان خلیفه و جانشین خدا در زمین» به تبیین «کرامت انسان» پرداخته است. حال سوالی که در این رابطه مطرح می‌شود اینکه محمد اقبال و شریعتی چگونه به تبیین

«کرامت انسان» به عنوان سنگ زیربنای تئوری اخلاق انسان پرداخته‌اند؟

برای پاسخ به این سؤال باید نخست توجه داشته باشیم که هم محمد اقبال و هم شریعتی در چارچوب اصل «خلیفه الهی انسان» به تبیین «کرامت انسان» پرداخته‌اند. تفاوت اقبال و شریعتی در این عرصه تنها تفاوت متدولوژی دوگانه آنها می‌باشد. به این ترتیب که اقبال برای تبیین خلیفه الهی انسان بر تئوری «من» یا «خودی» تکیه می‌کند و سپس به تقسیم این «من» به دو مؤلفه «من بی‌نهایت یا خداوند» و «من بانهایت یا انسان» می‌پردازد و «من بی‌نهایت» را مختص خداوند و تمامی وجود به عنوان یک کل ارگانیک می‌داند آنچنان که «من بانهایت» را فقط مختص انسان تعریف می‌کند و البته محمد اقبال در عرصه بازسازی فلسفه و کلام مسلمانان این «من بی‌نهایت» و «من بانهایت» به صورت آلترناتیو روح افلاطونی و ارسطویی (که بر تمامی مؤلفه‌های نظری و عملی کلان و خرد مسلمانان در هزار سال گذشته حاکم بوده است) قرار می‌دهد و بالطبع به عنوان سنگ زیربنای پروژه بازسازی نظری خود بر آن تکیه می‌کند به طوریکه در این رابطه می‌توان داوری کرد که اگر تئوری «من» یا «خودی» از اندیشه و منظومه معرفتی اقبال جدا کنیم تمامی ساختمان معرفتی اقبال فرو خواهد ریخت.

همچنین در کادر تئوری «من» است که اقبال به علت آنکه تمام وجود را تجلی «من بی‌نهایت» می‌داند و همه هستی را یک «من بی‌نهایت» تعریف می‌کند، پروسس حیات در هستی را به صورت همگانی در سلسله مراتب از خداوند تا ماده و از حیات فلسفی تا حیات بیولوژیک و حیات وحیانی و حیات نبوی و غیره تعریف می‌نماید؛ یعنی در رویکرد اقبال در عرصه کلان و حیات حقیقی و فلسفی بر خلاف عرصه بیولوژی نه تنها ماده مرده در جهان وجود ندارد و نه تنها حیات مولود تعالی ماده مرده نمی‌باشد بلکه برعکس پروسس فلسفی و کلان و حقیقی حیات از حیات خداوند به سمت ماده جاری و ساری شده است؛ و همین رویکرد اقبال به حیات فلسفی (نه حیات بیولوژی) است که باعث می‌گردد تا اقبال به خداوند و جهان و انسان در قالب «من بی‌نهایت» و «من بانهایت» به تماشا و بازی‌گری بپردازد. ♦

ادامه دارد



## جامعه بزرگ ایران، چگونه می‌توانند با پرسش‌های جدید،

## پاسخ‌های گذشته را به چالش بکشند؟

بنابراین در این رابطه است که داوری ما در خصوص اعتلای جنبش‌های خودبنیاد صنفی و مدنی و سیاسی و اقتصادی (در فرایند پسا شکست جنبش سیاسی و دموکراسی خواهانه طبقه متوسط شهری ایران در سال ۸۸ تحت رهبری جنبش سبز میر حسین موسوی، یعنی از سال ۹۶ که برای اولین بار در تاریخ ۱۵۰ ساله حرکت تحول خواهانه جامعه بزرگ ایران صورت گرفته است) بر این امر قرار دارد که این اعتلا معلول و سنتز همین جایگزین شدن رویکرد پرسش گرایانه تطبیقی دینامیک به جای رویکرد پاسخ گرایانه انطباقی می‌باشد.

پر واضح است که تا زمانیکه دیسکورس پرسش گرایانه بر جنبش‌های مطالباتی خودبنیاد تکوین یافته و دینامیک و مستقل مطالباتی مدنی و سیاسی و صنفی و اجتماعی گروه‌های مختلف جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران حاکم باشد دیگر این جنبش‌های خودبنیاد نمی‌توانند مانند ۷۸ سال گذشته دنباله‌رو احزاب طالب قدرت سیاسی بشوند. فراموش نکنیم که تمامی جنبش‌های مطالباتی و سیاسی و مدنی ماقبل (اعتلای جنبش‌های خودبنیاد مطالباتی در فرایند پسا انتخابات اردیبهشت ۹۶ جامعه بزرگ ایران) جنبش‌های دنباله‌رو نخبه‌های سیاسی و احزاب سیاسی بوده‌اند که همین دنباله‌روی این جنبش‌ها در دوران حاکمیت رژیم مطلقه فقهاتی (در فرایند پسا انتخابات دولت دوازدهم اردیبهشت ۹۶) باعث گردید تا در طول ۳۹ سال عمر حاکمیت مطلقه فقهاتی، این جنبش‌ها به عنوان بازوی قدرت

همان رویکرد کاریزماگرایانه و قهرمان گرایانه و تماشاگرایانه‌ای که در جریان جنبش ضد استبدادی مردم ایران در سال ۵۷ شاهد بودیم که خمینی توانست توسط آن عکس خود را از حوزه فقهاتی نجف به سطح کره ماه ببرد و شعار: «به کوری چشم شاه / عکس امام تو ماهه» را به عنوان شعار تثبیت هژمونی خود و روحانیت حوزه‌های فقهاتی بر جنبش ضد استبدادی مردم ایران در سال ۵۷ بکند؛ که برای فهم اوج این فاجعه تنها کافی است که عنایت داشته باشیم که حتی جنبش طبقه کارگر ایران تحت رهبری جنبش کارگران صنعت نفت ایران (که از فردای سرکوب خونین ۱۷ شهریور ۵۷ در میدان ژاله توسط دستگاه چند لایه‌ای سرکوبگر رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی با جنبش ضد استبدادی جامعه بزرگ ایران متصل شده بودند) هم تحت هژمونی خمینی و روحانیت حوزه‌های فقهاتی درآمدند.

لذا به همین دلیل در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۳ سال گذشته حیات درونی و برونی خود در دو فاز «سازمانی» آرمان مستضعفین و «جنبشی» نشر مستضعفین از همان آغاز الی الان پیوسته «رویکرد پرسش گرایانه تطبیقی و دینامیک و انضمامی» جایگزین «رویکرد پاسخ گرایانه انطباقی و وارداتی سه مؤلفه‌ای پیشاهنگی» شده است؛ که البته همین جایگزین شدن رویکرد پرسش گرایانه تطبیقی و انضمامی و دینامیک پیشگامی (به جای رویکرد پاسخ گرایانه انطباقی و وارداتی پیشاهنگی) در ۴۳ سال گذشته باعث گردیده است تا جنبش پیشگامان مستضعفین ایران:

اولاً برعکس رویکرد سه مؤلفه‌ای انتزاعی و انطباقی پیشاهنگی، یک رویکرد تطبیقی و انضمامی و مشخص بشود.

ثانیاً توسط همین جایگزین شدن رویکرد پرسش گرایانه تطبیقی به جای رویکرد پاسخ گرایانه انطباقی شرایط برای استتال رویکرد «حزب - جنبش» ۷۸ ساله گذشته جریان‌های پیشاهنگی، به پروسه «جنبش - حزب» در جامعه بزرگ ایران از فرایند پسا انتخابات دولت دوازدهم اردیبهشت ۹۶ فراهم بشود.

ثالثاً همین جایگزین شدن رویکرد پرسش گرایانه تطبیقی به جای رویکرد پاسخ گرایانه انطباقی (۷۸ سال گذشته جریان‌های سه مؤلفه‌ای پیشاهنگی در جامعه ایران) باعث شده است تا رفته رفته شرایط جهت اعتلای جنبش‌های خودبنیاد دینامیک و مستقل مطالباتی تکوین یافته از پائین در جامعه ایران فراهم بشود.





جریان‌های سیاسی در عرصه استراتژی کسب قدرت سیاسی درآیند؛ و لذا از آنجائیکه چه در قیام جنبش دانشجویی در ۱۸ تیرماه ۷۸ و چه در پیروزی جنبش به اصطلاح اصلاح طلبانه تحت هژمونی سید محمد خاتمی در انتخابات خرداد ماه ۷۶ و چه در جنبش سبز محصول انتخابات دولت دهم در خرداد ماه ۸۸ رهبری نخبگان سیاسی و رویکرد پاسخ‌گرایانه این نخبگان سیاسی، جایگزین رویکرد جنبش‌گرایانه تطبیقی پرسش‌گرا شده بود، همین امر باعث گردید که یا جنبش‌های مطالباتی به خصوص برابری طلبانه از صحنه غایب باشند و یا اینکه جنبش‌های مطالباتی آزادی خواهانه طبقه متوسط شهری به عنوان بازوی عملیاتی آنها درآیند.

باری، از فرایند پسا انتخابات دولت دوازدهم در سال ۹۶ بود که به موازات اعتلای جنبش خودبنیاد دو میلیون خانواده مالباختگان (توسط مؤسسات مالی وابسته به حزب پادگانی خامنه‌ای و سپاه) رفته رفته جنبش‌های خودبنیاد مطالباتی در شاخه‌های مختلف مدنی و سیاسی و اقتصادی و اجتماعی تطبیقی جایگزین جنبش‌های سیاسی مکانیکی گذشته طبقه متوسط شهری ایران شدند؛ که البته هر چند خیزش دی‌ماه ۹۶ (که یک خیزش فقرستیزانه تکوین یافته از پائین به خصوص از خاستگاه حاشیه‌نشین‌های کلان‌شهرهای ایران بودند) در این رابطه یک استثناء بود (چرا که خیزش دی‌ماه ۹۶ برعکس جنبش‌های خودبنیاد مطالباتی صورتی متمیزه و اعتراضی و بدون پیوند با جنبش‌های اعتصابی گروه‌های مختلف جامعه ایران بودند) ولی نباید فراموش کنیم که برعکس جنبش‌های مطالباتی خودبنیاد که بستر ساز دستیابی به جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین می‌باشند، خیزش‌های دفعی به علت همان آفت متمیزه و آفت فقدان رهبری و سازماندهی دینامیک می‌توانند (آنچنانکه در دولت نهم و دهم محمود احمدی‌نژاد شاهد بودیم) بستر ساز ظهور هیولای پوپولیسم ستیزه‌گر و غارت‌گر و درون‌زاد رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بشوند. در صورتی که برعکس در عرصه جنبش‌های خودبنیاد مطالباتی مدنی و صنفی و سیاسی و اجتماعی (هر چند که این جنبش‌های خودبنیاد مطالباتی در طول دو سال گذشته صورتی کارگاهی و مستقل از هم پیمانان طبیعی خود داشته‌اند ولی با همه این احوال آنچنانکه در جریان جنبش کارگری کارگران نیشکر هفت تپه و فولاد اهواز شاهد بودیم) این جنبش‌های خودبنیاد مطالباتی، پیوسته استعداد طبقه‌ای شدن و فراگیر شدن همه جانبه و پیوند با جنبش‌های دیگر مطالباتی در دو جبهه بزرگ آزادی خواهانه و برابری طلبانه

را دارند؛ و از همه مهمتر اینکه آنچنانکه در جریان جنبش کامیونداران در سال ۹۶ و ۹۷ شاهد بودیم، جنبش‌های مطالباتی خودبنیاد پسا انتخابات ۹۶ دولت دوازدهم هر آن استعداد اعتلا به جنبش‌های خودبنیاد اعتصابی دارند. هر چند که حتی خود همین جنبش‌های خودبنیاد مطالباتی هم (از فرایند پسا خروج امپریالیسم آمریکا از برجام و تحمیل یکطرفه و همه جانبه تحریم اقتصادی به جامعه نگون‌بخت ایران) در شرایط فعلی وارد فاز تعادلی و تدافعی با دستگاه‌های چند لایه سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهتی شده‌اند.

ولی به هر حال با همه این فراز و فرودها، جنبش‌های خودبنیاد مطالباتی صنفی و مدنی و سیاسی و اجتماعی جامعه بزرگ ایران در دو جبهه آزادی خواهانه و برابری طلبانه متوسط شهری از آنچنان استعداد بالقوه‌ای برخوردار می‌باشند که می‌توانند مانند سال‌های ۹۶ و ۹۷ دوباره روند رو به اعتلای بالنده پیدا کنند.

باری، در این رابطه است که می‌توانیم نتیجه بگیریم که «پرسش‌گرایی» و «پاسخ‌گرایی» به عنوان دو رویکرد می‌باشند، نه مکانیزم دیالوگ و پلمیک، به عبارت دیگر «پرسش‌گرایی» و «پاسخ‌گرایی» به عنوان دو رویکرد متفاوت نخبه‌گرایانه (که بر پایه رویکرد پاسخ‌گرایانه است) و جنبش‌گرایانه دینامیک (که بر پایه رویکرد پرسش‌گرایانه می‌باشد) هستند؛ که مطابق رویکرد پرسش‌گرایانه، کنش‌گران تلاش می‌کنند تا توسط طرح پرسش‌های جدید و عینی و مشخص و انضمامی روابط گذشته اقتصادی و اجتماعی و مدنی و سیاسی حاکم بر جامعه بزرگ ایران را به چالش بکشند؛ بنابراین در این رابطه است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در کادر رویکرد پرسش‌گرایانه باید در عرصه عین و ذهن در جهت اعتلای خود آگاهی کنشگران اصلی این جنبش‌ها گام بردارند.

یادمان باشد که تمامی جنبش‌های خودبنیاد مطالباتی سال‌های ۹۶ و ۹۷ و در رأس همه آنها جنبش کارگران نیشکر هفت تپه و فولاد اهواز از جوهر رادیکال مذهبی برخوردار بودند و با سلاح مذهب در جامعه مذهبی ایران به جنگ اسلام فقهاتی حاکم آمده‌اند. بطوریکه در این رابطه به ضرس قاطع می‌توانیم داوری کنیم که هیچکدام از شاخه‌های جنبش خودبنیاد مطالباتی مدنی و صنفی و سیاسی و اجتماعی سال‌های ۹۶ الی الان در جامعه بزرگ ایران (با اینکه حزب پادگانی خامنه‌ای و جناح‌های درونی حاکمیت همه با سلاح مذهب فقهاتی به جنگ این جنبش‌های خودبنیاد مطالباتی آمده‌اند) نه تنها مذهب‌گریز یا مذهب‌ستیز نیستند، بلکه برعکس این جنبش‌های خودبنیاد



مطالباتی با سلاح اسلام رادیکال (استکبارستیز و استعمارستیز و استثمارستیز و استبدادستیز و استخفافستیز) به جنگ رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و اسلام فقهاتی مربوطه آمده‌اند؛ که البته این موضوع به شدت مسئولیت جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در جامعه بزرگ و رنگین کمان امروز ایران بیشتر می‌کند چراکه شعار محوری جنبش پیشگامان ایران در طول ۴۳ سال گذشته حیات درونی و برونی خود در دو فاز سازمانی و جنبشی بر این امر قرار داشته است که در جامعه دینی امروز ایران هر گونه جنبش فرهنگی و جنبش اجتماعی و جنبش مطالباتی صنفی و سیاسی و مدنی می‌بایست از کانال اسلام تاریخی بازسازی شده تطبیقی صورت بگیرد.

البته تفاوت این فرایند با فرایند جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ که این رویکرد بستر ساز ظهور هیولای رژیم مطلقه فقهاتی بر جامعه ایران شد، در این می‌باشد که در سال ۵۷ اسلام ارتجاعی و دگماتیست فقهاتی و روایتی و ولایتی حوزه‌های فقهی شیعه رهبری ذهنی آن جنبش را در دست داشتند، در صورتی که در فرایند فعلی اسلام استبدادستیز و استثمارستیز و استعمارستیز و استخفافستیز بازسازی شده شریعتی و اقبال است که با شعار «اسلام منهای فقهاتی» یا «اسلام منهای روحانیت» به جنگ اسلام فقهاتی تکلیف‌گرا و تقلیدمحور و تعبدگرا آمده است.

بنابراین رویکرد اسلام‌گرائی جنبش‌های مطالباتی امروز جامعه ایران هرگز گرایش به اسلام حکومت‌گرا و قدرت‌محور اعتقادی ندارند. «اسلام جنبش‌گرای» امروز اسلام فقه‌گرا و قدرت‌گرا نیست، اسلام فرهنگ‌ساز و اسلام بستر ساز جنبش فرهنگی در جامعه امروز ایران می‌باشد. همان جنبش فرهنگی که بستر ساز تکوین و اعتلای جنبش‌های مطالباتی تکوین یافته از پائین و بستر ساز دستیابی به جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد تکوین یافته از پائین می‌باشد. باری نکته‌ای که در این رابطه نباید از نظر دور بداریم اینکه رویکرد پرسش‌گرایانه جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۳ سال گذشته در دو فاز سازمانی آرمان مستضعفین و جنبشی نشر مستضعفین یک رویکردی است که با تاسی از رویکرد معلمان کبیرمان اقبال و شریعتی و رویکرد سید جمال و رویکرد اسلام قرآنی پیامبر اسلام و رویکرد عدالت‌گرایانه امام علی (شاگرد بلافصل مکتب وحی نبوی) و رویکرد پیامبران ابراهیمی در رأس آنها رویکرد ابراهیم خلیل تکوین پیدا کرده است، چراکه در رویکرد همه اینها در جهت ایجاد تحول فرهنگی و اجتماعی جوامع خاص خود بر رویکرد پرسش‌گرایانه تکیه داشته‌اند نه رویکرد پاسخ‌گرایانه.

بر این مطلب بیافزائیم که وقتی می‌گوئیم «پرسش‌گرایانه» و «پاسخ‌گرایانه» این دو ترم نباید در ذهن مخاطب راه زنی کند و مخاطب را گرفتار دو اصطلاح پرسش و پاسخ کند که در دیسکورس دیالوگی مطرح می‌شود، شد و در چارچوب پرسش و پاسخ مخاطب سؤال می‌کند و مدعی پاسخ می‌دهد که در تحلیل نهائی هدف از پرسش و پاسخ، دستیابی به اغنای مخاطب می‌باشد، البته در مقایسه بین دو رویکرد پرسش‌گرایانه و پاسخ‌گرایانه با اصطلاح پرسش و پاسخ در دیسکورس دیالوگی باید بگوئیم اصلاً این دو شباهتی به هم ندارند، چرا که مقصود ما در این جا از دو رویکرد پرسش‌گرایانه و پاسخ‌گرایانه اشاره به دو متد جهت تحول ذهنی و نظری و خودآگاهی‌سازی جامعه و گروه‌های اجتماعی می‌باشد، نه سؤال کردن و پاسخ دادن است.

برای مثال وقتی شریعتی می‌گوید: «از کجا آغاز کنیم؟» و یا «چه باید کرد؟» اصلاً منظور او این نیست که یک سؤال مطرح کند و بعد خود او به آن سؤال جواب بدهد. بلکه برعکس هدف او این بوده است که با قرار دادن این سؤال در مسیر حرکت تحول‌خواهانه جامعه بزرگ ایران در دهه ۵۰ این حرکت را وارد فرایند نوینی از حرکت خود بکند؛ و همچنین توسط این حرکت به نقد گفتمان‌های سه مؤلفه‌ای پیشاهنگی چریک‌گرائی مدرن (که در زمان او به عنوان گفتمان مسلط بوده است) و ارتش خلقی مائوئیستی و تحزب‌گرایانه طراز نوین لنینیستی بپردازد؛ و به تبیین استراتژی خودش که همان «جنبش روشنگری بر پایه اصلاح دینی و انجام جنبش فرهنگی از پائین و در راستای دستیابی به جنبش‌های اجتماعی تکوین یافته از پائین بوده است»، بپردازد؛ و در این رابطه است که می‌توانیم داوری کنیم که در چنین چارچوبی دیگر سؤال شریعتی یک سؤال نیست بلکه «یک آدرس جدید و تعیین مسیر آینده راه‌پیمائی حرکت تحول‌خواهانه جامعه بزرگ ایران می‌باشد.»

ادامه دارد



# چند سنی و پیکرکی «عدالت» در روکرد امام علی

۴

بیعت مشروط عبدالرحمان بن عوف، نسبت به قبول رویه شیخین (که برابر با کسب قدرت سیاسی توسط او بود) مقاومت کرد و به صورت «آلترناتیو رویه شیخین» اعلام کرد که: «من خود دارای رویه مستقلی از شیخین» می‌باشم؟

آیا رویه آلترناتیوی اعلام شده امام علی (در شورای تعیین جانشینی عمر بن خطاب) همان «رویه عدالت‌گرایانه» یا «گفتمان عدالت‌خواهانه» او بوده است؟

آیا شعار: «و لا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ و قد جَعَلَكَ اللهُ حُرّاً» (که امام علی در وصیت خود به امام حسن اعلام می‌کند) می‌تواند، معرف «مؤلفه حریت» در گفتمان عدالت‌خواهانه او باشد؟

آیا شعار: «کل انسان نظیر لک فی الخلق فانهم صنفان: إِمَّا أَحَدٌ لَكَ فِي الدِّينِ وَ إِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ» امام علی (که در منشور حکومتی خود به مالک اشتر مطرح می‌کند) می‌تواند معرف فرادینی و انسان شمول رویکرد عدالت‌گرایانه امام علی باشد؟

در عرصه «چگونگی عدالت» در رویکرد امام علی، آیا گفتمان عدالت‌گرایانه امام علی یک «گفتمان تحول‌خواهانه» بوده است یا «گفتمان انقلابی‌گری» و یا

چرا امام علی از زمان «کسب قدرت سیاسی» در سال ۳۵ - ۳۶، شعار عدالت‌گرایانه خود را در جامعه به عنوان برنامه سیاسی حکومتش مطرح کرد؟

چرا به موازات شکست امام علی در عرصه قدرت سیاسی، «گفتمان عدالت‌گرایانه» مسلط او به کمای تاریخ رفت؟

چرا امام علی در خطبه ۱۶ نهج‌البلاغه که نخستین خطبه او پس از کسب قدرت سیاسی و قبول خلافت بود و «اولین بیانیه رسمی سیاسی» او می‌باشد، شعار «بازگشت جوامع مسلمین به قبل از بعثت پیامبر اسلام می‌دهد؟»

چرا امام علی در خطبه ۱۵ نهج‌البلاغه که از نخستین خطبه‌های او پس از قبول خلافت می‌باشد، برای «اجرائی کردن گفتمان عدالت‌گرایانه خود» مؤلفه «عدالت اقتصادی» را عمده می‌کند؟

چرا امام علی در خطبه ۹۲ نهج‌البلاغه که از نخستین خطبه‌های قبل از قبول خلافت (در سال ۳۵ هجری، او پس از قتل عثمان توسط جنبش عدالت‌خواهانه مردم مصر) می‌باشد، از «قبول کسب قدرت سیاسی ممانعت می‌ورزید» و قبول قدرت سیاسی توسط خودش را مشروط به قبول «گفتمان عدالت‌گرایانه‌اش» می‌کرد؟

چرا امام علی در خطبه شماره ۵ نهج‌البلاغه که پس از وفات پیامبر اسلام در سال ۱۱ هجری مطرح کرده است، کسب قدرت سیاسی توسط خودش را «به میوه نارس و لقمه گلوگیر» تشبیه می‌کند؟

چرا امام علی در خطبه شماره ۳ نهج‌البلاغه که همان خطبه شقشقیه می‌باشد (و در اواسط دوران خلافتش در پاسخ به سؤال ابن عباس مطرح کرده است) در نقد سه خلیفه در ۲۵ سال پس از وفات پیامبر اسلام، تنها عثمان را در چارچوب ایجاد تبعیض سیاسی و اقتصادی در جوامع مسلمین عمده می‌کند؟

چرا امام علی (در شورای تعیین جانشینی عمر بن خطاب) در برابر قبول



«گفتمان اصلاح طلبانه از درون حکومتی» بوده است؟

اگر «گفتمان عدالت خواهانه» امام علی یک «گفتمان تحول خواهانه» تعریف کنیم (نه گفتان انقلابی گری و اصلاح طلبانه درون حکومتی) آیا آن «گفتمان تحول خواهانه عدالت محور» امام علی یک «گفتمان تحول خواهانه جنبشی از پائین» بوده است یا «گفتمان تحول خواهانه دستوری از بالا»؟

آیا امام علی در چارچوب «گفتمان تحول خواهانه عدالت محور» خود بر سه «تحول فرهنگی و تحول سیاسی و تحول اجتماعی - اقتصادی» اعتقاد داشته است؟

آیا تحول فرهنگی امام علی (در چارچوب رویکرد تحول گرایانه عدالت محور خود) یک تحول فقه گرایانه و تکلیف مدارانه و تقلید محور (مانند رویکرد خمینی در ۴۰ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهی حاکم) بوده است یا برعکس به تاسی از حرکت ۲۳ ساله پیامبر اسلام، یک تحول فرهنگی در چارچوب رویکرد توحید گرایانه کلامی، وجودی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و غیره بوده است؟

آیا رویکرد امام علی در چارچوب رویکرد تحول گرایانه و عدالت محور خودش، نسبت به «انسان و جامعه انسانی» مانند ارسطو یک «رویکرد ذات گرایانه» بوده است، یا برعکس یک «رویکرد تاریخی» به انسان و اجتماع انسانی داشته است؟

آیا اصلاً با رویکرد ذات گرایانه می توان تبعیض و نابرابری های اجتماعی انسان را به چالش کشید؟

چرا لازمه به چالش کشیدن نابرابری های اجتماعی و جوامع انسانی، تاریخی دیدن انسان و جامعه بشری می باشد؟

چرا پیامبران ابراهیمی و در رأس آنها پیامبر اسلام جهت به چالش کشیدن رویکرد کلامی ذات گرایانه تحمیلی طبقه حاکم و در راستای تاریخی دیدن انسان و جامعه بشری، مبارزه با بت پرستی را در نوک پیکان حرکت خود قرار می دادند؟

آیا طبقه سه مؤلفه ای قدرت حاکم در طول تاریخ بشر توسط تحمیل بت پرستی در اشکال مختلف آن تلاش می کردند تا

در چارچوب نظام کلامی بت پرستی رویکرد ذات گرایانه خود را تبیین آسمانی نمایند و توسط آن قدرت سه مؤلفه ای خود را بر توده نهادینه کنند؟

چرا معلم کبیرمان شریعتی جهت به چالش کشیدن اسلام فقهی و اجرائی کردن شعار: «اسلام منهای روحانیت» خود در نوک پیکان حرکت تحول گرایانه فرهنگی و جنبش روشنگری اش «تاریخی کردن و تاریخی دیدن» اسلام تاریخی قرار داد و توسط رویکرد همه جانبه تاریخی اش بود که او کل اسلام فقهی و اسلام فلسفی ارسطو و افلاطون زده و اسلام صوفیانه دنیاگیز و اختیارستیز و اسلام کلامی اشعری گری را به چالش کشید؟

چرا امام علی در خطبه شماره ۳ نهج البلاغه توسط شعار: «لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بُوُجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ إِلَّا يَفَارُّوا عَلَى كِظَّةِ ظَالِمٍ وَ لَا سَعَبَ مَظْلُومٍ لِأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَاسِ أَوْلِيَّهَا» مهم ترین خودویژگی پیشگامان جامعه را نقد سه مؤلفه ای قدرت حاکم تعریف می کند؟

آیا با عنایت به اینکه جامعه مسلمین در سال ۳۵ هجری (که امام علی را مجبور به قبول خلافت کردند) یک «جامعه مدنی» نبود، از آنجائیکه انتخاب خلافت در سال ۳۵ توسط امام علی، در چارچوب فشار جنبش عدالت خواهانه مردم مصر در مدینه پس از قتل عثمان توسط این جنبش صورت گرفت، می توانیم جامعه مسلمین در سال ۳۵ - ۳۶ یک «جامعه جنبشی» تعریف نمائیم؟

اگر رویکرد عدالت گرایانه و تحول خواهانه امام علی در نهج البلاغه یک رویکرد «فرادینی و جهان شمول و انسان محور» توصیف کنیم، آیا می توانیم نتیجه گیری کنیم که رویکرد عدالت گرایانه امام علی یک «رویکرد فرازمانی و فراتاریخی» هم بوده است؟

آیا شعار: «الْمَلِكُ يَبْقَى مَعَ الْكُفْرِ وَ لَا يَبْقَى مَعَ الظُّلْمِ» پیامبر اسلام تاکید بر فرادینی بودن گفتمان عدالت خواهانه دارد؟

آیا شعار: «إِنَّ الْحَقَّ الْقَدِيمَ لَا يَبْطُلُهُ شَيْءٌ» امام علی

دلالت بر طرح «حق» به عنوان «موضوع عدالت» در گفتمان عدالت خواهانه او نیست؟

آیا شعار: «الناس كاسنان المشط - مردم مانند دندانهای یک شانه مساوی و بر ابر هستند» پیامبر اسلام دلالت بر رویکرد برابری طلبانه در چارچوب گفتمان عدالت خواهانه قرآن نیست؟

باری، امام علی در روز دوم پس از بیعت مردم با او در مدینه خطبه‌ای می‌خواند و می‌فرماید:

«ألا إن كل قطيعة أقطعها عثمان، وكل مال أعطاه من مال الله، فهو مردود في بيت المال، فإن الحق القديم لا يبطله شيء، ولو وجدته وقد تزوج به النساء، و فرق في البلدان، لرددته إلى حاله فإن في العدل سعة، ومن ضاق عنه الحق فالجور عليه أضييق - بدانید هر قطعه‌ای از زمین را که عثمان بخشیده است و هر مالی از مال الله که او به ناحق داده است باید به بیت المال برگردد، زیرا هیچ چیزی حق قدیم و ثابت را باطل نمی‌کند و اگر آن اموال را پیدا کنم به حال اصلی خود بر می‌گردانم اگر چه مهریه زنان قرار گرفته و در شهرها پراکنده شده باشد، زیرا گشایش در عدالت است و کسی که عدالت در باره او تنگ باشد، ستم برای او تنگ‌تر خواهد بود» (شرح نهج البلاغه - ابن ابی الحدید - ج ۱ - ص ۲۶۸).

با عنایت به اینکه خلیفه اول ابوبکر با انتخاب اکثریت صحابه و خلیفه دوم عمر بن الخطاب با وصیت خلیفه اول ابوبکر و خلیفه سوم عثمان بن عفان توسط شورای شش نفری (که اعضاء و آیین نامه آن را خلیفه دوم تعیین و تنظیم کرده بود) مستقر شده بودند، انتخاب امام علی به عنوان خلیفه چهارم مسلمین توسط یک جنبش برابری طلبانه و عدالت خواهانه صورت گرفت که طبری در وصف این جنبش برابری طلبانه این چنین می‌گوید:

«جماعتی از اهل مصر بر عثمان شوریدند، عثمان احساس خطر کرد و از علی بن ابی طالب استمداد نمود و از عملکرد گذشته خود بر امت مسلمان اظهار ندامت کرد، علی به مردم مصری شوریده بر خلافت عثمان گفت: شما برای زنده

کردن حق و عدالت قیام کرده‌اید و عثمان اینک بر گذشته عملکرد خود بر شما توبه کرده است و می‌گوید: من از رفتار گذشته‌ام دست برمی‌دارم و تا سه روز دیگر به خواسته‌های شما ترتیب اثر خواهم داد و فرمانداران ستمکار را عزل می‌کنم، پس علی از جانب عثمان برای ایشان قراردادی نوشته و شورشیان بر خلافت عثمان مراجعت کردند، در بین راه برگشت به مصر این شورشیان غلام عثمان را دیدند که بر شتر عثمان سوار است و به طرف مصر می‌رود، از وی بدگمان شدند و او را تفتیش نمودند، با او نامه‌ای یافتند که عثمان برای والی مصر نوشته بود: به نام خدا، وقتی عبدالرحمان بن عدیس نزد تو آمد، صد تازیانه به او بزن و سر و ریشش را بتراش و به زندان طویل المدت محکومش کن و مانند این عمل در باره عمرو بن الحمق و سودان بن حمران و عروه بن نباع اجرا کن. شورشیان نامه را گرفتند و دوباره به مدینه بازگشتند و با خشم به جانب عثمان اظهار داشتند: که تو به ما خیانت کردی عثمان در پاسخ به شورشیان نامه را انکار نمود، شورشیان به عثمان گفتند، غلام تو حامل نامه بوده است عثمان به آنها گفت: بدون اجازه من این عمل را مرتکب شده است، شورشیان به عثمان گفتند: مرکوبش شتر تو بوده است عثمان گفت: شترم را دزدیده‌اند شورشیان به عثمان گفتند: نامه به خط منشی تو نوشته شده است، عثمان پاسخ داد بدون اجازه و اطلاع من منشی این نامه را نوشته است. شورشیان گفتند پس به هر حال تو لیاقت خلافت را نداری و باید استعفا دهی، زیرا اگر این کار به اجازه تو انجام گرفته است تو خیانت پیشه هستی و اما اگر این کارهای مهم بدون اجازه و اطلاع تو صورت گرفته است تو بی‌عرضه و بی‌لیاقت برای خلافت می‌باشی به هر حال یا الان استعفا کن و یا عمال ستم‌کارت را عزل کن. عثمان به آنها پاسخ داد: اگر من بخواهم مطابق میل شما رفتار کنم پس شما حکومت می‌کنید، من چه کاره هستم؟ آنان با خشم قیام کردند و بالاخره در سال ۳۵ پس از چند روز محاصره و زد و خورد عثمان را کشتند و برای انتخاب خلیفه چهارم به جانب علی حرکت کردند» (تاریخ طبری - ج ۳ - ص ۴۰۲ - ۴۰۹) ◇

ادامه دارد

# «بازسازی» رابطه خدا، انسان و جهان

## در چارچوب وحی نبوی پیامبر اسلام

باری در این رابطه بود که در دوران ۱۰ ساله آلترناتیوسازی مدنی، گفتمان‌سازی دوران ۱۳ ساله مکی پیامبر اسلام به بار نشست و گفتمان توحیدی بر علیه شرک و بت‌پرستی مکی توانست در فرایند ۱۰ ساله مدنی بدل به فرایند آلترناتیوسازی اجتماعی و طبقاتی و سیاسی بشود. طبیعی است که بدون گفتمان‌سازی دوران ۱۳ ساله مکی، پیامبر اسلام هرگز و هرگز نمی‌توانست در فرایند ۱۰ ساله مدنی وارد فرایند آلترناتیوسازی موفق در عرصه جامعه‌سازی بشود، چراکه بدون تردید هر گونه حرکت جامعه‌سازانه و تحول‌آفرین اجتماعی و طبقاتی و سیاسی در گرو گفتمان‌سازی دینامیک و ترقی‌خواهانه و رادیکال می‌باشد؛ و شاید در این رابطه بتوان داورى کرد که قطعاً و جزماً بدون گفتمان‌سازی دینامیک و ترقی‌خواهانه و رادیکال هر گونه حرکت و جنبش آلترناتیوسازی محکوم به شکست خواهد بود.

لذا در همین رابطه است که در سوره نجم که از جمله سوره‌های قرآن است که تمامی آیات آن مکی می‌باشد در سه فصل مختلف این سوره تلاش پیامبر اسلام و قرآن بر این امر قرار دارد تا محورهای گفتمان جنبش توحیدی پیامبر اسلام در فرایند ۱۳

قابل ذکر است که تمام تلاش پیامبر اسلام و قرآن در فرایند ۱۳ ساله مکی فقط بر محور گفتمان‌سازی بوده است؛ زیرا تلاش پیامبر اسلام در ۱۳ ساله فرایند مکی‌اش بر این امر قرار داشته است تا توسط اصول مبانی خود به قرائتی نو از خدا و انسان و جهان و بازسازی رابطه خداوند با جهان و انسان و جامعه و تاریخ بپردازد. لذا به این دلیل بود که مبارزه با بت‌پرستی (به عنوان نظام اعتقادی و طبقاتی و اجتماعی مسلط و حاکم) در عرصه گفتمان‌سازی در نوک پیکان حرکت نظری پیامبر اسلام (در دوران مکی) قرار داشته است؛ و در فرایند ۱۳ ساله مکی، پیامبر اسلام هیچگونه حرکتی در جهت آلترناتیوسازی نکرد؛ و همین امر بود که باعث گردید تا مخالفین و منکرین حرکت پیامبر اسلام بیشترین خطر از پروسه گفتمان‌سازی پیامبر اسلام در دوران ۱۳ ساله مکی احساس کنند.

بر این مطلب بیافزائیم که شعار پیامبر اسلام و حواریون او در دوران گفتمان‌سازی ۱۳ ساله مکی فقط صبر و مقاومت در برابر فشار و شکنجه‌های استخوان‌سوز طبقه حاکم اجتماعی و اقتصادی جامعه قبائلی مکه و عربستان بود. بطوریکه طبق گواه تاریخ در ۱۳ سال دوران مکی (در برابر شکنجه و فشار طبقه حاکم بر جنبش نوپای پیشگام توحیدی پیامبر اسلام) حتی یک سیلی هم از طرف جنبش نوپای پیشگام توحیدی پیامبر اسلام به شکنجه‌گران و سردمداران حاکم زده نشد. شعار محوری مسلمانان در دوران ۱۳ ساله گفتمان‌سازی مکی پیامبر اسلام سوره والعصر بود که به عنوان احوالپرسی در زمان برخورد با یکدیگر قرائت می‌کردند.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالْعَصْرِ - إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ - إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَّصَوْا بِالصَّبْرِ - سَوَّغُوا»  
عصر و زمان در هر فرایند تاریخی و اجتماعی - که خسران انسانی عالم‌گیر و تاریخی می‌باشد و تنها جریان‌ها و افرادی را در برنمی‌گیرد که از حق پیروی می‌کنند و در راستای تحقق حق بر عقیده خود ایمان می‌آورند و به صبر و مقاومت در برابر هزینه‌های انجام آن یکدیگر را سفارش می‌کنند.»



ساله مکی را مشخص نماید. در فصل اول این سوره (۱۸ آیه اول این سوره) توسط تبیین وحی نبوی پیامبر اسلام جوهر اعتقادی بودن گفتمان مکی پیامبر اسلام را مشخص می‌کند؛ و در فصل دوم این سوره (۱۳ آیه ۱۹ تا ۳۲) هدف این گفتمان (که مبارزه با گفتمان بت‌پرستی حاکم در عرصه ذهن و عین جامعه می‌باشد) تبیین می‌نماید؛ و در ۲۹ آیه پایانی یا فصل سوم سوره نجم (آیات ۳۳ تا ۶۲) به بازسازی رابطه خدا با جهان و انسان می‌پردازد:

«أَفَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّى - وَأَعْطَى قَلِيلًا وَأَكْدَى - أَعْنَدَهُ عِلْمَ الْغَيْبِ فَهُوَ يَرِي - أَمْ لَمْ يَنْبَأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَى - وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَى - أَلَا تَذَرُّ وَازِرَةً وِزْرَ أُخْرَى - وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى - وَأَنْ سَعِيهِ سَوْفَ يَرَى - ثُمَّ يَجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى - وَأَنْ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى - وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَى - وَأَنَّهُ هُوَ أَمَاتَ وَأَحْيَا - وَأَنَّهُ خَلَقَ الزُّوجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى - مِنْ نُطْفَةٍ إِذَا تُمْنَى - وَأَنْ عَلَيْهِ النَّشَأُ الْأُخْرَى - وَأَنَّهُ هُوَ أَغْنَى وَأَقْنَى - وَأَنَّهُ هُوَ رَبُّ السُّعْرَى - وَأَنَّهُ أَهْلَكَ عَادًا الْأُولَى - وَتَمُودَ فَمَا أَبْقَى - وَقَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلِ أَنَّهُمْ كَانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَأَطْعَى - وَالْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوَى - فَغَشَّاهَا مَا غَشِّيَ - فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ تَتَمَارَى - هَذَا نَذِيرٌ مِنَ النَّذْرِ الْأُولَى - أَزِفَتِ الْأَرْفَةُ - لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ كَاشِفَةٌ - أَفَمِنْ هَذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ - وَتَضْحَكُونَ وَلَا تَبْكُونَ - وَأَنْتُمْ سَامِدُونَ - فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَاعْبُدُوا - به من خبر ده از آن کسی که از انفاق اعراض کرد و مال اندکی انفاق نموده و دیگر از انفاق دست برداشت - آیا او علم غیب دارد که توسط آن بداند که رفیقش گناهش را به گردن گرفته و در قیامت به جای او عذاب می‌کشد؟ آیا کسانی که دست از انفاق کشیده‌اند این اموری که در صحف ابراهیم و موسی آمده است ندیده‌اند؟ و آن اینکه هیچ انسانی گناه انسان دیگر را تحمل نمی‌کند و نفس هیچکس به گناهی که دیگری کرده است آلوده نمی‌شود و قهرا هیچکس هم به گناهی که دیگری کرده عقوبت و مواخذه نمی‌شود - همچنین اینکه هر انسانی به جز کار و تلاشش نباید سرمایه‌ای داشته باشد، همچنین اینکه هر کسی نتیجه سعی خود را خواهد دید و اینکه جزای عمل هر کس به کامل‌ترین

وجهش پرداخت می‌گردد و اینکه تمام وجود و هستی در حرکت‌شان به خداوند منتهی می‌گردند و اینکه در نهایت ایجاد کننده خنده و گریه خداوند می‌باشد و اینکه خداوند است که جفت نر و ماده را آفریده است و اینکه خداوند است که از نطفه درون رحم خلق می‌نماید و اینکه خداوند است که نشاء آخرت را پدید می‌آورد و اینکه خداوند است که بندگان خود را بی‌نیاز می‌کند و اینکه خداوند رب کوكب شعری است و اینکه این خداوند است که عاد و ثمود و قوم نوح و قوم لوط را هلاک کرد پس در کدام یک از نعمت‌های پروردگارت می‌توانی تردید کنی آگاه باشید که پیامبر اسلام پیامبر بیم‌رسانی از سنخ پیامبران گذشته الهی می‌باشد آگاه باشید که قیامت قطعی است آگاه باشید که غیر خداوند کسی نمی‌تواند شدائد و هراس قیامت را از بین ببرد، آیا از ذکر این مطالب تعجب می‌کنید و آن را به مسخره می‌گیرید و همچنان در عالم بی‌خبری خود را سرگرم می‌سازید پس اگر باور می‌کنید برای خداوند سجده کنید و تنها او را بپرستید.»

شرح چند لغت از آیات فوق:

- ۱ - «تَوَلَّى» (با یاء که مصدر فعل تولى با الف است) به معنای اعراض و پشت کردن می‌باشد.
- ۲ - «اعطاء» به معنای انفاق است.
- ۳ - «اكداء» مصدر فعل اكدي به معنای قطع انفاق بر جامعه است.
- ۴ - «توفیه» که مصدر فعل «وفی» است به معنای پرداختن تمام کمال حق به ذی‌حق است.
- ۵ - «وِزْرًا» به معنای بار و ثقل است.
- ۶ - «وَازِرَةً» به معنای باربر و گنهکاری است که سنگینی گناه را تحمل می‌کند.
- ۷ - «سَعَى» به معنای تلاش و کار و راه رفتن تند و سریع می‌باشد.
- ۸ - «رَوَّتْ» به معنای مشاهده است.



۹ - «وَفَاءٌ» به معنای تمام است و «وَأَفَى» نیل به تمام خواسته‌ها است.

۱۰ - «مُنْتَهَى» مصدر میمی است که به معنای انتها می‌باشد.

۱۱ - «نُطْفَةٌ» سلول تخم پیوند یافته از نر و ماده می‌باشد.

۱۲ - «نَشَأَةُ الْآخِرَى» به معنای خلقت آخری می‌باشد.

۱۳ - «انْتِفَاكٌ» یعنی زیر و رو کرد.

۱۴ - «أَهْوَاءٌ» که مصدر فعل «أَهْوَى» است به معنای اسقاط است.

۱۵ - «الَاءُ» که جمع «الی» است به معنای نعمت می‌باشد.

۱۶ - «تَمَارَى» به معنای تشکک و خود را به طور مصنوعی مردد جلوه دادن است.

۱۷ - «نَذِيرٌ» وصف است که به معنای انداز کننده می‌باشد.

۱۸ - «آزِفَةٌ» یکی از اسماء قیامت است.

۱۹ - «سَمُودٌ» که مصدر «سَامِدُونَ» است به معنای لهو است.

باری، آنچنانکه که فوقا هم مطرح کردیم پیامبر اسلام و قرآن در فصل سوم سوره نجم (۲۹ آیه پائینی سوره نجم) به بازسازی رابطه خداوند با جهان و انسان و جامعه می‌پردازد. برای این منظور در ۲۹ آیه پایانی سوره نجم، در راستای بازسازی رابطه خدا و انسان و جهان به قرائت و بازخوانی نو از خدا و انسان و جهان می‌پردازد، به عبارت دیگر قرآن و پیامبر اسلام توسط مبارزه با بت‌پرستی یک حرکت دو مؤلفه‌ای از قرن هفتم میلادی در جهان بشری به انجام رساندند، چراکه از یکطرف توسط مبارزه با بت‌پرستی و مبارزه سلبی با گفتمان اعتقادی شرک حاکم بر جوامع بشری (از قرن هفتم میلادی الی الان) جهت حاکمیت و همگانی کردن گفتمان توحید خود بسترسازی ذهنی و عینی کردند و

از طرف دیگر توسط مبارزه با بت‌پرستی و نفی خدایان دست‌ساز بشری در عرصه ذهن و عین، شرایط برای بازخوانی و قرائت نو از خدای واحد و صمد و «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ» (سوره الإخلاص - آیه ۳) فراهم نمودند.

لذا بدین ترتیب بود که با قرائت نو از خداوند توسط قرآن و پیامبر اسلام بسترها جهت بازسازی رابطه خداوند و انسان و جهان فراهم گردید، چراکه در قرائت نو قرآن از خداوند، تبیین قرائت نو از انسان و جهان بر محور همین خدای بازخوانی شده (در مبارزه با بت‌پرستی) صورت می‌گیرد. لذا بدین ترتیب است که خدای بازخوانی شده پیامبر اسلام و قرآن خدائی است که دیگر بیگانه با جهان و انسان نمی‌باشد که در عالم ماوراء الطبیعه و یا در آسمان هفتم و یا در عالم مثل و غیره بی‌خبر از وجود و انسان و جامعه محصور در علم کبریائی خود باشد.

خدای بازخوانی شده قرآن و پیامبر اسلام خدائی است که نه تنها در این جهان و وجود حاضر می‌باشد مهمتر اینکه اصلاً جهان و وجود و انسان در خداوند قرار دارد و در عرصه تکامل معراجی نه تنها دیگر نیازمند آن نیست تا ما توسط تئوری «فناء فی الله» اهل تصوف خود را در بی‌نهایت و خداوند فناء و نابود کنیم بلکه می‌توانیم بی‌نهایت و خداوند را در خودمان حاضر بکنیم.

خدای بازخوانی شده قرآن و پیامبر اسلام نه تنها محصور رابطه یکطرفه با جهان و انسان نمی‌باشد، بلکه برعکس پیوند دیالکتیکی با جهان و انسان دارد و توسط کمال جهان و انسان خود نیز کمال پیدا می‌کند و در عرصه تغییر جوامع بشری با انسان همکاری می‌کند؛ و تغییر اجتماعی بشر را مقدمه تغییر اجتماعی خود می‌داند.

با خدای بازخوانی شده قرآن و پیامبر اسلام شرایط برای تکوین دعا به عنوان تنها رابطه بین خدا و انسان در عرصه نو شدن وجود و تکوین رابطه دو طرفه بین انسان و خدا فراهم می‌گردد.

خدای بازخوانی شده قرآن و پیامبر اسلام شرایط برای بازسازی متافیزیک توحیدی از دل متافیزیک یونانی‌زده قرن هفتم میلادی فراهم کرد.

خدای بازخوانی شده قرآن و پیامبر اسلام باعث گردید تا

همان اراده الهی او می‌باشد که به صورت اختیار در انسان مادیت پیدا می‌کند.

خدای بازخوانی شده پیامبر اسلام و قرآن همان خدائی است که آنچنان به انسان نزدیک شده است که تمامی واسطه‌های خود خوانده روحانیت بین انسان و خدا حذف می‌گردد و انسان به صورت فردی می‌تواند فارغ از روحانیت خود خوانده با خداوند در هر زمانی که طلب کند رابطه مستقیم و دو طرفه پیدا کند. آنچنانکه در قرآن به پیامبرش می‌گوید «به بندگان من بگو مرا بخوانید تا من هم به شما پاسخ بدهم.»

خدای بازخوانی شده قرآن و پیامبر اسلام همان خدائی است که نه تنها با ظهور عقل در انسان احساس آلترناتیوی عقل در برابر خود نمی‌کند بلکه بالعکس ظهور عقل در انسان به عنوان فرایندی از پروسس وحی در عرصه تکامل وجود می‌داند که توسط آن شرایط برای خلیفه‌گری انسان به جای خداوند فراهم می‌شود و در این رابطه رسالت تمامی انبیاء الهی را در راستای شورانیدن همین عقول مردم می‌داند. ◇

پایان

جهان تبیین شده توسط این خدای بازخوانی شده تماماً حیات باشد و ماده در این جهان هم صورت تضعیف شده حیات باشد و رویکرد داروینیستی که حیات را در جهان مولود تکامل ماده می‌داند به کمای تئوریک ببرد. در جهان بازسازی شده قرآن و پیامبر اسلام هستی همه جهان و وجود جز حیات ذومراتب و مشککه چیز دیگری نیست.

خدای بازخوانی شده قرآن و پیامبر اسلام باعث گردید تا بازسازی و قرائت نواز انسان امکان‌پذیر گردد و توسط آن انسان با نیایش در برابر بی‌نهایت بزرگ توانست از صورت تماشاگر در این جهان بدل به انسان بازی‌گر بشود و توسط همین نیایش بازی‌گرانه انسان در این جهان انسان توانست با هستی یکی بشود.

خدای بازخوانی شده قرآن و پیامبر اسلام باعث گردید تا برعکس خدا بی‌اختیار و بیگانه با جهان فلاسفه یونان خدائی برای بشریت تبیین گردد که با جهان دائماً در حال داد و ستد باشد و دائماً در همین جهان در حال خلق نو باشد.

خدای بازخوانی شده قرآن و پیامبر اسلام بی‌نهایتی نیست که نیازمند به فناء بانهایت در وجود خود باشد بلکه برعکس بی‌نهایتی است که در عرصه کمال بانهایت کمال وجودی پیدا می‌کند.

خدای بازخوانی شده پیامبر اسلام و قرآن خدائی است که توسط عقل و نفس (خود) و قدرت اراده و اختیار انسان را جانشین خود در زمین کرده است و توسط این مؤلفه‌ها به انسان کرامت بخشیده است و برای تعالی این مؤلفه‌ها، پروژه ختم نبوت پیامبر اسلام را برای همیشه اعلام کرده است.

خدای بازخوانی شده قرآن و پیامبر اسلام خدائی است که حتی بهشت و جهنم آخرت را که (نه دو مکان بلکه) دو حالت وجودی برای انسان می‌باشد، در خدمت تکامل و رشد تعالی انسان قرار داده است.

خدای بازخوانی شده قرآن و پیامبر اسلام تا رگ‌های گردن انسان به انسان نزدیک است و نفس و خود انسان